
منهاج العابدین
۱۰۶۶۸
بازدید شد
۱۳۸۴
۱۱۴۵۳-ن
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب ترجمه منهاج العابدین
مؤلف عبدالقادر گیلانی
موضوع مترجم عبدالعلی ملک العلماء
شماره قفسه ۱۰۶۶۸
شماره ثبت کتاب
۸۷۹۳۸
خطی «فهرست شده»
۱۰۶۶۸



منهاج العابدین

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

بعد حمد خدا و صلوة محمد مصطفی و آل و اصحاب با صفا برادران ایمانی را
که این کتاب منهاج العابدین معلم ما عبد الواحد بن ... بزبان عربی تصنیف
فرموده بود فقیر اسیر عبد العلی المعروف بملک العلما بتعمیم عوام در زبان فارسی ترجمه نموده
بدانکه چون فهم عبارت عربی بر بعضی برادران ما
مشکل بود اگر نیز آسان باشد فهمیدن سخن پارسی
آسان تر و بدل نشیننده تر خواهد بود از لفظ عربی گفته
اند که در لغت بیگانه اگرچه معلوم بود البته لفظ با
پس معنی دو واسطه فهم آن کرده و لیکن در زبان
خود هیچ واسطه لفظ در دل نشیند و فهمیده گردد
گویا که لفظ در میان نیست باقتضاء این نکته ترجمه
آن بپارسی نیز نوشتم بنام خدای مهربان بخشاینده

خطی « فهرست شده »
۱۰۶۶۸

حقیقت همه چیزها در نفس الامر ثابت است مجرد وهم
و خیال نیست و عالم نو پیدا شده است و پس از پیدا شدن
نابود شونده است و پیدا کنندهٔ وی خداست که همیشه
بوده و همیشه باشد و خود بخود است و یکی است و زنده است
و دانا و توانا و خواستگار که کارها بخواست کند نه بجبر و اضطرار
و گوینده و شنونده و بیننده است هیچ او را از محالات
[illegible] همیشه بود و چیزی پس در ذات وی نو پدید
نیست و صفات تن مثل سیاهی و سفیدی ندارد
و صورت ندارد و حد و نهایت ندارد و رو و بالا و پایان
و پس و پیش و چپ و راست نبود و جایی ندارد و [illegible]
و در روز و شب و ماه بروی نگذرد و چیزی بسوی وی
بچیزی نمانند او را در کارها [illegible] نبود و [illegible] و کار [illegible]
و با غیر خود یکی نگردد و در چیزی در نیاید همه بزرگیها

او را در خور نیست

العالم ازان گویند هر چه که سوای ذات حق است

۱۰۶۶۸

او را در خور است و از هر ناسزا [illegible] پاک [illegible] و ذاتی قیامت
خود را بمومنان نماید او است پیدا کنندهٔ همه چیزها و دانا بهمه
[illegible] هر چه خواهد کند و چیزی بر وی لازم نه و در هیچ کار او را غرض
نه و [illegible] جز وی حاکم نه [illegible] آن است که شرع بر آن
امر کرده و بدین سان که شرع از وی باز داشته و عقل را در آن
دخلی نه [illegible] کار عالم را فرشتگان اند که هر چه فرماید
بکنند و [illegible] مقامی که دارد
[illegible] اند ایستاده و بکاری که فرموده مر اطاعت [illegible]
[illegible] قوت انسان طاعت و غذای انسان تسبیح [illegible]
[illegible] پاک و از خوردن و پوشیدن منزه و از آن میان
چهار فرشته اند از همه بزرگتر و بدرگاه عزت نزدیکتر جبر
ئیل که پیام گذار وحی رسان و آموزگار [illegible] است
و میکائیل که پیماینده روزیها و قسمت [illegible] ها

مت
و اسرافیل که دمنده صور و سبب برپا شدن قیامت
و دیگر آنکه میش مرده هاست و عزرائیل که قبض کننده
ارواح و ستاننده جانهاست و حق تعالی را کتا
بهاست که بر پیغمبران خود فرستاده در دین و شر
یعت و توحید و صفات خود را بیان کرده
وی تعالی را جز بنامی که در شرع آمده نتوان خواند
بحکم عقل بروی نامی نتوان نهاد و کردار بند
گان همه بقدرت او و پیدا کرده اوست و نیکی و بدی
هم بتقدیر وی و از نیکی راضی و از بدی نه و بندگان را
نیز بقدری قدرت و اختیاری داده است که بدان کار
میکنند و راه راست نماینده اوست و گمراه کننده
اوست و اعتقاد باید کرد که عذاب قبر مر کافران را
و بدکاران را کند و مر بهشت مر مطیعان را و نکو

کردار

کردار
انرا و سوال منکر و نکیر حق است و هر چیزی که پیغمبر
صلی الله علیه و سلم از روز قیامت خبر داده
حق است و دیگر آنکه حقتعالی مرده ها را زنده گرداند
باز و دیگر زنده گرداندن حقیقت است بر کشیدن کردار
های بندگان تا معلوم شود مقدار نیکی و بدی حقیقت است
پیدا آوردن تعالی از بندگان نامه در دنیا چنانکه کردند حق
و کتابی که در روی کردارهای بندگان ثابت است روا دادن
ان مسلمانان را بدست راست و کافران را بدست چپ
حقیقت و بلصراط که فردای قیامت بر روی دوزخ
نهند و تمامه خلایق را از آنجا بگذرانند حق است
و شفاعت پیغمبران و اولیا حق است و بهشت حق است
و دوزخ حق است بهشت و دوزخ امروز موجودند
تا ابد باقی باشند و ایمان داشتن و دانستن پیغمبران را
همیشه

۱۰۶۶۸

بدل دکواهی دادن بزبان بدان و ایمان و اسلام
یکی هست و مرد با ایمان انشاء الله تعالی بباید گفت
و شک و گمان را بدان راه نباید داد و گناه کبیره مؤمن
را از حد ایمان بیرون نبرد و گناهکاران همیشه در دو
زخ نباشند اگر چه بی توبه از عالم بگذرند و خدای تعالی
کفر را به بندگان نبخشد و گناهان دیگر در مشیت اوست اگر
خواهد ببخشد و هر که خواهد بگیرد و اگر خواهد بر گناه صغیره نیز
بگیرد و خدای تعالی پیغامبران فرستاده معجزات بر دست
ایشان پیدا کرده و اول پیغمبران آدم و آخر ایشان محمد است
صلی الله علیه وسلم و در شمار پیغمبران بر عدد وی معین نباید
ایستاد و پیغمبران دروغ نگویند و گناه نورزند و معصوم
باشند و بهتر و مهتر پیغمبران محمد است صلی الله علیه وسلم
و وی پیغمبر تمامه عالم است و معراج وی بتن و بیداری

بود با

بود با آسمان تا جایگه خدا خواست حقیقت و شر
یعت وی کاملترین شریعتهاست و دین وی نا
سخ دینهاست و امت وی بهترین امتهاست
و یاران وی بزرگترین امتند و چهار یار باصفا وی فا
ضلترین دیگر یاران هستند و بعد از ایشان با
قی عشره مبشره و بعد از ایشان اهل بدر سپس اهل احد سپس
اهل حدیبیه و بیعة الرضوان و فاطمه بهترین زنان جنت یعنی
زنان بهشتند و حسن و حسین بهترین جوانان بهشتند و
خلیفه اول ابوبکر دوم عمر سیوم عثمان چهارم علی
رضوان الله علیهم اجمعین و خلافت بعد از پیغمبر صلی
علیه وسلم سی سال است بعد از آن ملک و امیر و صحابه
پیغمبر را جز به نیکی یاد نباید کرد و مجتهد که در قرآن
و احادیث بفکر و رای خود نظر کنند گاهی بر راه خطا

و بعضی از ایشان زینب [illegible]

نیز او بود که در آن خطا معذور باشد وای قبله را کا
فر نشاید گفت و هیچ کس را بالخصوص لعنت
نباید کرد مگر آنکه بیقین معلوم شود که کافر برده و
خواص بشر بهتر اند از خواص فرشتگان و عوام
بشر بهتر اند از عوام فرشتگان و مراد بخواص بشر
انبیا اند و از عوام اولیا و بر هیچ کاران وکرامات
اولیا حق است و هیچ ولی بمرتبه ای نرسد و بنده
بمرتبه نرسد که احکام دین و تکلیف شرع از وی سا
قط گردد و نصوص قران و احادیث محمول بر ظا
هر بود والا احکام ضرورت و مذهب باطنیه که گویند
ظاهر آن مراد نیست کفر و الحاد است و دعای زند
گان مر مرده ها را و صدقه دادن از ایشان نفعی هست
و قبول دعا ها باشند کان حق است و در بس مسلمانان

خواهد انشاء الله تعالی تا حاصل شود مر ترا علم بدان پس چون
دانستی جمله انچه محتاج بودی بکبردن ان چنانچه طهارت و
صلوة و صوم پس ادا کردی فریضه خدای تعالی را در باب علم
و از جمله علما امت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم شدی
اگر عمل کنی برین علمی که آموخته مر ترا شرفی عظیم و علم ترا قیمتی
بی اندازه حاصل شد و این عقبه را قطع کردی و پس پشت خود
گذاشتی و مر ترا ثواب بی اندازه حاصل آید و لا حول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم عقبه دوم و آن عقبه توبه است پس ازین بر تو
واجب است ای طالب عبادت که توبه کنی و وجوب توبه بسبب
دو چیز است یکی آنکه تا ترا توفیق شود بر طاعت کردن که شومیت
مر آدمی را از طاعت محروم کند و خذلان و خواری باز آرد از آنکه
قید گناهان مر آدمی را از رفتن سوی طاعت مانع است و مصر
بودن بر گناهان سبب سیاهی دل است که دل را تاریک گرداند
که هرگز حلاوة و لذة عبادة نیابد و اگر نه آنکه رحمت خدای تعالی
بودی شومیت گناهان مر آدمی را بکفر و شقاوة کشیدی پس چگونه

گناهان

القلب اذا قسی لا یبکی اذا اعصی یعنی چون دل سخت شد باک ندارد چون گناه کند صح

توفیق طاعت باشد مر کسی را که او در شومی و قساوت دل است و چگونه
راه یابد بسوی خدمت کسی که او بر معصیت مصر است و بر جفا
مقیم است و چگونه نزدیک گردد بمناجات کسی که او بنجاسات
معاصی ملوث است در خبر است از رسول صلی الله علیه و آله و سلم
که گفت بنده چون دروغ گوید هر دو فرشته ازو جدا شوند
از تباهی و گندگی که از دهان او بیرون آید پس اینچنین زبانی را
چگونه شایسته ذکر خدای تعالی گردانند لاجرم آنکه مصر است کم
باشد که او را توفیق بر عبادت شود و اگر بر سبیل ندرة توفیق
یابد که او را عبادت کند بزحمت بسیار کند و در آن حلاوتی و صفایی
نیابد و آن همه شومی گناه و ترک توبه است راست گفت
آنکه گفت که چون تو بر قیام لیل و صیام نهار قیام نتوانی کرد بدانکه
محبوسی که گناهان ترا حبس کرده اند **سبب دوم**
برای وجوب توبه آنست تا عبادت تو قبول افتد از آنکه خداوند
دَیْن هدیه مدیون قبول نکند و این از آنست که توبه کردن از
معاصی و خشنود کردن خصمان فرض عین است و جمله عبادة

مدیون یعنی قرضدار

که خواهی کرد نفل است پس چگونه قبول کنند از تو نفل را و فرض
عین در گردن تو و چگونه روا باشد که ترک کنی حلالی و مباحی را
و مصر باشی بر حرامی و چگونه مناجات کنی با خداوند خویش
و ازو خواهشها کنی و او بر تو خشمگین باشد اینست حال
گناهکارانی که مصر باشند بر گناهان **سوال** اگر گویی که چیست
معنی توبه نصوح و حد او و چه می باید کرد بنده را تا از جمله
گناهان بیرون آید **جواب** بدانکه توبه عملی است از عملهای
دل و حاصل و بقول علما رحمهم الله پاک کردن دلست
از گناهان و شیخ من رضی الله عنه در حد توبه چنین گفته است که
توبه ترک کردن اختیار گناهی است که مثل آن گناه از روی منزلة
نه از روی صورة ازوی در وجود در آمده باشد و آنکه ترک کرد
از عظمة و خوف خدای تعالی ترک کرد پس بدانکه چهار شرط است
اول ترک اختیار گناه است بعزم کردن بجزم دل بر آن که اصلاً
بار دیگر گناهی نخواهم کرد اما ترک گناه کند و در خاطر او این
باشد که شاید این گناه باز کرده شود تایب نباشد بلکه پرهیز

توبه را

پرهیز کننده باشد از گناه دوم توبه کند از گناهی که مثل آن گناه
از و در وجود آمده باشد از انکه اگر مثل آن گناه وقتی نکرده است
تایب نباشد بلکه متقی باشد نه بینی که رسول صلی الله علیه و آله و سلم را
نتوان گفت که تایب بود از کفر بلکه متقی بود از کفر از انکه کفر
سابق نداشت و عمر رضی الله عنه را بتوان گفت که تایب بود
از کفر از انکه کفر سابق داشت سوم انکه گناهی که از و در وجود
آمده است مثل آن گناه باشد که ترک اختیار او میکند و آن
مماثلت از روی منزلت و درجه باشد نه از روی صورت نه بینی
که اگر پیری از کار مانده که زنا کرده بود و قطع طریق کرده چون
خواهد که از ان توبه کند توبه او درست بود با انکه وقت توبه
کردن بر زنا و قطع طریق قادر نیست زیرا که در توبه بسته
نشده است سوال اگر گویی که او را ممکن نیست ترک اختیار زنا
و قطع طریق چون این ساعت بران قادر نیست پس صحیح نباشد
صفت کردن او را بدین که تارک است مر زنا و قطع طریق بلکه
عاجز است جواب ولیکن از انکه قادر است بر گناهی که

مثل ترک کردن اختیار گناه در مستقبل و پشیمان ماندن در گذشته
و دست بردارد بتضرع و زاری در تخیل ندامت او موجب توبه است
پس ازین روی که او باعث است بر توبه، و را بنام توبه ذکر کرد
سوال اگر گویی چگونه ممکن شود مرادمی را که اصلا از وی
گناهی صغیره و کبیره در وجود نیاید و انبیا، که شریفترین خلق اند
در ایشان اختلاف است که این درجه یافته اند یا نه جواب
بدانکه این کاریست ممکن نه دشوار لیکن کسی را که خدای تعالی
او را روزی کند و نیز شرط توبه آنست که گناهی بقصد و عمدا
نکند اما اگر بسهو و یا خطا گناهی کنی آن از تو عفو است و این
نیک آسانست بر کسی که خدای تعالی او را توفیق دهد سوال
اگر گویی که مرا از توبه کردن این باز میدارد که میدانم که
نفس من سرگشته باز در گناه خواهد افتاد و بر توبه ثابت
نخواهد ماند پس در توبه کردن چه فایده بود جواب بدانکه
این جمله غرور شیطان است از کجا دانستی که تا انزمان که باز
گناه کنی زنده خواهی ماند شاید که پیش از انکه گناه کنی تایب

بصیری اما اینکه حالتی از باز افتادن در گناه بر تو اینست که
بصدق توبه کنی وتمام گردانیدن بر خدا یتعالی است اگر تمام
گرداند فهو المطلوب واگر تمام نگرداند باری گناهان گذشته
آمرزیده شود واز ان لکلی پاک شدی نماند بر تو مگر همین گناهی
که جدید کرده شود واین سودی است بزرگ وفایده است
بسیار پس بر تو باد از خوف باز افتادن در گناه از توبه
امتناع نکنی که ترا قطعاً بتوبه کردن یکی از دو فایده حاصلست
وَاللهُ الْمُوَفِّقُ لِلْإِتْمَامِ اما طریق بیرون امدن از گناهان
وخلاص یافتن از خصمان بدانکه گناهان همه سه نوعست
اول ترک گرفتن انچه خدا یتعالی بر تو واجب کرده است
از نماز و روزه و زکوة وغیران پس بیرون شدن از
مثل این گناهان بانکه قضا کنی ازین جمله بقدر امکان انچه
توانی نوع دوم گناهانی که میان تو و میان خدا یتعالیست
چنانکه خوردن شراب و ربوا و شنیدن فرامیر و مانند
این پس بیرون آمدن از مثل این گناهان بدان باشد که

پشیمان

پشیمان شوی وعزم محکم کنی که بیش ازین نخواهی کرد
نوع سیوم گناهانی که میان تو و میان بندگان
است واین دشوار است وکار درین صعبتر است
واین بر انواع است در مال باشد ویا در نفس باشد ویا در
تن باشد ویا در زن وکنیزک باشد و در دین باشد
اما انچه در مال وجنس آن باشد واجب است که
باز بر خصم رد کنی اگر ممکن باشد واگر ازین عاجز
باشی از جهة فقر وعدم از خصم بحلی بخواه واگر خصم
غایب باشد ویا مرده باشد بروح او صدقه کن
واگر نتوانی نیکی بسیار کن وبخدای تعالی باز گرد
بتضرع و زاری تا اورا بکرم خود خشنود گرداند
در روز قیامت واما انچه در نفس است بر اولیاء وی
بگو تا قصاص کنند یا از سر آن بگذرند واگر عاجز باشی
بخدا یتعالی باز گرد تا خصم را خشنود گرداند واما
انچه در تن است یعنی غیبة وبهتان وشتم واجبست که

بگفتن

خود را پیش کسی که غیبت او کرده و یا بهتان گفته یا ظلم نموده
خود را دروغ زن کنی و از و بحلی خواهی اگر ممکن باشد
و این جایی است که از زیادت شدن خشم او ایمن
باشی و اگر از آنهاست که چون بگوی غضب زیاده
شود بخدای تعالی بازگرد و برای او آمرزش بسیار بخواه
و اما آنچه در زن و کنیزک کسی باشد از آن نشاید که بحلی
بخواهی و ظاهر کنی بلکه طریق آنست که بخدای تعالی بازگردی
و تضرع کنی و طاعت و خیرات بسیار کنی تا روز قیامت
او را از تو خشنود گرداند و اگر ایمن باشی از زیادت
شدن خشم بحلی بخواه و لیکن این نادر است و اما
آنچه در دین است یعنی اگر کسی را بتکفیر یا ببدعت فرموده
باشی یا گمراه کرده یا گواهی دروغ داده این دشوار
تر است باید که تو پیش آنکس خود را دروغ زن کنی و اگر
ممکن شود از وی بحلی خواهی و اگر نه بخدای تعالی بازگردی
و پشیمانی بسیار خوری تا خدای تعالی او را از تو خشنود گرداند

حاصل

حاصل کار آنکه آنست بدانچه ممکن گردد خصمان را خشنود
کنی و آنچه نتوانی بخدای تعالی بتضرع و صدق بازگردی
تا روز قیامت ایشان را بکرم خود از تو خشنود گرداند
امید بفضل خدای تعالی آنست که چون صدق بنده بداند
خصمان او را از خزینه رحمت خود خشنود گرداند
پس آنچه گفته شد چون عمل کردی و بر ترک گناهان بکلی
دل نهادی در آینده از همه گناهان بیرون آمدی و اگر بر
ترک گناهان عزم توبه کردی و لیکن گذشتها را قضا
نکردی و خصمان را خشنود نگردانیدی هنوز عتاب
باقیست و گناهان دیگر آمرزیده گردد والله المعین
فصل پس یقین بدانکه این عقبه دشوار است
و کار او مهم است و خطر او بزرگ است تا روایت کرده اند
که ابو اسحاق اسفراینی رحمة الله علیه از علماء راسخ بود
گفت سی سال است که از خدای تعالی توبه نصوح میخواستم
و مستجاب نمیشد وقتی بر سبیل تعجب گفتم سبحان الله یک

حاجت
نیست سالیست که روا نمیشود در خواب دیدم که گوینده میگوید
تعجب میکنی و نمیدانی که چه میخواهی آن میخواهی که خدای
تعالی ترا دوست گیرد قوله تعالی إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ
وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ و این حاجت نه حاجتی خرد و
اندکست و نه بینی اینچنین بندگان را که بچه شکل اهتمام
داشتند و مواظبت کرده اند در کار دین و اصلاح
کردن دل و توشه برگرفتن از برای آخرة و اما ضرری
که در ناکردن توبه است اینست که اول گناه سختی دل و سیاهی دلست
و آخر او کفر و بدبختی است نعوذ بالله منها پس نگاهدار خودرا
از گناه و فراموش مکن حکایت ابلیس و بلعم باعور را که
اول کار هر دو گناه بود و آخر کار هر دو کفر پس بر تو
باد به بیدار شدن و جهد کردن تا باید که از دل خویش قطع
بتوانی کرد و سبک گردانی ازین بار کردن خودرا و بیخبر
مباش سختی و سیاهی دل را و تامل کن حال خودرا یکی
از علما گفته است که سیاهی دل از گناهان است و علامة

یعنی بدرستی خدای تعالی دوست میدارد توبه کنندگان را و دوست میدارد پاک شوندگان را

که اصرار بر گناهان است

سیاهی دل آنست که از گناه کردن نترسی و از طاعت کردن
لذة نیابی و اگر نصیحتی بشنوی در دل تو اثر نکند پس
بر تو باد که گناهان را خوار نداری از آنکه بسا باشد
که تو خود را تایب پنداری و مصر باشی بر کبیره از کهمش
بن حسن که یکی از ابدالان بود روایت کرده اند
که گفت یک گناه کردم چهل سالست که بران میگریم گفتند
چیست ان گناه یا ابا عبد الله گفت برادری بزیارت
من آمده بود برای او ماهی خریدم وقت دست شستن
پاره خاک از دیوار خانه همسایه بستدم و تصرف کردم این
گناه باشد پس ای عزیز غافل مباش و با نفس خود حساب کن
و در توبه تعجیل کن که اجل ناگاه و پنهان است و دنیا فریبنده است
و حال پدر خود آدم صلوات الله علی نبینا و علیه السلام یاد
کن که خدای تعالی او را بید قدرت خود آفرید و روح خود
درو نفخ کرد و بر گردنهای فرشتگان کرده در بهشت خود
در آورد و نگر داو نگر یک گناه کردند با او انچه کردند

یعنی سبک

و دست شستم از آن روز پشیمانم که بی اجازت خصم بستدم و تصرف کردم

تا راویان روایت کرده اند که خدای تعالی گفت ای آدم چگونه
همسایه بودم من ترا گفت نیکو همسایه بودی یارب گفت
یا آدم بیرون رو از جوار من و تاج کرامة را از سر دور کن
کسی که بی فرمانی من کند در همسایگی من نباشد تا چنین
گفته اند که بر گناه خود سیصد سال بگریست تا خدای تعالی توبه
او قبول کرد و آن یک گناه او بیامرزید و اینحال با کسی است
که او خلیفه اوست و پیغامبر اوست و برگزیده اوست
و یک گناه بیش نکرده است پس چگونه باشد حال کسی
دیگر با گناههای بسیار بلکه بیشمار و اینحال با کسی است که
دو صد سال بگریست و توبه و استغفار کرد چگونه باشد حال
کسی که بر گناهان مصر است **و بدانکه** اگر توبه کردی و باز در گناه
افتادی و توبه را شکستی باز در حال توبه کن و با نفس خود بگو
شاید که بیش از آنکه باز گناه کنم بمیرم همچنین دوم بار سیوم
بار چهارم بار و هر بار که گناه میکنی توبه میکن و در توبه
کردن عاجز تر از گناه کردن مباش و بمنع کردن شیطان

از توبه کردن باز نایست نه نشنیده که رسول صلی الله علیه و آله
و سلم فرموده است که بهترین شما کسی است که چون گناه
بسیار کند توبه بسیار کند یعنی باز گردد بسوی خدای تعالی
به پشیمانی و استغفار و یاد کن قول خدای تعالی وَمَنْ
يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ
غَفُورًا رَحِيمًا ای هر که گناهی کند پس آمرزش خواهد
خدای تعالی او را بیامرزد **فصل** حاصل کار در باب
توبه آنست که چون عزم درست کردی بر ترک گناهان
چنانچه خدای تعالی از دل تو دانست که پیش ازین گناهی نخواهی
کرد و خصمانرا بقدر امکان خشنود کردی و فرایض که
از تو فوت شده بود بقدر امکان قضا کردی و در باقی
عمر در تضرع و زاری بخدای تعالی باز گشتی پس غسلی
پاک کن و جامه پاک بپوش و چهار رکعت نماز بگذار
بحضور دل پس روی بر زمین نه در جایگاهی خالی
که جز خدای تعالی ترا کسی نه بیند خاک بر سر کن و روی

که آن بهترین اعتقادات

خویش در خاک کمال بخشیه گریان و دلی بریان برانده
وباواز بلند بکان بکان گناه خودرا یاد کن انچه یاد اید که در عمر
کرده باشی بگو ونفس خودرا ملامت کن که ای نفس
وقت ان آمد که توبه کنی وبخدا تعالی بازگردی ویا خود
طاقه آن داری که بر عذاب خدا تعالی صبر خواهی کرد یا
چیزی داری که ترا از عذاب خدای تعالی مانع خواهد شد
ومثل این کلمات بسیار گویی وبگریی پس هر دو دست
خودرا بردار ومناجات کن که آلهی بندهٔ گریز پای تو بر در
تو امده است از من بکرم خود عفو کن وبفضل خویش مرا قبول
کن وبنظر رحمت خود سوی من نگر یا رب مرا بیامرز وجمله

یارب یارب

گناهان گذشته مرا درگذار وانچه از عمر من باقیست تا مرگ
از گناهان نگاهدار که خیر در قبضهٔ قدرت تو است وتو بخشنده
وبخشاینده پس این دعای بخوان یا مُجَلِّیَ عَظَائِمِ الاُمُورِ
وَيَا مُنْتَهَى هَمِّ المَهْمُومِينَ يَا مَنْ اِذَا اَرَادَ اَمْرًا
فَاِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ اَحَاطَتْ بِنَا ذُنُوبُنَا وَاَنْتَ

المذخور

اَلْمَذْخُورُ لَهَا يَا مَذْخُورِي لِكُلِّ شِدَّةٍ قَدْ كُنْتُ اَذْخَرُكَ
لِهَذِهِ السَّاعَةِ فَتُبْ عَلَيَّ اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ
معنی دعا چنین باشد ای روشن کننده کارها بزرگ
وای نهایة مقصود همّة همه صاحب همتان ای کسی که
خواهی که کاری کنی بگوی بشو در حال موجود شود گناهان
ما بسیار شده است وما را فرو گرفته اند وای تو ذخیره
کرده شده از برای هر دشواری برای این ساعة
ترا ذخیره کرده بودم توبه نصوح کرامة کن که تو بخشنده وتوبه
دهنده تویی پس بسیار بگریی وزاری کنی وبگویی یا مَنْ
لَا يَشْغَلُهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْعٍ يَا مَنْ لَا تُغَلِّطُهُ كَثْرَةُ المَسَائِلِ
يَا مَنْ لَا يُبْرِمُهُ اِلْحَاحُ المُلِحِّينَ وَلَا تُضْجِرُهُ مَسْاَلَةُ
السَّائِلِينَ اَذِقْنَا بَرْدَ عَفْوِكَ وَحَلَاوَةَ مَغْفِرَتِكَ
وَرَحْمَتِكَ اِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ معنی آنست که
او را شنیدن ای کسی که او را شنیدن چیزی از شنیدن
چیزی دیگر باز ندارد ای کسی که با بسیاری خواهندگان

دروان مراد هر یکی غلط نکند ای که از الحاح کردن خواهند کان
تنگ نباید باد از شربت عفو خود بچشان و بر ما رحمت کن که تو بر همه
چیز ناقادری پس بر رسول صلی الله علیه وسلم درود فرست
و برای جمیع مسلمانان امرزش خواه و بعبادت مشغول شو
که توبه نصوح کردی و از گناهان بکلی بیرون امدی
و پاک شدی چنانک گویی امروز از مادر خود زاده و خدای
تعالی ترا دوست گرفت و ترا اجر و ثواب بسیار بدست
و برکت و رحمت بر تو چندان نازل شد که هیچ کس وصف آن نتواند
کرد و از عذاب و بلاء دنیا و اخرة خلاص یافتی و این عقبه را
بریدی بتوفیق الله تعالی و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

عقبهٔ سیوم و آن عقبهٔ عوایق است بعد ازین بر تو باد ای
طالب عبادت بدفع کردن موانع تا عبادت تو مستقیم رود
و گفته ام که موانع چهار است یکی از انها دنیاست و دفع آن
بدور شدن باشد ازو و ترک دادن و زهد کردن در وی و اینکه
ترک ان بر تو واجب است ان بسبب دو چیز است یکی انکه
تا عبادت تو مستقیم شود که رغبة در دنیا مانع است از عبادت

یعنی مرا

ازانکه

ازانکه چون ظاهر تو بطلب دنیا مشغول باشد و باطن باراده
او عبادت چگونه توانی کرد که دل یکی بیش نیست چون
بچیزی مشغول شد نتواند و دنیا و اخرت همچون دو
انباغ است اگر یکی را خشنود کنی دیگری ناخشنود شود
و مثل دیگر دنیا و اخرت همچون مشرق و مغرب است بقدر انکه
بیکی نزدیک شوی از دیگری دور افتی اما انکه مشغولی
دنیا در ظاهر مانع عبادة است چنانکه معلوم است
چنانکه روایت کرده اند از ابو الدرداء رضی الله عنه که
گفت من خواستم که جمع کنم میان عبادت و تجارت
جمع نشدند پس روی بعبادت اوردم و ترک تجارت کردم
و روایت کرده اند از عمر خطاب رضی الله عنه که گفت اگر دنیا
و اخرة کسی را جمع شدی مرا جمع شدی بسبب قوتی که خدای
تعالی مرا داده است واما انکه مشغولی دنیا بدل مانع عبادة
است از انست که چون دل بخواست او مشغول باشد بعبادت
مشغول شدن نتواند چنانچه روایت کرده اند از رسول صلی

بچیزی دیگر مشغول

پس اگر چنین باشد
زیان بقای اولی است

الله علیه وسلم که گفت هر که دوست داشت دنیا را زیان کرد
در آخرت و هر که دوست داشت آخرت را زیان کرد در دنیا
پس هرگز نبیند آنچه باقیست بر آنچه فانیست پس از اینجا معلوم
شد مر ترا که چون ظاهر تو مشغول باشد بطلب دنیا و باطن تو
بخواست او میسر نگردد ترا که عبادت بکنی اما اگر دنیا را ترک
گیری و بظاهر و باطن از و دست بداری عبادت توانی
کرد بلکه عبادت کردن بر تو آسان گردد سلمان فارسی رضی الله
عنه روایت کرده است که چون بنده ترک دنیا گیرد دل او بنور حکمت
روشن گردد و اعضا او در کار عبادت او را یاری کنند
سبب دوم آنکه ترا ترک دنیا می باید کرد آنست تا قیمت
عمل تو بسیار شود که رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است
که دو رکعت نماز از مرد عالم تارک دنیا بهتر است و دوستر است نزدیک
خدای تعالی از عبادت جمله عباد تا قیام قیامت پس چون عبادت
بترک دنیا اینچنین مرتبه می یابد واجب است بر طالب عبادت
که ترک دنیا گیرد سوال اگر گویی که چیست معنی زهد در دنیا

… جواب

جواب بدانکه زهد نزدیک علما ما دو نوعست زهدیست که
مقدور بنده است و زهدیست که مقدور او نیست اما زهدی
که مقدور بنده است سه چیز است ترک طلب چیزی که ندارد
از دنیا و دور کردن چیزی که دارد از دنیا و ترک خواست دنیا
از باطن اما زهدی که غیر مقدور است آنست که دنیا بر
دل زاهد بکلی سرد شود و زهدی که آن مقدور است مقدمه
زهدی است که غیر مقدور است چون بنده زهد مقدور
بجا آورد یعنی آنچه نیست طلب نکند و آنچه دارد دور کند و از دل
خواست وی بیرون کند زهدی که غیر مقدور است خدای تعالی
میسر گرداند یعنی دلش بر دنیا بکلی سرد گردد اینست
نزدیک من زهد حقیقی و بدانکه صعبترین این سه کار بیرون
بردن خواست دنیا است از دل از آنکه بسا تارک باشد بظاهر که
محب باشد مر دنیا را بباطن و مقصود اینست که خواست و طلب دنیا
نباشد نشنیده که خدای تعالی میفرماید تلک الدار الآخرة نجعلها
للذین لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقین

در ظاهر و باطن

واگر مال بکسی دهند و او دوست ندارد تارک است

یعنی سرای آخرة برای کسانیست که در دنیا بلغوی وفساد نطلبیده
اند معلق کرد یافتن سعادت آخرة را بنفی خواست دنیا
نه بیافت دنیا پس مهم آنست که خواست دنیا از دل برود
وچون بنده بدان دو چیز مواظبت کند خدا تعالی او را توفیق
دهد که خواست نیز از دل او بیرون برود **اما** انچه باعث است
بر ترک دنیا ذکر آفات وعیوب دنیاست ودر آفات و
عیوب دنیا مشایخ بسیار سخن گفته اند یکی از انجمله اینست که بزرگی
گفته است ترک دنیا کردم بسبب اندکی غناها وبسیاری عناء
او وسرعة فناء او وخستگی شرکاء او وشیخ من گفته است که ازین
سخن بوی رنجیدگی می آید از انکه هر که شکایت کند فراق کسی را
هر اینه وصال او را دوست دارد وهر که چیزی را بسبب مزاحمت
شرکاء ترک گیرد اگر مزاحمت نباشد بلی شبهه بگیرد پس سخن کامل
در مذمت دنیا اینست که شیخ من گفته است که دنیا دشمن
داشته خدای تعالی است وتو دوست اویی پس هر که
کسی را دوست دارد ودشمن او را دشمن دارد ودوست او را

غناءها بی پروایی
وعناءها محنت
خسیسات یعنی
تا کوچها یعنی

دوست دارد ونیز گفته است که دنیا مرداریست گنده
بخوشبوی وزینت آراسته غافلان او همه بظاهر او مغرور شوند
ودر دام آویزند وعاقلان بترک او گیرند **سوال** اگر گویی که حیث
حکم زهد در دنیا فرض است یا نفل **جواب** بدانکه زهد
بر دو نوع است زهد هم در حلال باشد وهم در حرام نزدیک
کسانی که در طاعت استقامت یافته اند بمنزله مرداریست
که اقدام نکنند در خوردن او مگر بوقت ضرورة بمقدار دفع
ضرورة اما زهد در حلال مر ابدالان را باشد که نزدیک ایشان
حلال بمنزله مردارست نخورند از مگر بمقداری که از وی چاره
نیست وحرام نزدیک ایشان بمنزله آتش است که
خوردن او بهیچ حال در خاطر نگذرد اینست معنی سرد
شدن دل بر دنیا یعنی باید که بکلی همت خود را از طلب دنیا
قطع کند ویا بلندیش بیندارد ومکروه داند بمثابتی
که در دل او اصلاً خواستی ومیلی سوی دنیا نماند **سوال**
اگر گویی که چگونه ممکن شود که دنیا با چندین لذتها

بباطن او فهم کنند

انچه در حلال باشد نفل است
وانچه در حرام باشد فرض
واین حرام

وشهوتها که دارد نزدیک آدمی حرام همچون آتش باشد و
حلال همچون مردار باشد جواب بدانکه کسی را که خدا تعالی
توفیق خاص کرامت کند و آفات و تباهی دنیا بداند
نزدیک او همچنین شود که گفته ایم و ازین سخن تعجب
کسانی کنند که از عیبها و آفتها او کور اند و بظاهر او مغرور اند
و درین باب پیدا کنیم مثالی تا نیکو فهم کنی بدانکه این
بکسی ماند که حلوای خبیص با جملگی شرایط از شکر و بادام
و پسته و مویز و زعفران با میوه و خوشبوی و غیر آن بیارند
پس پاره زهر قاتل درو تعبیه کنند و مردی آنرا ببیند
و دیگری آنرا نه بیند پس صاحب حلوا پوشیده این حلوا را پیش این
هر دو کس نهد مردی که بر تعبیه آن زهر مطلع است و
بنوعی درین حلوا زهد کند که اصلاً بخاطر او نکند و بهیچ حال که
ازان چیزی تناول کند و این حلوا به نزدیک او بمنزله
آتش است بلکه صعبتر ازان باشد بسبب آفتی که بران
مطلع است و هیچ بظاهر و بزینه او مغرور نشود اما

خبیص یعنی مزه دار

قطعا نخورد

این

این مسکین جاهل که بر زهر او مطلع نیست بظاهر او
مغرور شود و برغبت تمام میخورد و بسا باشد که آن زاهد را
طعن کند و بسخره گیرد که از چنین حلوای لطیف چرا
احتراز میکنی اینست مثال حرام دنیا با اهل بصیرة
و جاهلان راغب و طالب اما اگر درین حلوا زهر نینداختی
لیکن خوئی و یا چیزی خسیسی درو انداخته و با نواع زینه
مزین بسازد همچنین مردی که مشاهده کرده است
نزدیک او آن حلوا خبیص مکروه باشد و طبع او را ازان
نفرتی قوی بود تا بمثابتی که دست بدان فراز نکند
مگر آنکه ضرورتی باشد و آن دوم که مطلع نیست بر حقیقت
او برغبه تمام میخورد و بظاهر او فریفته می شود اینست
مثال حلال دنیا با هر دو فریق اهل بصیرة و استقامة
و اهل رغبة و غفلة پس اینست حال این دو مرد با آنکه
در طبع هر دو برابرند مختلف نیستند مگر بسبب علم و جهل
که در ایشانست اگر جاهل آنرا بدانستی چنانچه عالم بدانست

محرز

قوی

همچنان زهد کردی که عالم کرد و اگر عالم جاهل و کور بودی از
حقیقة او برغبة تمام بخوردی چنانکه جاهل خورد پس ازینجا
دانستی که تمیز در دل است نه در طبع و این اصلی است
مفید و سخنی است ظاهر و راست اعتراف کند بدین
کسی که منصف باشد **سوال** اگر گوی که چاره نیست از گرفتن
مقداری از دنیا که سبب قوام باشد پس چگونه زهد کنم در آن
جواب بدانکه زهد در فضول باشد و آنچه بدان احتیاج
نیست در قوام و بدان که مقصود از قوام قوة است تا خدای
تعالی را عبادة توان کرد نه اکل و شرب و لذة گرفتن و خدای
تعالی اگر خواهد قوة و قوام بچیزی دهد و اگر خواهد بغیر چیزی
دهد چون فرشتگان را و چون بچیزی دهد اگر خواهد بچیزی دهد
که موجود است نزدیک تو بطلب و کسب تست و اگر خواهد بچیزی
دهد که آن نزدیک اوست و برساند مر ترا از آنجا که ندانی
ولی آنکه سعی و طلب کنی چنانکه گفت وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ
مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ یعنی کسی که تقوی کند

و شیخ گفته است طعام
برای لذت خوردن طالب
عبادت را محض حرام است
مگر بنیت قوام بنیه و اگر
متابعت این لذت باشد
باکی نیست ح

خدایتعالی او را از جمله دشوارها بیرون شدن بخشد
و رزقش رساند از آنجا که نداند و چون چنین است بهیچ
حالتی بطلب رزق و خواستن آن محتاج نیستی و اگر این
طاقة نداری و البته طلب کنی باید که نیت تو در طلب آن
باشد که بدان واسطه تقویة بر عبادت حاصل شود نه
آنکه برای لذة و شهوت طلب کنی که چون بدین نیة دنیا
بگیری آن از تو خیر باشد و در زهد تو قادح بود و پس بدان
اینمقدار را از عایقه دنیا که بسنده باشد والله الموفق
عایقه دوم خلق است بعد ازین بر تو باد ای طالب عبادة
بجدا شدن از خلق و عزلت گرفتن و آن بسبب دو چیز است
یکی آنکه مردمان ترا از عبادت باز دارند چنانچه حکایت کرده اند
که یکی از مشایخ گفت بگذشتم بجماعتی که تیر می انداختند و
یکی از ایشان دور نشسته بود خواستم که با او سخن بگویم گفت
ذکر خدایتعالی خوشتر است نزدیک من گفتم که تنها چرا نشسته
گفت با من پروردگار من و دو فرشته من اند گفتم که از

و طلب لذت بکنی

میان این جماعت سابق کیست گفت کسی که خدا تعالی اورا
امرزیده است گفتم که راه کدام است بدست اشارت کرد
سوی اسمان وبرخاست وبرفت ومرا بگذاشت همچنین خلق
شاغل اند مرادمی را از عبادت بلکه (خلق) صریحا منع میکنند از عبادة
بلکه در شر و هلاکت می افکنند چنانچه حکایت کرده اند از
حاتم رضی الله عنه که گفت طلب کردم از خلق پنج چیز ونیافتم
طلب کردم از ایشان طاعة و زهد نکردند گفتم هلا مرا یاری کنید
بران نکردند گفتم هلا مرا منع مکنید از ان منع کردند گفتم هلا
~~مرا راضی باشید از من چون بکنم نکنند~~ گفتم هلا مرا ابدانچه در
رضای خدای تعالی نیست مخوانید (خوانند) واگر قبول نکنم با من عداوة
مکنید کردند پس ترک ایشان گرفتم وبخویشتن مشغول شدم
وبدان ای برادر دینی که پیغامبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه
واله وسلم وصف کرده است زمان عزلت را وشرح داده است
اهل اورا وفرموده است دران زمان بجدا شدن از خلق ودرین
شکی نیست که او داناتر بود بمصالح ما ونصیحه کننده تر بود

[margin: گردن وبرین بسنده نیست]
[margin: گفتم هلا راضی باشید از من چون بکنم نکردند]
[margin: خواندند و عداوت]

مارا از ما پس چون زمانه خودرا بدان وصف یافتی که گفته است
فرمان او بجا آر ونصیحت او قبول کن واگرنه هلاک خودرا مستعد
باش ودرین هیچ شک مکن که رسول صلی الله علیه واله
وسلم داناترین خلق بود بدانچه صلاح تست در زمان تو
وبعذرها کاذبه وحیلها ضعیف خودرا بزیان میندازو نفس را
فریفته مساز که از جمله هلاک شدگان باشی وانچه فرموده
است انست که عبد الله بن عمرو عاص رضی الله عنهما
گفته است که روزی نزدیک رسول صلی الله علیه واله وسلم
بودم ذکر فتنه کرده فرمود که چون بهبینید مردمان را که از
عهدها خود در گذشتند بعده شبک بین اصابعه گفتم
چکنم دران زمان یا رسول الله جعلنی الله فداک گفت
لازم گیر خانه خودرا ونگاهدار زبان خودرا وبگیر انچه دانی
وترک کن انچه ندانی وبر تو باد بکار خود وترک گرفتن کار
دیگران ودر خبر است که رسول صلی الله علیه واله وسلم فرمود
که ان در روزها هرج است گفتند یا رسول الله صلوات الله

[margin: وامانتها را خیانت کردند]

علیک وسلامه روزنا هرج چه باشد گفت روزگاری که
مردم از همنشینان خود ایمن نباشند و ابن مسعود رضی الله عنه
درخبر دیگر روایة کرده است که رسول صلی الله علیه وآله وسلم
گفت مر حارث عمیره را که اگر عمر دراز داده شوی زمانه خواهد
آمد بر تو که بسیار باشند دران زمان خطیبان بر خطار
و اندک باشند علما و بسیار باشند سایلان و اندک باشند
دهندگان دران زمان هوا کشنده علم باشد گفتم کی گفت
آن روز که نماز ها فوت کنند و رشوتها قبول کنند و دین را
بمتاعی اندک از دنیا بفروشند دور باش از ان زمانه
ای وای ترا دور باش میگویم من جمیع الخبه درین اخبارات
و الخبه روایت کرده اند بچشم خود دیدم در زمانه خود و اهل خود
پس نیکو نظر کن که ترا چه می باید کرد و جز این سلف صالح
رضی الله عنهم همه اجماع کرده اند بر دور بودن از اهل زمانه
خویش و عزلة گزیده اند و بعزلة امر کرده اند و درین
هیچ شک نیست که ایشان داناتر و بیناتر بوده اند از تو

درزمانه

وزمانه بعد از ایشان بهتر نشده است بلکه تباه تر از ان شده است
که در وقت ایشان بود یوسف ابن اسباط رحمة الله علیه گفته است
که شنیده ام از سفیان ثوری که میگفت بخدا تعالی که جز وی
خدای دیگر نیست که عزلة حلال باشد درین زمانه گویم من که اگر
عزلة در زمانه سفیان ثوری رحمة الله علیه حلال بود در زمانه ما
واجب است بلکه فریضه شد و روایة کرده اند از سفیان ثوری
رحمة الله علیه که نبشت سوی عباد ابن خواص بدانکه تو در زمانه افتاده
که اصحاب رسول صلی الله علیه وآله وسلم پناه می جستند از انکه ان زمانه را
دریابند و ایشانرا علمی بود که ما را نیست پس چگونه باشد حال ما
که درین زمانه موجود شدیم با اندکی علم و اندکی صبر و اندکی
یاری دهان بر خیر و بسیاری فساد مردمان و عمر خطاب
رضی الله عنه در باب عزلة گفته است که در عزلة راحت است از
همنشینان بد و سفیان ابن عیینه رضی الله علیه گفته است مر سفیان
ثوری را گفتم که مرا وصیتی کن گفت با مردمان معرفت کم
کن گفتم نه انکه در خبر است که معرفة با مردمان بسیار کن

رحمة

که هر مومنی را شفاعتی است روز قیامت گفت نه پندارم که
وقتی مکروهی بتو رسیده است مگر از کسی که با او معرفت داشتی
گفتم اری پس چون بعد وفاتش بخواب دیدم بسالها گفتم مرا
وصیتی کن گفت معرفت با مردمان کمتر کن که خلاص یافتن
از ایشان دشوار است وفضیل رحمة الله علیه گفته است که این
زمانه است که زبان نگاه باید داشت و در جایی پنهان باید بود.
و دل را علاج باید کرد و انچه بدانی باید کرد و انچه ندانی ترک
باید داد و سفیان ثوری رحمة الله علیه گفته است این زمانه
خاموش بودنست و خانه را لازم گرفتن و کسی که بمیرد او را
یاد کردن و بقوت لابدی راضی شدن است تا انکه بمیری و
داود طایی رحمة الله علیه گفته است روزه گیر از دنیا و افطار
کن در اخرت و بگریز از مردمان چنانکه می گریزند از شیر درنده
عبید رحمة الله علیه گفته است هیچ حکیمی را ندیدم هرگز مگر انکه وصیة
کرد که اگر دوست داری که ترا کسی نشناسد بدانکه ترا نزدیک
خدای تعالی کاریست واما خصلت دوم که موجب عزلت است

اینست که مردمان باطل کنند انچه ترا از عبادت حاصل امده است
بسبب انکه پیش اید از قبل ایشان ریا، و تزیین وراست
گفت یحیی معاذ رازی که دیدن مردمان بساط ریا است
و زاهدان گذشته ترسیده اند ازین معنی و بکلی ترک ملاقات
و زیارت یکدیگر گرفته اند و روایت کرده اند که هرم بن حیان
مر اویس قرنی رضی الله عنه را گفت ای اویس بیا تا یکجا باشیم
و ملاقات یکدیگر کنیم اویس گفت با تو ملاقات میکنیم که ان
نافع تر از ملاقات و دیدن است و ان دعا در غیبت است
از انکه در زیارت و ملاقات همه ریا و تزویر و تزیین است
و مر سلیمان خواص را گفتند که ابراهیم ادهم امده است چرا بزیارة
او نروی گفت با شیطان ملاقات کنم دوستتر دارم از انکه
با او این سخن را از وی عجب داشتند پس گفت چون من
ابراهیم را بینم ریا کنم و چون شیطان را بینم از ریا بپرهیزم
و شیخ من با یکی از عارفان ملاقات کرد و در مجلس دراز
نشستند و در اخر مجلس چون وداع کردند و بخاستند

شیخ من گفت نه پندارم که مجلس امیدوارتر ازین مجلس نشسته باشیم
عارف گفت اما من نه پندارم که مجلس خائفتر ازین مجلس نشسته
باشیم نه آنکه تو احادیث و علوم غریب بیان میکردی و پیش
من اظهار میکردی و من نیز همچنان پس میان ما ریا افتاده
باشد ازین سخن شیخ من بسیار بگریست تا آنکه بیهوش شد
و بیفتاد اینست حال اهل زهد و ریاضت در ملاقات پس چگونه
باشد حال اهل رغبة و بطالة بلکه اهل حماقة و جهالة و بدانکه
زمانه بکلی باطل شده است و مردمان بکلی تباه شده اند که ترا
بحدی از عبادت خدا تعالی باز دارند که اصلاً نتوانی
که عبادت کنی و اگر چیزی کرده باشی بر تو باطل کنند بانواع
شرها پس واجب است بر تو عزلة برگزیدن و از مردمان جدا
شدن و از خدای تعالی پناه طلبیدن از تباهی این زمانه
و اهل او و الله الحافظ بفضله و رحمته **سوال** اگر گویی که حیثیت
حکم عزلة و جدا شدن از مردمان بیان کن ما را طریق عزلة
گرفتن و بیان کن طبقه هر یکی از مردمان و حدی که درین کار

واجب است **جواب** بدانک مردمان درین کار دو نوع اند
یکی مردی است که خلق را بدو اصلاً حاجت نیست به بیان علمی و بیانی
حکمی پس این مرد را باید که از مردمان بکلی جدا شود و اصلاً
مخالطت نکند مگر در جمعه و یا جماعة و یا عیدین و یا حج و یا مجلس
علم نافع و یا حاجت لابدی و خود را پنهان دارد چنانچه
نه او کسی را بیند و نه او را کسی بیند و نشناسد اما اگر
این مرد خواهد که بکلی از مردمان قطع کند و اصلاً در کار دین
و دنیا برای جمعه و جماعت و غیر آن اختلاط نکند بسبب مصلحتی
و فراغتی که دران می بیند روا نیست او را مگر آنکه یکی از دو
کار بکند یا آنکه جایی رفته ساکن شود که برو جمعه و جماعة
واجب نشود چنانچه کوهها و جزیرها و غیر آن و گویا که
یک سبب اینست مر عابدان را که از مردمان دور رفته اند
و در مثل این مواضع سکونت کرده اند و یا آنکه بتحقیق
بداند مضرتی که او را از مخالطت مردمان حاصل خواهد
شد بسبب حاضر شدن در جمعه و جماعة بیشتر از ثواب است

که بجمعه وجماعة حاصل خواهد آمد پس چون اثم بیشتر باشد [حاشیه: اثم یعنی گناه]
از ثواب برسد اورا که ترک جمعه وجماعت کرد
ودر مکه یکی از مشایخ کبار را که اهل علم بود دیدم در مجلس مسجد [حاشیه: دیدم]
حرام برای جمعه وجماعت حاضر نمیشد وهیچ مانع
نبود ومن دران وقت باستفادت بروی
میرفتم این معنی از وی پرسیدم گفت اثمی که [طلب فایده]
بسبب مخالطه مردمان حاصل می آید بیشتر از ثوابست
که از جمعه وجماعت حاصل میشود گفتم من حاصل کار
آنست انکه عذری دارد بروی عتاب نیست وخدای
تعالی عالم وبینا نست [بنیات] وعذر هر یکی نیکو میداند ولیکن
طریق عدل درین کار آنست که در جمعه وجماعة وخیرات
دیگر که باشد با مردمان مخالطت کند وبجز ان از ایشان [حاشیه: مثل عیادت بیمار وغیر آن]
جدا باشد اما اگر خواهد که بر طریق دوم عمل کند باید که
از مردمان بکلی قطع کند ودر جمعه وجماعة حاضر نشود
طریق او اینست که در جایی ساکن شود که برو این فرایض

متوجه نگردد واما طریق سیوم یعنی آنکه ساکن باشد
در شهر ودر جمعه وجماعة حاضر نشود محتاج است
بنظری دقیق ودرو خطر غلیظ است ودو طریق اول
اسلم اند والله الموفق ودیگر مردی که مقتدا باشد [حاشیه: بفضله]
در علم که مردمان بدو محتاج شوند در کار دین برای
بیان حقی ویا رد کردن بر مبتدعی ویا خواندن سوی
خیری بفعل یا بقول مثل این مرد را روا نباشد که بکلی
از مردمان دور شود بلکه می باید که میان ایشان باشد
وخلق خدای تعالی را نصیحت کند واحکام آخرت را با ایشان
بگوید روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه وآله وسلم
که گفت چون بدعتها ظاهر گردد وعالم ساکت باشد لعنة
خدای بران عالم باد واینجایی است که میان خلق
باشد اما اگر میان ایشان نباشد هم روا نیست چنین کسی را
که عزلت گیرد روایت کرده اند که استاد ابو بکر بن فورک
رحمة الله علیه قصد کرد که تنها باشد وبعبادة مشغول شود

در بعضی کوهها میکشت آوازی شنید که ای ابا بکر چون
از جمله جهها خدا تعالی شدی بر خلق چرا بندکان خدای
تعالی را ترک گرفتی پس باز کشت و میان خلق امد و این
بود سبب صحبة او با خلق و ما مون ابن احمد مرا حکایت
کرد که استاد ابو اسحاق رحمة الله علیه کفت مر عابدان
جبل لبنان را ای نوشندکان آب و ای خورندکان
کیاهها امت محمد را صلی الله علیه و آله و سلم کذاشتید
در دست مبتدعان و شما اینجا بخوردن کیاه مشغول
شدید کفتند ما را طاقة صحبت مردمان نیست خدای
تعالی ترا قوت آن داده است بر تو واجب است که خلق را
نصیحت کنی بعد از ان کتاب جامع الجلی و الخفی تصنیف
کرد **و بدانکه** مثل ایمرد محتاجست در صحبة صحبت خلق
بدو کار دشوار یکی صبر دراز و حلم عظیم و نظر دقیق
و یاری خواستن از خدا تعالی دایما دوم انکه در معنی
منفرد باشد از ایشان اکرچه بشخص با ایشانست اکر با او

سخن

سخن کویند جواب نیکو دهد و اکر زیارت کنند بر اندازه
هر یکی تعظیم کند و هر یکی را شکر کوید و اکر از وی روی
بکردانند این روی کردانیدن ایشان غنیمت
شمرد و اکر در خیر باشند با ایشان یار شود و اکر
در تباهی باشند مخالفت کند بلکه منع کند اکر داند
که قبول خواهند کرد و بجمیع حقها ایشان قیام نماید
از زیارت و پرسیدن بیمار و روا کردن حاجتی که
با او کویند بقدر امکان و از ایشان طلب پاداش
نکند و نه امید پاداش کند و ایشانرا از برای این
از نفس خود وحشتی نماید و اکر قادر باشد ایشانرا
چیزی بدهد و از ایشان هیچ نستاند اکرچه بدهند
و اکر برنجانند تحمل کند و بهیچ نوع ظاهر نکند و حاجتهای
خود را از ایشان پنهان دارد و بدانچه تواند بدشواری
یا باسانی حاجتها خویش در سر تمام کند و با این همه
محتاج است که برای اخرت نیز ذخیره کند چنانچه امیر المومنین

ازایشان

گفته است

عمر رضی الله عنه اگر در شب خسپم دین خود را ضایع کرده
باشم و اگر در روز خسپم رعیة را ضایع کرده باشم
چگونه خواب کنم میان این دو چیز و مثل این زندگانی
که به تن با ایشان باشد و بدل از ایشان دور بغایت
دشوار است ابن مسعود رضی الله عنهما گفت با مردمان
چنان مخالطة کن که دین ترا زیانی نرسد میگویم من
چون فتنها موج زند و مردمان از دین روی بگردانند
و کار چنان گردد که عالم را نطلبند و در بند فایده گرفتن
نباشند و در کار دین البته کسی را اهتمام نباشد و فتنها
عام شوند عام شدنی بلکه در میان خاصان نیز پراکنده
شود پس در چنین وقت عالِم نیز معذور است که عزلة
گزیند و از مردمان دور باشد و علم را دفن کند و می‌ترسم
ازانکه این زمانه که ذکر کردم همین زمانه باشد والله المستعان
اینست حکم عزلة و دور بودن از مردمان نیکو فهم کن
که غلط او عظیم است و ضرر او بسیار است وبالله التوفیق

ولاحول

ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم سؤال اگر کسی گوید
رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است بر شما باد
بجماعت که رحمت خدای تعالی بر جماعة است و شیطان
گرگ آدمی است بگیرد تنها را و نیز فرمود صلی الله علیه
وآله وسلم که شیطان با تنها است و از دو تن دور است
جواب بدانکه اگرچه رسول صلی الله علیه وآله وسلم
این گفته است لیکن این نیز فرموده است که اِلْزَمْ بیتک
یعنی خانه خود را لازم گیر و امر کرده است بعزلة گرفتن
و دور بودن از مردمان در زمانه تباهی و در قول رسول
صلی الله علیه وآله وسلم تناقض (باهم مخالفتی) نیست و وجه جمع
میان هر دو چیز بگویم بتوفیق الله تعالی اما اینکه گفت
بر شما باد بجماعت احتمال سه چیز دارد یکی آنکه بر شما باد
بجماعت در دین و حکم شرع ازانکه این امة بر ضلالة
اجماع نکنند پس خلاف کردن بر اجماع و حکم کردن بر خلاف
آنچه جمله ائمه بران اجماع کرده اند باطل است و گمراهیست

واما اینکه از مردمان جدا شود برای صلاح دین این مراد
نیست ازین وجه دوم برشما باد الجماعة یعنی جدا مشوید
از ایشان در جمعه وجماعة ومثل آن که دران قوة دین و
جمال اسلام است ودرخشم در آوردن کافران وملحدان
است ونیز از برکات ورحمة خدا تعالی خالی نه وما می
گوییم که حق گوشه نشین آنست که با مردمان در جمعه وجماعة
وجمیع خیرات شریک بود ولیکن از صحبة ومزاحمة کردن با
مردمان در همه کارها احتراز کند بسبب آفاتی که در آنست
وجه سیوم برشما باد الجماعة در غیر زمانه فتنه گفته است
مر کسی را که او ضعیف باشد در کار دین واما مردی قوی
صاحب بصیرة در کار دین چون ~~زمانه فتنه گفته است مر~~
~~کسی را که او ضعیف باشد در کار دین واما مردی قوی صاحب~~
~~بصیرة در کار~~ دین چون زمانه فتنه را مشاهده کند چنانکه
رسول صلی الله علیه وآله وسلم ازان زمانه امة خود را حذر
کردن فرموده است عزلة او را اولیتر چنانچه جز در جمعه وجماعة

گرفتن

بیرون

بیرون نیاید واگر خواهد که بکلی قطع کند در کوهی یا در جزیره
ساکن شود بسبب صلاحی که در کار دین دیده باشد پس گفتیم
من مثل ایشان در هر جا که باشد خدا تعالی او را میسر گرداند
که در جمعه وجماعة وجمیع خیرات حاضر شود تا ازین ثواب
نیز محروم نماند که در جماعة ثواب بسیار است اگرچه مردمان
باطل شده اند آن از حال ابدالان چنین روایة کرده اند
که ایشان در جمعه وجماعة حاضر می شوند وبروی زمین
هر جا که خواهند در ساعة بروند وزمین را برای ایشان
طی می کنند ومنادی کرده می شوند به تحیات وتحفه
داده می شوند با نواع نیکوییها وکرامات گوارا باد مر
ایشان را آنچه ظفر یافته اند بران **سوال** اگر گویی که رسول
صلی الله علیه وآله وسلم گفته است رهبانان من کسانی
اند که در مسجد نشینند واینمعنی مقتضی نهی است از
جدا بودن از مردمان **جواب** بدانکه این در غیر زمانه
فتنه گفته است چنانکه پیش ازین ذکر کرده ایم ونیز

جمعه و

امت

یاکی نیست که در مساجد باشند باید که با مردمان مخالطة
نکنند و اگر کنند بتن در میان ایشان باشند و در معنی از ایشان
جدا و اینست مقصود ما از شرح عزلتی که گفته ایم نه آنکه
دور بودن بتن و در همین معنی ابراهیم ادهم رحمة الله
علیه گفته است کُن واحدًا جامعًا ومن ربک ذا الانس
ومن الناس وحشیًّا ای میان مردمان باش
و تنها باش و با خدای خود انس بگیر و از مردمان گریزنده
باش سوال اگر گویی چه میگویی در سکونت مدارس
علما آخرة و رباطات صوفیانی که سالک راه آخرة
اند جواب بدانکه اینست بحقیقت طریق بزرگ و ستوده در نیکار
از آنکه سکونت [در مثل] همین مواضع که گفتی جامع است مر هر دو
فایده را یکی عزلة از مردمان و دوم مشارکة با ایشان
در جمعه و جماعت و جمیع خیرات پس اینچنین کسی را حاصل آید
سلامتی که مر اصحاب عزلة را باشد و ثوابی که مر جمیع
مسلمانان را باشد پس بودن [در مدارس] و رباط بهترین طرق تنهایست

ونیکو

و نیکوترین حال است و سالم ترین راه است و [illegible] تنها بودن
پیشتری از عارفان در رباط میان مردمان بوده اند تا مردمان را از
ایشان نفع بود و حال ایشان را مشاهده کنند و پیروی
ایشان کنند که زبان حال موثرتر از زبان مقال است
که این طریق نیکوترین تدبیر است در کار دین و علم و
عبادت و محکم ترین فکر است سوال اگر گویی که چیست
حال مرید با کسانی که در مجاهده [و مشاهده] و ریاضت مشغول اند با ایشان
مخالطة کنند یا نی جواب بدانکه اگر ایشان بر طریق مشایخ
گذشته ثابت باشند ایشان بزرگترین برادران توانند
در راه دین و یاری دهندگان توانند بر عبادت خدای تعالی
پس نباید ترا که از ایشان عزلة گیری و مثال ایشان مثل جماعتی
است که با یکدیگر یاری میکنند در نیکویی کردن و یاری
ورزیدن و با یکدیگر وصیة میکنند براستی گفتن و صبر کردن
فاما اگر بر طریق سلف نباشند و ترک رسم ایشان گرفته اند
نشاید مرید را که با ایشان مخالطة کند بلکه در کنج عزلة خود باشد

سوال اگر گوئی اگر از اهل عزلت خواهد که از مدارس و رباط
بیرون آید و در جایی دیگر ساکن شود بسبب آنکه صلاح
خود دران می بیند و می گریزد از آفاتی که در باید از صحبة
ایشان شاید یا نه جواب بدانک آن مدارس و رباط
بمنزله حصنی است که آدمی را از راه زنان و دزدان نگاه
دارد و آنکه از حصن بیرون باشد بمنزله صحرائیست
که سواران شیاطین رو جوق جوق میگذرند و بیم آن باشد
که او را بربایند پس کسی که او ضعیف است بر وی واجبست
که حصن را لازم گیرد اما اگر مردی قوی و صاحب بصیرة باشد
که دشمن را دفع تواند کرد و تا بر وی غالب نتواند شد و نزدیک
وی حصن و صحرا برابر بود باکی نیست اینچنین کس را اگر در صحرا
باشد و مع ذلک سکونت در حصن بهتر است البته سوال
اگر گوئی چگوئی در زیارت برادران دینی جواب زیارت
برادران دینی برای خدای تعالی از جواهر عبادة است و
سبب قربة خدای تعالی است و متضمن فواید بسیار است

موجب صلاحیت دل است ولیکن باید که دو چیز نگاه داری
یکی آنکه بسیار زیارت نروی و از حد نگذری که رسول صلی الله
علیه وآله وسلم ابوهریره رضی الله عنه را گفته است زُرْ غِبًّا
تَزْدَدْ حُبًّا ای زیارت کن گاه گاه تا دوستی با تو زیادت
شود دوم آنکه حق زیارت نگاه داری و آن آنست که
از ریا و تزیّن و لغو و غیبة و امثال آن احتراز کنی تا خود را
و او را در اثم نیفکنی روایت کرده اند که فضیل و سفیان با خود
مجلس کردند و بسیار سخن حق با یکدیگر گفتند و بگریستند پس
سفیان گفت یا ابا علی هیچ امیدوارتر ازین مجلس ننشسته ایم
فضیل گفت هیچ مجلس ترسنده تر ازین مجلس ننشسته ایم
سفیان گفت چگونه یا ابا علی گفت تو کوشش کردی و سعی
نیکوتر چیزی که نزدیک تو بود حدیث کردی الخبر را اهل
من و آنچه من دانستم نیکوتر چیزی نزد خود حدیث کردم
پیش تو و بیاراستی خود را برای من و بیاراستم خود را برای تو
اینجا سفیان بگریست پس واجب است مجلس تو با برادران

و ملاقات کردن با ایشان بقدر حاجت باشد با احتیاط
تمام پس زیان نکند این در عزلت تو و باز نگردد زیان
و آفت نه بر تو و نه برادر تو بلکه بیابی خیر بسیار و نفع بزرگ
والله الموفق **سوال** اگر گویی چه چیز باعث شود مرا بر عزلت
گزیدن از مردمان و دور بودن از ایشان و چه چیز
آسان کند بر من تنها بودن **جواب** بدانکه آنچیز که
تنها بودن بر تو آسان کند سه چیز است یکی آنکه در عبادت
مستغرق باشی از آنکه مشغولی عبادت و انس با خدای
تعالی ترا از مخالطت باز دارد که انس گرفتن با مردمان
علامت افلاس است چون نفس خویش را بینی
که ملاقات با مردمان میخواهد بی حاجت و بی ضرورت
بدانکه آن سبب بیکاری تو باشد پس چون کسی در عبادت
چنانچه حق عبادت است مشغول شود و حلاوت
مناجات بیابد او را با خدای تعالی و کلام او انس حاصل
شود و پس از صحبت خلق و کلام ایشان بکلی بگریزد چنانچه

در خبر است که موسی علیه السلام چون از مناجات و شنیدن
کلام خدای تعالی باز گشتی از مردمان بگریختی و انگشتان در
گوش کردی تا سخن مردمان نشنود و در آن وقت سخن مردمان
نزدیک او همچون درازگوش گریه بودی و بر تو باد آنچه شیخ من گفته
است اتَّخِذِ اللهَ صاحِبًا وَدَعِ النّاسَ جانِبًا ای خدای تعالی را
بیاری بگیر و مردمان را یکجانب بگذار دوم آنکه بکلی از
مردمان طمع ببری از آنکه هر گاه که نفع از کسی امید
نداری و از مضرت او نترسی پس وجود و عدم او نزدیک
تو برابر باشد سیوم آنکه آفتها که در مخالطت است
نیکو در خاطر بگذرانی پس این سه چیز را هر گاه که لازم گیری
ترا از صحبت خلق باز دارند و تنها بودن بر تو آسان شود
والله الموفق ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
عایقه سیوم شیطانست بعد ازین بر تو باد ای
طالب عبادة بجنگ کردن با شیطان و قهر کردن برو
و این بسبب دو خصلت است یکی آنکه شیطان دشمنی است
آشکار

که در پشتی او اصلا طمع نیست بلکه قانع وخرسند نشود تا
ترا هلاک نکند پس از چنین دشمنی ایمن بودن از غایة
حماقت وغفلت باشد و تامل کن درین دو ایة از کتاب خدای
تعالی یکی قوله تعالی الم اعهد الیکم یا بنی ادم ان لا تعبدوا
الشیطان انه لکم عدو مبین یعنی در روز قیامت خطاب
شود که ای فرزند ادم با شما عهد نکرده بودم در دنیا که نپرستید
وپیروی نکنید شیطانرا که او شمارا دشمنی است پیدا وایة دیگر
ان الشیطان لکم عدوٌّ فاتخذوه عدوًّا یعنی بدرستی که شیطان
مر شمارا دشمنی است پس شما نیز بگیرید اورا دشمن واین نهایت
تهدید است خصلت دوم انکه شیطان بر عداوة تو افریده
شده است وروز وشب قصد هلاک تو میکند وتو ازان غافلی
وعلی الخصوص اورا با تو نکته دیگر افتاده است وان انست که
تو دایما در عبادة حق تعالی مشغولی وخلق را قولاً وفعلاً سوی
عبادة او میخوانی وان ضد کار شیطانست وخلاف ارادهٔ او
پس گویی که تو هر زمان وهر ساعت اورا در خشم وغضب می آری

اگرچه عقل ونطق وجمیع معانی شریفه وسلامتی می یابم از انواع مضرتها
وافتها واین را منعمی است که مرا بشکر وخدمت خود مطالبه خواهد
کرد واگر غافل مانم از شکر نعمتها خود از من سلب کند ومرا
عذاب خود بچشاند ونیز بجهة الزام حجت رسولان فرستاده
واخبار کرده که ترا پروردگاری است قادر علیم حی مرید متکلم
فرماینده ونهی کننده قادر بر انچه اگر معصیة کنی عقوبت کند
واگر طاعت کنی ثواب دهد عالم بسرهاست وبدانچه در خاطرها
گذرد وعده ووعید کرده است وبر لازم گرفتن قوانین و
میزان شرع امر کرده است چون این معنی در خاطر بنده بگذرد
نفس خود بترسد وفزع کند وبی ارام گردد وخواهد که طریق
خلاص خود بداند وبیابد از طریقی مگر نظر کردن بعقل در
دلایل واستدلال کردن بصنعت بر صانع تا حاصل شود مر اورا
علم ویقین بدانچه ان غیب است ومر اورا پروردگاریست
که تکلیف کرده است وامر ونهی کرده پس اینست اول عقبه که
بنده را در راه عبادت پیش اید واین عقبه علم است پس نیچ

بعی قاعده ؟

چاره نیست بنده را ازان و مشغول شود در قطع آن بنظر کردن در دلایل
و تعلم کردن و پرسیدن از علماء آخرت که راه نمایان و چراغ
امت اند و طلب فایده کردن از ایشان و دعا و مدد خواستن
از ایشان تا قطع کند از توفیق الله تعالی و حاصل شود مراورا علم
و یقین بغیب و آن آنست که بداند که مراورا خدایی است یکی
بی شریک اوست آفریننده و امر کننده بخدمت و طاعت
بظاهر و باطن و نهی کرده است از کفر و معاصی و حکم کرده است
بثواب جاودان اگر طاعت کنند و بعقوبت جاودان اگر
نافرمانی کنند پس چون این معرفتش حاصل آید و یقین کند
بغیب ضرورة برای خدمت جست شود و خواهد که روی بعبادة
آرد و لیکن نداند که چگونه عبادت کند و چه چیز واجب است
در عبادت بظاهر و باطن پس چون معرفة خدای تعالی و آنچه
واجب است بر او از فرایض شرعی در ظاهر و باطن حاصل کرد
و خواست تا در عبادت شروع کند خود را ثابت و مصر بر گناهان
و ملوث بانواع معاصی و جنایات بیند گوید چگونه روی آرم بعبادت

جز کفر آنرا که خواهد عفو
کند بفضل خود و به
بهشت برد و از اگر
خواهد بقدر گناه عذاب
کند پس به بهشت برد
اگر مومن مرده باشد

که ملوث شدام به پلیدی گناه پس واجب است بر من که اول توبه کنم
و بخدای تعالی بازگردم تا گناهان مرا بیامرزد و از بند معاصی خلاص
دهد و از نجاست گناهان پاک کند تا مرا صلاحیت خدمت
و ایستادن بر بساط قربت حاصل شود پس از اینجا توبه عقبه پیش آید
و لابد بقطع کردن این عقبه محتاج شود تا بمقصود رسد چون
توبه کرد و جمیع شرایط و حقوق توبه بجا آورد و از قطع این عقبات
فارغ شد و خواست که عبادت کند دید گرد بر گرد خویش موانع
که هر یکی از ایشان او را بازدارنده است از عبادت و بازدارنده
بنوعی دیگر چون در آن تامل کرد چهار مانع یافت دنیا و خلق و شیطان
و نفس محتاج شد لا محاله بدفع این موانع و دور کردن آن از خود
و الا ممکن نیست که عبادت کند پس اینجا او را عقبه عوایق پیش آید
و محتاج شد بقطع کردن این عقبه بچهار چیز ترک کردن دنیا و دور
بودن از خلق و محاربه کردن با شیطان و لگام تقوی کردن
نفس خود را چون این همه کرد و از قطع این عقبه فارغ شد باز گشت
تا عبادت کند می بیند که چیزها پیش می آید و او را از عبادت

باز میدارد چون تامل کرد چهار چیز یافت اول رزق از انکه نفس
میگوید که مرا از رزق و قوام بدن چاره نیست و تو ترک دنیا کردی و از
خلق دور شدی پس رزق و قوام من از کجا باشد دوم خطره
در کارها از انکه صلاح و فساد آن در عاقبة معلوم نیست و این سبب
مشغولی دلست از انکه نباید که در فسادی و مهلکه افتم سیوم محنتها
و مصیبتها که از هر جانب بر ادمی افتد خاصه کسی که او مخالفة خلق
کرده باشد و در محاربه شیطان و مجاهده نفس مشغول شده چه غصهاست
که چنین کس را فرو می باید خورد و چه سختیهاست که او را پیش خواهد
آمد و چه اندوهها و غمها و مصیبتهاست که او را خواهد دید چهارم
انواع قضاء خدایتعالی ساعةً فساعةً بدو خواهد رسید وقتی
موافق و وقتی مخالف پس اینجا او را عقبه عوارض پیش آمد
و باز محتاج شد بقطع کردن این چهار چیز توکل کردن بر خدایتعالی
در کار رزق و تفویض کردن کارها بخدایتعالی در موضع خطر
و بصبر کردن بر بلاها و برضا دادن وقت نزول قضا چون این
همه کرد و از قطع این عقبه فارغ شد و خواست که بعبادت

مشغول

مشغول شود می باید نفس را کاهل و ضعیف نه در عبادت نشاطی
و نه در ذکر و فکر فراغی بلک باید میل او همیشه بغفلة و لذت و شهوة
و راحت و بطالة بلک مایل بشره و فضول و حماقت و جهالت پس
محتاج شد در کار نفس براننده که او را سوی طاعة و خیر براند
و نشاطی در کار عبادت بیفزاید و بمانعی که منع کند او را از
شره و معصیة و کم کننده رغبت او را از ان و آن نیست مگر خوف
و رجا از انکه امید داشتن از ثواب خدایتعالی و بدانچه وعده
کرده است از انواع کرامات سایقی است که باعث است مر
نفس را در عبادة و طاعة کردن و ترسیدن از عذاب دردناک
خدایتعالی و از صعوبة انچه وعید کرده است از انواع عقوبة
و خواری زاجری است که مانع است مر نفس را از گناه کردن
اینست عقبه بواعث که پیش امد او را و محتاج شد بقطع کردن
آن بذکر این دو چیز چون ازین نیز فارغ شد و روی بعبادت
آورد می باید خود را فارغ از هر مانعی و شاغلی پس با نشاط و
شوق و رغبة تمام بعبادت مشغول شود و بران مواظبت کرد

بس نظر کرد بتامل می بیند در اثنای این عبادت که چندین
تحمل مشقت بجهت آن کرده است دو آفة عظیم یکی ریا، و دوم
عجب از آنکه وقتی بطاعت ریا میکند و مردمانرا می نماید
و طاعة بدان سبب باطل میشود و وقتی از ریا امتناع میکند
و بدان سبب در عجب می افتد و عجب نیز عبادت او محو میکند
بس بیش آمد اورا ازینجا عقبه قوادح و محتاج شد بقطع کردن
آن بدو چیز باخلاص و ذکر منت خدای تعالی تا عمل او سلامت
ماند چون ازین نیز فارغ شد حاصل آمد اورا عبادتی چنانکه
باید و شاید سالم از همه آفات ولیکن چون نظر میکند خودرا
غریق نعمت خدای تعالی می بیند از بسیاری نعمتها که خدای تعالی
اورا داد و می ترسد نباید که از شکر گفتن غافل شود و در کفران نعمت
افتد و ازین مرتبه بلند که مرتبه بندگان خاص خدای تعالی است
فرود افتد و بر باید ازو این نعمتهاء بزرگ و مسخط گردد (دور شود) بس بیش آمد
اورا ازینجا عقبه حمد و شکر چون بحمد و شکر گفتن از قطع این عقبه
نیز فارغ شد می یابد خودرا بمطلوب و مقصود و در بیش و بس

نگذرد

نگذرد که بیند خودرا در صحرای شوق و عرصه محبة افتاده و ازانجا
در ریاض رضوان و بساتین انس رسیده و خلعتها و کرامتها
از پروردگار خود یافته و حال چنان شده که بتن در دنیا
و بدل در عقبی هر روز و هر ساعت منتظر رسول حق تعالی باشد
و از خلق سیراب آمده و ملال گرفته و دنیارا زندان پلید دانسته
و همیشه سوی مرگ میل کننده و کامل الشوق سوی عالم ملکوت
در اثنای این رسولان رب العالمین در رسند بروح و ریحان
و بشارت رضوان از پروردگار راضی غیر غضبان پس ببرند
اورا ازین دار فانی بحضرت آلهی و بمستقر ریاض جنة و
ببیند انجام نفس فقیر حقیر ضعیف خودرا نعمتی بزرگ و
مملکتی عظیم و هر زمان و هر ساعت مشاهده کند از سید رحیم
از لطف و انعام و تقریب و اکرام الخ هیچ کس اورا وصف نتواند
کرد هر روز زیادت در زیادت تا ابد الاباد پس زهی سعادتی
عظیم و زهی دولتی بزرگ و زهی بنده نیکبخت و زهی کار
ستوده و پسندیده و میخواهیم از خدای تعالی که منت نهد

بساتین جمع بستان

عمرها و بر همه مسلمانان به بودن این نعمت بزرگ و نیکو دانند ما را
از کسانی که نصیب نیست مر ایشان را ازین کار نیکو وصف کردنی
و شنیدنی و آرزو بردنی و دیدنی و نیکو دانند علم ما را بر ما حجه
و وبال و توفیق دهد ما را بعمل صالح و قیام کردن بدانچه دوست
دارد و راضی باشد که اوست بخشنده تر از همه بخشایندگان
و کریم کننده تر از همه کریمان این بود ترتیبی که الهام کرد
مرا خدای تعالی در راه عبادت اکنون بدانکه ازین جمله هفت عقبه است
اول عقبه علم دوم عقبه توبه سیوم عقبه عوائق چهارم
عقبه عوارض پنجم عقبه بواعث ششم عقبه قوادح هفتم
حمد و شکر و بتمام شدن این عقبات تمام شود کتاب
منهاج العابدین الی الجنة و ما اکنون شرح دهیم این عقبات را
بموجزترین الفاظ مشتمل بر نکتهای غریب نافع ان شاء الله تعالی
والله ولی التوفیق والتسدید و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

عقبه اول واین عقبه علم است ای طالب
اخلاص عبادت بر تو باد اول بعلم که اوست قطب و [illegible]

فایده مراد

فایده بدانکه از آنکه علم بمنزله درخت است و عبادت بمنزله
ثمره و شرف مر درخت را باشد از آنکه اصل است ولیکن نفع
از ثمره باشد آنگاه بنده را هیچ گزیر نیست از عبادت
تا مسلم باند او را شرف علم و چون چنین است پس چاره نیست
مر بنده را که از هر دو او را نصیب باشد و ازینست که گفت
حسن بصری رحمة الله علیه بطلبید علم را طلب کردنی
که از عبادت باز نمانید و طلب کنید عبادت را طلب کردنی
که از علم باز نمانید و چون معلوم شد که چاره نیست مر بنده را
از هر دو بدانکه علم اولیتر است بمقدم داشتن بر عمل از آنکه
اصل و راهنمای اوست و ازینست که رسول فرمود صلی الله
علیه و آله و سلم که علم امام عمل است و عمل تابع اوست
چون دانستی که علم اصل و امام است پس لازم است بر تو مقدم
داشتن او بر عبادت از دو جهت یکی از برای آنکه تا حاصل
شود ترا عبادت کردن از آنکه اول بر تو واجب است که معبود
و بشناسی پس عبادت کنی و چگونه عبادت کنی کسی را که نشناسی

عمل

را بدانی

و نام و صفت او ندانی و آنچه واجب است در حق او عقیده کردن
و آنچه روا نیست اعتقاد کردن در نعت او ندانی و لیکن باشد که
چیزی را اعتقاد کنی در ذات و صفت او که آن مخالف حق است
و بدان سبب همه عبادت تو حبط گردد بی چاره نیست مر ترا که بیاموزی
هر چه واجبست کردن آن در شرع تا چنانچه فرموده شده
و بر نهجی که ماموری بجای آری و بیاموزی آنچه واجب است
ترک کردن آن از مناهی تا آنرا ترک گیری و چگونه قیام کنی
بر طاعتی که آنرا ندانی که چیست و چگونه است و چگونه بجای
آرند و چگونه اجتناب کنی از معصیتی که ندانی که آن معصیت است
و ندانی که چگونه اجتناب کنند از وی پس عبادت شرعی چنانکه
طهارت و صلوة و صوم و غیر آن واجب است که بیاموزی
با جمیع احکام و شرایط آن تا بدان قیام نمایی از آنکه بسیار باشد
که تو بر چیزی مُصِر باشی و آن مفسد عبادت تو باشد یا آن
مخالف باشد سنت را و تو بر آن مطلع نه و بسیار باشد که ترا
مشکلی در عبادت پیش آید و کسی را نیابی که از وی بپرسی و تو

نیز ندانی که از وی بپرسی پس لازم آید که ندانی بدانکه چون این کار
بر عبادت باطن است که آن تعلق بدل دارد و آموختن آن
نیز بر تو واجب است چنانچه توکل و تفویض و رضا و صبر
و توبه و اخلاص و غیر آن چنانچه ذکر آن درین کتاب بیاید
ان شاء الله تعالی[۷] و واجب است بر تو که بیاموزی اضداد این
هر یکی چون سخط و طول امل و حسد و ریا و کبر و عجب تا به پرهیز مخالفه نمایی
از آنکه دانستن و کردن اینهمه فرض است بنص قرآن چنانچه
خدای تعالی میفرماید و عَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
یعنی بر خدای توکل کنید اگر شما مومن اید و قوله تعالی
وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ یعنی شکر گویید مر خدای
تعالی را اگر شما می پرستید و قوله تعالی وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا
بِاللَّهِ یعنی صبر کن و نتوانی صبر کردن مگر بتوفیق خدای تعالی و
قوله تعالی وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا یعنی قطع کن از همه
و روی بخدای تعالی آر و چزین آیات که درین باب است
چنانچه در باب فریضه صلوة و صوم است پس چیست مر ترا

[۷] بدانکه پاک داشتن تن
و عبادت تن یک جزو
عبادت است و پاک
داشتن دل و عبادت
دل نود و نه جزو عبادت است

وزکات

که نماز و روزه را فرض نمیدانی و ترک این فرایض کرده و هر دو را
فرماینده که در کتاب یکی بلکه ازین فرایض بکلی غافلی
تا یکی نام اتم از ایشان را ندانی نمیدانم که بفتوی کدام مفتی
این عقیده کرده مگر بفتوی کسی که همه همت او دنیاست
تا معروف را منکر کرده است و منکر را معروف و علومی را
که خدا تعالی در کتاب خویش نور و حکمت و هدی نام کرده است
بکلی اهمال کرده و همه روی بکسب کردن مال حرام آورده
بترس از خدا تعالی از آنکه چیزی ازین فرایض فروگذاری
و اهمال کنی و بصوم و صلوة مشغول شوی که این ترا هیچ
نفع نکند و بسا باشد که بر گناهی مصر باشی که آن
سبب دخول دوزخ است و مباحی را از طعام و شراب
ترک گیری و چنان گمان بری که ترا قربة خدا تعالی حاصل
می شود و تو بر باطل باشی و سخت ترین ازین همه آنکه
بطول امل مبتلا باشی و طول امل معصیة محض است
و تو آنرا نیت خیر تصور کنی بسبب جهل خود از فرق کردن

میان

میان شر مقتدا اوست پس جمیع طاعات ثمرهٔ علم شد و از جمله معاصی
علم مانع گشت و جز این دو مقصودی نیست مر بنده را در عبادة
خدا تعالی پس بر تو باد بعلم پیش از همه چیزها ای سالک راه
آخرة و شاید که گوهی رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است
طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة کدام علم است
آنکه طلب او فریضه است و حد آن چیست و چه مقدار بنده را
از آن حاصل می باید کرد بدانکه علومی که طلب او فرض و لازم
است سه علم اند علم توحید و علم سر یعنی آنچه تعلق بدل دارد
و علم شریعت اما حد هر یکی که چه مقدار واجب است از علم
توحید مقداری که بدان معرفت اصول دین حاصل گردد و آن اینست
که بدانی که مر ترا الهی است عالم قادر حی مرید متکلم سمیع
بصیر واحد بی شریک موصوف باوصاف کمال منزه
از دلالة حدوث متفرد بقدم برتر از کل محدثات و محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله و سلم بنده و رسول اوست و صادق است
بدانچه اخبار کرده است بلکه بدانچه آورده است از خدا تعالی

والله الموفق

درگاه عبادت

قدم یعنی نه اول را ابتدا است و نه آخر را انتها است

در امور آخرت و بر تو باید که بچیزی عقیده کنی مادام که در قران یا
در حدیث [illegible] بالجمله هر چیزی که جهل ان سبب هلاک تو باشد
اموختن ان بر تو فرض عین است و آن از علم سر المقدار فریضه است
که واجبات و مناهی دل بدانی تا ترا تعظیم خدا تعالی و اخلاص
نیة و سلامتی عمل حاصل گردد و بیان ان بتمامی درین کتاب
بیاید ان شاء الله تعالی و اما از علم شریعت هر چه فرض است
بر تو کردن آن اموختن ان نیز فرض است تا چنانچه حق
آنست ادا کنی چون طهارت و صلوة و صوم اما حج و جهاد
و زکوة اگر بر تو فرض گردد اموختن ان نیز فرض شود الا
نه اینست حد هر یکی ازین سه علم که طلب ان فرض عین است
واما دانستن علم توحید المقدار که با مبتدعان جدل کنی
و ایشانرا ملزم کنی فرض عین نیست بلکه فرض کفایت فرض
عین همانست که اعتقاد تو بدان درست گردد و همچنین علم سر
و شرح عجایب القلب نیز بسیار است معرفت جمله بر تو واجب نیست
بلکه همان مقدار که مفید عبادت تو باشد فرض عین است تا انچه مضر است

ازان

ازان اجتناب کنی و انچه ازان چاره نیست چون اخلاص و
حمد و شکر و توکل و تفویض و انچه بدین ماند ازان اکتساب کنی
و همچنین در علم فقه واجب نیست که جمیع ابواب فقه از بیوع و
شراء و اجارات و نکاح و طلاق بدانی که دانستن آن
فرض کفایت است **سوال** اگر گویی المقدار علم توحید که فرض است
ممکن هست که بمجرد مطالعه بی معلمی اینکس را حاصل شود
جواب بدانکه استاد گشاینده و آسان کننده است و
تحصیل کردن علم با او سهل تر است و اما خدا تعالی کسی را که
خواهد بفضل و کرم خود معلم او شود چون این دانستی بدانکه
این عقبه که عقبه علم است عقبه دشوار است ولیکن مطلوب
و مقصود بدین حاصل میشود و نفع او بسیار است و قطع او دشوار
و خطر او بزرگ بسا کس که عدول کرد ازو و گمراه شد و بسا کس که
در قطع او مشغول شد بلغزید و بسا کس که درو متحیر بماند و بسا کس که
سلوک کرد و در مدت اندک قطع کرد و بسا کس که در هفتاد سال
در قطع کردن بماند و الامر کله بید الله عز و جل **و اما** نفع او اینست

که ذکر کردیم از احتیاج بنده بدان و بنا، کار عبادت بران
خاصه علم توحید و علم سرّ که در خبر است که خدای تعالی وحی کرد
بداود پیغامبر صلوات الله علی نبینا و علیه السلام که ای داود
علم نافع اموز گفت الهی علم نافع کدام است گفت آنکه بدانی
علم جلال و عظمت و کبریا، و کمال قدرت من بر همه چیز بدانی
اینست علم نافع که ترا نزدیک کرداند بمن روایت کرده اند
از علی رضی الله عنه که او گفت اگر در حالة طفولیة بمردمی و در بهشت
رفتمی خوش نیامدی مرا از آنکه پروردکار خود را نشناختمی
واما شدّة او آنست که در طلب او اخلاص می باید و
هرکه علم را طلب کند تا مردمان بدو توجه کنند و مجالسة امرا
حاصل شود و بدان مباهات کند و مال حرام دنیا بدان صید
کند بدانکه او از جمله زیانکاران است ابو یزید بسطامی رحمة الله علیه
گفته است سی سال مجاهده کردم هیچ چیز سخت تر بر من از کار
علم نبود و پرهیز از آنکه شیطان بر تو مکر نکند و بگوید که چون در
علم چنین خطر است و تحصیل او دشوار است پس ترک او اولیتر است

باید که بدین گمان از علم باز نمانی که رسول صلی الله علیه واله وسلم
فرمود که شب معراج دوزخ را دیدم اکثر دوزخیان فقیران
بودند گفتند یا رسول الله صلواة الله علیک و سلامه فقیران
از مال گفت نه فقیران از علم پس هرکه علم نیاموزد او نتواند
که عبادت را چنانچه حق آنست بجا آرد و اگر مردی خدای
خدای تعالی را عبادت کند همچون عبادت ملایکه هفت
آسمان و زمین و او را علم نباشد از جمله زیانکاران باشد
پس جهد شو در طلب علم بحث و تلقین و تدریس و پر
پرهیز از کاهلی و ملال و الا در خطر گمراهی باشی نعوذ بالله
منها **فصل** حاصل کار آنکه چون نیکو نظر کردی در دلایل
صنع باری تعالی دانستی که ترا الهی است قادر عالم حی مرید
متکلم سمیع بصیر منزه از حدوث پاک از همه نقصانها و
آفتها و روا نیست بر او آنچه رواست بر محدثات و مخلوقات
و او بهیچ چیز نماند و هیچ چیز بدو نماند و منزه است از مکان
وجهات و نظر کردی در معجزات رسول صلی الله علیه واله وسلم

بس دانستی که او رسول خدای است و امین است بر وحی او
و اعتقاد کردی آنچه سلف بدان اعتقاد کرده اند که خدایتعالی
دیدنی است در آخرت و قرآن کلام خدایتعالی است غیر مخلوق
و از جنس حروف و صوت نیست و در ملک و ملکوت تا عرش
هیچ چیز در خاطر نگذرد و هیچ چیز نجنبد مگر بقضاء خدایتعالی
و قدرت او و ارادت او و مشیة او و همه چیز خیر و شر نفع و ضرر
و ایمان و کفر همه از وست و هیچ کس را از مخلوقات چیزی بر وی
واجب نه کسی را ثواب دهد بفضل خویش دهد و کسی را که عقوبة
کند بعدل خویش کند و آنچه آمده است بزبان صاحب شرع
صلی الله علیه و آله و سلم در امور آخرت از حشر و نشر و نامها
و عذاب قبور و سوال منکر و نکیر و میزان و صراط و بهشت و دوزخ
همه حق است اینست اصلهای که سلف رضوان الله علیهم بدان
عقیده کرده اند و امر کرده اند باعتقاد کردن آن و پیش از آنکه
بدعتها ظاهر گردد بدین همه اجماع کرده اند پس نظر کردی در علمها
دل و واجبات و مناهی باطن که شرح آن همه درین کتاب

خواهد آمد

و او نیز دایما کمر بر هلاک تو و عداوت تو بسته است و چگونه با چون تویی
عداوة نکند و با تو مقاتله و مکر میکند تا فساد در تو کار تو بلکه
خواهد که کلی هلاک گرداند ترا و از تو ایمن نشیند و بدانکه شیطان
کسی است که با کفار و اهل ضلالة و اهل بدعة که دوستان وی
اند در بعضی احوال عداوت میکند پس با چون تویی که قصد
آن کرده که او را در خشم آری و در عداوت او برخاسته
و کار بر مخالفة او میکنی چگونه با تو عداوة نکند و او را با عوام الناس
دشمنی عام است و با تو ای طالب عبادة دشمنی خاص است
و کار تو او را مهم تر است و در تو او را یاری دهند کانند
یعنی نفس تو و هوای تو و او در تو اسباب مداخل و ابواب بسیار
دارد و تو از وی غافلی و راست گفت یحیی بن معاذ رازی
رحمة الله علیه که شیطان فارغ است و هیچ علاقه ندارد بغیر
از راندن تو و ترا شغلهاست و شیطان می بیند ترا و تو نمی
بینی ترا و را تو او را فراموش کرده و او ترا فراموش نکرده
است و از نفس تو مر شیطان را یاریهاست پس چون حال

همچنین باشد از محاربه کردن برو چاره نیست **سوال** اگر گویی
که بکدام چیز با شیطان محاربه کنم وبچه چیز او را مقهور کردانم و
دفع کنم **جواب** اهل این کار را درین مسئله دو طریق است
یکی انکه بعضی علما گویند که تدبیر در دفع شیطان همین
استعاذه است یعنی باز داشت خواستن از خدایتعالی
چیزی دیکر نیست زیرا انکه شیطان سکی است که خدایتعالی
برتو مسلط کرده است پس اگر بمحاربه او مشغول باشی وقت
خود را ضایع کرده باشی و زحمتی دیده باشی و بسا باشد
که بر تو ظفر یابد و ترا بگزد و مجروح سازد پس بازگشت
بصاحب سک اولیتر تا او را از تو باز دارد و دوم انست
که علماء دیکر میکویند که در دفع کردن شیطان طریق مجاهده
و ریاضت است اما نزدیک من بهتر طریق عدل انست
که جمع کرده شود میان هر دو طریق اول استعاذه از
خدایتعالی از شر او چنانچه فرموده ایم و اگر بعد از استعاذه
شر او بکفایت نرسد و او را بر خود غالب بینم ضرورةً بدانیم

که ابتلاییست

که ابتلایی است از خدایتعالی که او را بر ما مسلط کرده اند تا صدق
مجاهده ما و قوة ما در کار دین معاینه کنند چنانچه کفار را
بر ما مسلط کرده است با انکه بر کفایة شر ایشان قادر است
تا صبر کردن ما بر جهاد ایشان ببینند کما قوله تعالی ولو
یشاء الله لانتصر منهم ولکن لیبلو بعضکم ببعض ای اگر
خواستی خدایتعالی هر آیینه یاری دادی شما را از ایشان
ولیکن بیازموده است بعضی را ببعضی پس بدانکه محاربه
با شیطان و قهر کردن برو سه چیز است اول انکه مکر و حیله
او بدانی که چون بر مکر و حیله او مطلع شدی بر تو دلیری
کردن نتواند چنانکه دزد چون بداند که خصم خانه بیدار است
هر آیینه بگریزد دوم انکه وسوسه او را التفات نکنی
و دل خود را بدان متعلق و مشغول نداری که شیطان بمنزله
سکی است عف کننده اگر روی بدو آری بتو آویزد و اگر
اعراض کنی ساکن شود سیوم انکه در ذکر خدایتعالی
مشغول باشی بزبان و دل که در خبر است که ذکر خدایتعالی

٤ ساکت

در جنب شیطان بمنزله آکله است در جنب بنی آدم و آکله
علتی است که گوشت میخورد و اطبا او را خره میگویند سوال
اگر گویی چگونه شناسم مکر و حیله او را و کدام طریق است معرفة
او را جواب بدانکه در آمدن او را دو راه است یکی آنکه او را
وسوسها است که بمنزله تیرها است که او دایما می اندازد و حقیقة
این وقتی روشن شود که انواع خواطر و اقسام وی بدانی
دوم آنکه او را حیلها است که آن بمنزله دامی است که نصب کرده
است و حقیقت آن وقتی روشن گردد که انواع مکاید و اوضاع مکر
او بدانی و هر اینه انواع علما رضی الله عنهم در خواطر بابها بیان
کرده اند و ما نیز تصنیف کرده ایم درین بیان کتابی که نام
او تلبیس ابلیس نهاده ایم و این کتاب بسیاری احتمال نتواند کرد
ولیکن بیان کنم ترا ان شاء الله تعالی از هر یکی از ایشان اصلی کافی
اگر تو دران جنگ زنی بسنده باشد ترا بعون الله تعالی اما
اصل خواطر بدانکه خدا تعالی بر دل فرشته موکل کرده است
که دایما سوی خیر میخواند و او را ملهم خوانند و دعوة او را الهام

یعنی خارشی است که در پهلوی آدمی پیدا می شود و هلاک می کند صح

شود

آدمی

گویند

گویند و در مقابله آن فرشته شیطانی است نیز مسلط کرده
است که او دایما بسوی شر میخواند و او را وسواس گویند
و دعوة او را وسوسه گویند و شیخ من گفته است که بسا
باشد که شیطان بخیر خواند و مقصود او در زیر آن شر باشد
و بمفضول خواند و مقصود او از آن منع باشد از فاضل
و بخیر خواند تا آن خیر بگناهی باز آرد که اثم او بیشتر از ثواب
آن خیر باشد چنانکه عجب و کبر و غیر آن پس این دو داعی استاده
اند بر دل بنی آدم و دل خواندن ایشان را می شنود و می
بیند و روایة کرده اند که چون بزاید فرزند آدم قرین
سازد خدای تعالی با او فرشته را و قرین سازد با او
شیطان پس شیطان استاده باشد بر گوش راستین
دل او پس هر دو خوانند او را یکی بخیر و یکی بشر و خدای تعالی
جز این دو داعی در خلقت آدمی طبیعتی نیز مرکب کرده
است که میل آن طبیعت دایما بشهوة و لذة است از نیک
و یا بد هر چونکه باشد پس بتحقیق داعی سه چیز شد چون

عجب و ریا

در وقت غلبه این خود شیطان را معزول نمیکند صح

اینقدر نه دانستی بدانکه جمله خواطر که در دل بنده حادث
میشود واورا بر فعل یا بر ترک ان باعث می باشد
ان همه با انکه بحقیقه از خدا تعالی است لیکن بچهار قسم است
قسم اول قسمی است که در دل بنده باری تعالی حادث
میکرداند ابتداءً واورا همین خاطر گویند فحسب وقسم
دوم قسمی است که حادث میکرداند موافق طبع آدمی
وانرا هوای نفس گویند وقسم سیوم قسمی است که حادث
میکرداند درعقب دعوة ملهم وانرا الهام میگویند وقسم
چهارم قسمی است که حادث میکرداند درعقب دعوة شیطان
انرا وسواس گویند اینست چهار قسم خواطر چون این تقسیم
دانستی بدانکه خاطری که از قبل خدای تعالی است ابتداءً
کاهی بخیر باشد اکرام والزام حجة را وکاهی بشر باشد
امتحان ومحنت را وخاطری که از قبل ملهم باشد آن نیست
مکر خیر زیرا نکه او مسلط نیست مکر بجهة نصیحة وارشاد و
خاطری که از قبل شیطانست نباشد مکر بشر برای اغوا و

وسوسه

یعنی مکر الهی

اضلال

واضلال را وبسیار باشد که بخیر باشد برای مکر واستدراج
وخاطری که از هوای نفس است بشر باشد و
بچیزی که درو خیر نیست وبعضی از سلف کفته اند که
هوای نفس نیز کاهی بخیر خواند وزیرا و بشر باشد
چنانچه شیطان اینست انواع خواطر چون اینطریق
معلوم شد چاره نیست مرترا از دانستن سه فصل
دیکر که مقصود درانست اول فرق کردن میان خاطر خیر
وخاطر شر در جمله دوم فرق کردن میان خاطر شر ابتدائی و
شیطانی وهوای نفسانی و دانستن دفع هر نوع سیوم
فرق کردن میان خیر ابتدائی والهامی وشیطانی تا هر چه
از خدا تعالی ویا از ملهم باشد اتباع کنی وهر چه از ایشان نیست
اجتناب کنی وهمچنین خاطر هوای نزدیک بعضی متابعت کنی که کفته است
که او نیز بخیر میخواند **الفصل** اول چون خواهی که
بدانی خاطر خیر از خاطر شر در جمله وفرق کنی میان ایشان
بیکی ازین سه میزان وزن کن تا حقیقت کار معلوم شود

که زیرا و بشر باشد

اول انکه کاری که در خاطر تو کذشته است بر شرع عرض
کنی اکر موافق اید بدانکه خیر است واکر بر ضد ان باشد
بر خصتی یا شبهتی بدانک شر است واکر بدین میزان
اینحال روشن نشد عرض کنی بر اقتدا صلحا اکر در کردن
ان کار اقتدا بصلحاست خیر است والا شر است و
اکر درین میزان هم روشن نشد عرض کنی بر نفس و هوا
بس بنکر اکر از انهاست که نفس را ازان نفرتی است نفرة
طبع نه نفرت ترس بدانکه خیر است واکر از انها است
که نفس را سوی او میل است میل طبع نه میل امید ثواب خدای
تعالی بدانکه شر است زیرا که نفس فرماینده است بدی
همه میل او اصلا بخیر نباشد هر کاه که بیکی ازین سه میزان
وزن کردی هر اینه خاطر خیر از خاطر شر پیدا شود فصل
دوم چون خواهی که فرق کنی میان خاطر شر که از هوای نفس
است یا از شیطانست یا از خدا تعالی است ابتدا پس
درین از سه نوع نظر کنی یکی انکه اکر آن خاطر را بریکحال می

حال او

یابی بدانک از خدا تعالی است یا از هوای نفس است
واکر متردد می یابی بدانکه از شیطانست عارفی کفته است که
مثل هواء نفس همچون شیر است که بمحاربه سهل دفع نشود
ومثل شیطان همچون کرک است هر کاه که از یکجانب برانی
از جانب دیکر در آید دوم انکه اکر انرا بعد کناهی کرده باشی
بیابی بدانکه از خدا تعالی است از برای عقوبة وامانت ترا
بشومی ان کناه چنانچه خدا تعالی فرموده است کَلَّا بَلْ رَانَ
عَلَى قُلُوبِهِم مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ واکر آن خاطر ابتدا است بعد
از کناهی نیست بدانکه از جهة شیطانست زیرا که شیطان همه در
حال طالب اغوا است سیوم انکه اکر ان خاطر را هیچ وقت
بذکر خدای کفتن ضعف و کم نمی یابی بدانکه از هوای نفس
است واکر بذکر کفتن کم میشود بدانکه از شیطانست
زیرا که شیطان بذکر کفتن میکریزد و در حال غفلة وسوسه
میکند لقوله صلی الله علیه واله وسلم الشیطان جاثم
علی قلب ابن آدم اذا ذکر الله خنس واذا غفل وسوس

فصل سوم چون خواهی که فرق کنی میان خاطر خیر
که از خدای تعالی است یا از فرشته است نظر کن درین نیز از سه
وجه اول انکه اگر دایما این خاطر را قوی و با جزمی و عزمی یابی
بدانکه از خدای تعالی است و اگر متردد یابی بدانکه از فرشته است
زیرا انکه بمنزلهٔ نصیحت کننده است که ترا نصیحت میکند بهر وجه که
می تواند دوم انکه اگر ان خاطر بعد از خیر و طاعت است
که از تو در وجود امده است بدانکه از خدای تعالی است از
جهت اکرام و اعزاز ترا کما قال الله تعالی وَالَّذِینَ جَاهَدُوا
فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا و اگر بعد از طاعت نیست
ابتداءً از فرشته است در اغلب احوال سیوم انکه اگر
ان خاطر در اصول دین و عملها باطن است از خدای تعالی
است و اگر در فروع و عملهای ظاهر است بدانکه از فرشته
است در اغلب احوال زیرا انکه فرشته را بر باطن بنده
وقوف نیست اما خاطر خیر که از قبل شیطانست برای مکر و استدراج
نظر کن اگر نفس را دران فعل که در خاطر گذشته است با نشاط

پس شیخ م گفته است رحمة الله علیه صح

پابکا

می یابی نه با ترس و با عجله می یابی نه با اهستگی و با امن
می یابی نه با خوف و با کوری دل می یابی نه با بصارت
بدانکه از شیطانست ازان بپرهیزی و اگر نفس را بر ضد این می
یابی یعنی با خوف نه با نشاط و با اهستگی نه با عجله و با خوف
نه با امن و با بصارة در عاقبت کار نه با کوری دل ازان بدانکه
از خدای تعالی است یا از ملک گفتم من نشاط سبکی است در امر
در کردن کار یابی انکه دران کار طمع ثواب دارد و اما اهستگی
در همه کارها ستوده است مگر در پنج مواضع نکاح کردن دختر
چون رسیده باشد و گذاردن وام و دفن کردن میت و
طعام دادن مهمان و توبه کردن از گناهان و اما خوف کردن احتمال
دارد که از تمام گردانیدن و ادا کردن باشد چنانچه حق
ادا کردنست و از قبول و رد حق باشد و اما بصارت در
عاقبت کار بدان باشد که ببیند و نیکو یقین کند که ان از رشد
است و خیر است و احتمال ان دارد که در و ثواب اخرة
باشد پس دانستن این سه فصل واجب بر تو برای دانستن

در عاقبت کار صح

چنانچه

خواطر درین فصول بقدر امکان نیکو نظر کردن که از جمله علمها،
لطیف و اسرار بار شریف است والله الموفق بفضله واما فصل
حیله و مکرهای شیطان بدانکه شیطانرا با بنی آدم در کار طاعت
هفت نوع خداع و مکرست اول آنکه نفس را از عبادت باز دارد
و گوید که ترا بعبادت حاجت نیست اگر توفیق خدایتعالی
یابد رد کند او را و گوید که من بنده ام و بعبادت محتاجم
زیرا نکه مرا از توشه آخرت چاره نیست پس ضرورت مرا عبادت
باید کرد و از دنیا فانی توشه برای آخرت باقی می باید ساخت
بوجه دوم پیش آید و بتاخیر توبه و عبادت امر کند اگر توفیق
از خدایتعالی دریابد از انیز رد کند و بگوید که اجل من بدست
من نیست شاید که عمر وفا نکند و نیز من اگر عمل امروز به
توقف دارم تا فردا پس عمل فردا کی خواهم کرد نه آنکه هر روز را
عملی دیگرست بوجه سوم پیش آید و بتعجیل کردن عبادت
امر کند و از اداء آن چنانچه حق آنست باز دارد و بگوید
تعجیل کن تا آن کار کنی و فلان مقام روی اگر توفیق از

خدایتعالی دریابد از انیز رد کند و بگوید عمل اندک با حضور و با همگی
و احتیاط بهتر از عمل بسیار با نقصان و عجله بوجه چهارم پیش
آید و بتمام گردانیدن عمل چنانچه حق آنست برای دیدن
مردمان امر کند تا در ریا افتد اگر توفیق از حق تعالی دریابد
از انیز رد کند و گوید مرا دیدن مردمان چکار باید دیدن
خدایتعالی مرا بسنده است بوجه پنجم پیش آید و در عجب
اندازد و گوید امروز همچون تو بنده مخلص کیست زهی
علم تو و زهی عمل تو و زهی بیداری تو اگر توفیق از حق
تعالی دریابد از انیز رد کند و بگوید منت مر خدایرا
که مرا چنین گردانید اگر توفیق او نبودی نه مرا علم بودی و نه
عمل و اگر قبول او نباشد این را هیچ اعتباری نیست و اگر
فضل او نبودی پس چه خبرست قیمت عمل من در جنب نعمتها
خدایتعالی که بر من هستند و گناهان من مر او را بوجه ششم
پیش آید و این از آنهاست که بر وی هیچ کس مطلع نشود
مگر عالمان و آنانکه بیدار باشند و آن آنست که بگوید در سر

وزرفیق دادمراو همراست و وارث اوکرد
بسوی خود اگر توفیق وی نبودی
علم و عمل مرا چه اعتبار بودی
وجمع طاعت و عبادت من
برابر یک عنایت خدایتعالی است
حال آنکه خدمتی نعمت داده
که هیچکس از عهده های شکر
یکی از آن بیرون نیاید

عبادت را نیکو دار و نیکو ادا کن که خدای تعالی البته حال ترا بر خلق
ظاهر خواهد گردانید مقصود دشمن از نوعی از ریا مخفی باشد
اگر توفیق از حق تعالی دریابد آنرا نیز رد کند و بگوید ای ملعون
تا این زمان از وجه افساد عبادت می آمدی اکنون از وجه
اصلاح آمدی تا عبادت من فاسد کنی مرا با ظهار عبادت
چه کار من بنده ام مرا عبادت باید کرد اگر خدای تعالی
خواهد اظهار کند و اگر خواهد مخفی دارد و نیز بدست خلق چیست
تا مرا از اظهار عبادت نفع باشد وجه هفتم آنکه پیش آید و بگوید
که ترا بعمل اصلاً احتیاج نیست زیرا آنکه اگر ترا نیکبخت آفریده اند
ترا ترک عمل زیان نخواهد کرد و اگر بدبخت آفریده اند هر عمل
که خواهی کرد سود نخواهد داشت اگر خدای تعالی عصمة کند و
توفیق دهد بگوید ای ملعون من بنده ام بر بنده فرمان برداری
پروردگار واجب است و او داننده تر است بربوبیته
خود هر حکمی که کرده است بسعادت یا بشقاوت مرا با آن چکار
و نیز من بعمل محتاجم هر چونکه هستم اگر نیک بختم محتاجم برای

بمکابره

زیادتی

زیادتی ثواب و اگر نعوذ بالله منها بدبختم هم محتاجم بنا برآنکه
باری خود را ملامت نکنم که آن بدبختی از جهة من باشد
و نیز اگر در آتش روم و فرمان بردار بوده باشم بهتر از آنکه
در آتش روم و عاصی باشم و نیز بحقیقه میدانم که خدای
تعالی هیچکس را بر طاعة عقوبة نکند بلکه در طاعة وعده
ثواب کرده است و وعدهٔ او جل جلاله حق است خلاف
شدنی نیست پس بدرستی که کار چنانست که دیدی
و شنیدی و قیاس کن بر آن همه افعال و احوال و یاری خواه
از خدای تعالی و مشغول بخداوند تبارک و تعالی فان الامر
بیده و منه التوفیق ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

عایقهٔ چهارم و آن نفس است بعد ازین بر تو باد ای
طالب عبادة بحذر کردن ازین نفس فرماینده به تباهی
که اوست بدترین دشمنان و بلاء اوست صعبترین بلاها
و علاج او دشوارترین علاجها است و دواء او مشکلترین
دواها است و این بسبب دو چیز است یکی آنکه دشمنی است

زیرا اگر مرا امر کرده است و رسول و قرآن برای حجت فرستاده است

و رغنالی و هر کاره که دزد از خانه باشد دفع او دشوار باشد
و ضرر او بسیار باشد دوم آنکه دشمنی است محبوب و آدمی
از عیب محبوب خود کور است هر چه از نفس خود تباه بیند
نیکو پندارد پس چون چنین باشد دیر بود که آدمی را نفس در فضیحت
و هلاکت افکند و او از آن بیخبر پس میگویم ای مرد تأمل کن
در این یک نکته مقنعه را و آن آنست که چون نیکو نظر کنی اصل
جمله فتنهها و فضیحتها و خواریها و هلاکتها و معصیتها و آفتها
که خلق را پیش آمده است و خواهد آمد از اول آفرینش تا روز قیامت باعث
آن نیابی مگر نفس را و هر که در بلایی افتاده است یا بسبب نفس است
تنها یا بمعونت و مشارکت نفس با شیطان که اول معصیة مر خلایق را
از ابلیس بود و سبب آن بعد از حکم سابق هوا نفس بود که کبر
و حسدش بعد از عبادت هشتاد هزار سال در دریای ضلالت
انداخت چنانکه ابد الاباد غرق بماند و آنجا نه دنیا بود و نه
خلق و نه شیطان بلکه نفس بود و سبب کبر و حسدی که در و بود
پس کرد با او آنچه کرد بعد از آن گناه آدم علیه السلام آن بود

زیرا که نفس خود را آدمی از همه چیز و همه کس دوست تر دارد

باشد مگر آنکه نگه دارد او را خدای تعالی بفضل خویش و یاری دهد برای قطع کردن این عقبه برحمت خویش

بلای نفس است

شهوة

که شهوة نفس و حرص بر بقا و حیوة او را در آن بداشت تا
بقول ابلیس مغرور شد و بغرور شیطان و شهوة نفس از جوار
خدای تعالی و فردوس اعلی بر ین دنیا دنیه و فانیه افتاد
و دید آنچه دید و دیدند فرزندان او از آن روز تا ابد الاباد
آنچه دیدند بعد از آن حکایت هابیل و قابیل یاد کن که
سبب معصیة ایشان شهوت و حسد و بخل بود بعد از آن حدیث
هاروت و ماروت یاد کن که سبب معصیة ایشان شهوة بود
پس همچنین می بین تا روز قیامت نیابی در خلق فتنه و ضلالتی
و فضیحتی و معصیتی مگر از نفس و هوای او و الا همه خلق در خیر
و سلامت بوده اند پس چون دشمنی بدین طریق باشد
واجب است مر عاقلان را اهتمام تمام در کار او سوال اگر
گویی که چیست حیله در دفع کردن اینچنین دشمنی و چیست
تدبیر در کار او بیان کن ما را تا بدانیم جواب بدانکه بالا
گفتیم که کار نفس دشوار است از آنکه یکبار قهر کردن او ممکن
نیست چنانکه دشمنان دیگر را از آنکه او مرکب و آلة است

همین

و اهمال کردن نیز ممکن نیست بسبب مضرتی که در آنست پس
تو محتاجی بطریقی میان دو طریق یکی آنکه به پروری و تقویه
دهی او را بقدر آنکه فعل خیر را احتمال کند دوم آنکه ضعیف
کنی و حبس کنی او را بر حدی که از تو و فرمان تو نگردد پس تو در
علاج کردن نفس محتاجی بنظری دقیق و طریقی دشوار و ما ذکر
کرده ایم که طریق او آنست که نفس را بلگام تقوی محکم و استوار
داری تا هر دو فایده که ترا گفتیم حاصل آید سوال اگر گویی
این دابه ایست سرکش و بی‌فرمان و بی ضبط او را چگونه لگام
کنم و چیست حیله در آن که او را لگام توان کرد جواب
بدانکه تو راست گفتی و حیله او آنست که او را اولاً رام کنی
تا لگام توانی کرد و علما این کار چنین گفته اند که رام کردن
نفس بسه چیز است یکی آنکه شهوتها و لذتها ازو بکلی باز داری
که دابه سرکش چون علف نیابد رام شود دوم آنکه رو بار گران
از عبادت بنهی که دراز گوش را چون بار بسیار کنند رام
شود خاصه آنکه علفش کم کرده سیوم آنکه یاری خواهی از خدای تعالی

باشند

انما یتقبل

انما یتقبل الله من المتقین ای خدای تعالی قبول کند عبادة
مگر از پرهیزکاران آنهم بزرگ و عزیز داشتن قوله تعالی
ان اکرمکم عند الله اتقیکم ای گرامی ترین شما نزدیک
خدای تعالی متقی ترین شما است و هم بشارت وقت
مردن قوله تعالی الذین امنوا و کانوا یتقون لهم البشری
فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة ای کسانیکه ایمان آورده
اند و تقوی کرده اند مر ایشانراست بشارة در حیات
دنیا و آخرت یا ازو هم نجات از آتش دوزخ قوله تعالی
ثم ننجی الذین اتقوا ای همه را در دوزخ در آریم و متقیانرا
خلاص دهیم و از او هم خلود در بهشت وعده است
قوله تعالی اعدت للمتقین ای بهشت مهیا کرده شده است
برای متقیانرا اینست همه خیر و سعادت در هر دو سرای
که در زیر تقوی نهاده اند پس فراموش مکن نصیب خود را
ای مرد از تقوی و بدانکه اصل در کار عبادت سه چیز است
یکی توفیق و تأیید و آن مر متقیان راست چنانکه گفت ان الله

عاقل

مع المتقین ای بدرستی خدای تعالی با متقیانست دوم
اصلاح عمل واتمام تقصیر واین نیز مر متقیانراست چنانکه
گفت یصلح لکم اعمالکم ای اصلاح کند عمل شمارا اگر تقوی
کنید سیوم قبول عمل وان نیز مر متقیانراست چنانکه
گفت انما یتقبل الله من المتقین ای قبول نکند خدای
تعالی مگر از متقیان و مدار عبادت خود بدین سه چیزاست
ازانکه اول توفیق باید تا عمل کند بعد ازان اصلاح تقصیر تا تمام
شود بعد ازان چون تمام گشت قبول باید و برای این سه چیزاست
تضرع وزاری وسوال جملهٔ عابدان نه بینی که میگویند ربنا
وفقنا لطاعتک واتمم تقصیرنا وتقبل منا ای پروردگار ما
توفیق ده مارا بطاعت خود و تمام گردان تقصیر ما و قبول
کن ازما عمل ما واین همه را خدای تعالی بر تقوی وعده کرده است
ومتقیانرا این جمله کرامت کرده است خواه بخواهند خواه نخواهند
پس بر تو باد بتقوی کردن اگر طالب عبادتی بلکه اگر طالب
سعادت دنیا واخرتی وتامل کن درین یک اصل وآن

عمل

نسخه: قبول عمل تا بمحل قبولیت رسد

نسخه: همه عمر خود را در عبادت صرف کنی و تقوی ... عبادت تو مقبول نشود ... تا آنکه کار درا

آنگه پندار که همه عمر خود در عبادت زحمت دیدی و مجاهده
کردی تا حاصل شد ترا آنچه مطلوب تو بود نه آنکه کار ترا
که قبول افتد و میدانی که خدای تعالی فرموده است انما یتقبل
الله من المتقین پس اصل این همه کار بتقوی بازگشت و
ازینست که عایشه رضی الله عنها گفت که رسول را صلی الله علیه
وآله وسلم هیچ چیز خوش نیامدی از دنیا چنانچه تقوی
وقتاده رضی الله عنه گفته است که در توریة است ای فرزند
آدم تقوی کن وهر جا که خواهی بخسب وگفته اند که عامر بن
قیس اشبا روزی هزار رکعت نماز گذاردی چون بر بستر
آمدی نفس را گفتی که ای جای همه بدیها بخدای تعالی که هیچ
چشم زدنی از تو راضی نه ام چو وقت مردن شد بگریست گفتند چه چیز
ترا بگریانید گفت سخن خدای تعالی انما یتقبل الله من المتقین
پس تامل کن یک نکته دیگر وآن اصل همه اصلهاست
وآن آنست که یکی از صالحان مر شیخ خود را گفت که مرا وصیتی
بکن گفت وصیة میکنم مر ترا بوصیتی که پروردگار عالمیان آن

چون در تقوی سر در نیاید

وصیت کرده است و گفت قوله تعالی وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ ای هر اینه وصیت کردیم کسانی را
که پیش از شما کتاب داده شده اند و شما را که تقوی کنید
گفتم من نه آنکه خدای تعالی دانا تر است بصلاح کار بنده از همه کس آنکه
او نصیحت کننده تر است مر بنده را از همه کس نه آنکه او مشفق تر است
مر بنده را از همه کس پس اگر در عالم خصلتی بودی صالح تر مر
بنده را و جامع تر مر خیرات را و معظم تر در ثواب و بزرگتر
در عبادت و برازنده تر مر امیدها را ازین خصلت که آن تقوی است
هر اینه خدای تعالی بندگان خود را آن فرمودی و بدان وصیت
کردی پس هر گاه که اولیا را و آخریان را بدین یک خصلت
وصیت کرد و هم بدین بسنده کرد معلوم شد که این نهایت و غایت
است که هیچ در گذشتن نیست ازو و مقصد نیست جز و بدرستی
که خدای تعالی جمع کرده است همه نصیحتها و دلالتها و ارشادها و تادیب
و تنبیه و تعلیم و تهذیب درین یک نصیحت چنانکه لایق است
برحمت و حکومت او و معلوم شد که این خصلت جامع است

بصلاح ٤

خیرات دنیا و آخرت را و بسنده است در جمیع مهمات [illegible]
رسانده است بنده را به بلندترین درجات در عبادت
و آن اصلی است که بر آن مزید نیست و بسنده است کسی را که
بنظر دقیق و تحقیق درو بنگرد و بر آن عمل کند والله الموفق
سوال اگر گویی هرگاه که معلوم شد که این خصلة همچنین
بزرگست و حاجت بمعرفة او سخت است پس چاره نیست اکنون
که تفصیل تقوی بگویی جواب بدانکه همچنین بزرگست که تو میگویی
و واجب است که او را بزرگ دارند و در طلب او جد و جهد نمایند
که بدان احتیاج کلی است ولیکن میدانی که هر چه بزرگ و عزیز
باشد در حاصل کردن آن نیز زحمة و رنج بسیار باشد
و همة عالی باید پس چنانچه این خصلت خصلتی بزرگ و عزیز است
مجاهده کردن در طلب او و قیام نمودن در حق او نیز دشوار
است که بدرستی بزرگی بر اندازه رنج کشیدن باشد و لذة
برحسب مؤونة باشد و خدای تعالی میگوید وَالَّذِينَ جَاهَدُوا
فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ای هر که در راه ما مجاهده کند ما او را

تا بدست آرد ٧ صح

وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ ٧ صح

[illegible] پس بشنو و بیدار شو و فهم کن این خصلة را [illegible]
پخته شو تا بدان عمل کنی و از خدای تعالی یاری خواه که کار در عمل
کردن است والله الموفق پس میگویم شرح تقوی بدانکه اولا
در قول مشایخ پاک کردن دلست از گناهی که مثل آن گناه از تو
در وجود نیامده است تا حاصل شود مر ترا القوة عزم بر ترک
آن حجابی میان تو و میان معاصی و تقوی را در قرآن بسه چیز
اطلاق کرده اند یکی بمعنی ترس و هیبة قوله تعالی وایای
فاتقون ای بترسید از من و قوله تعالی واتقوا یوما ترجعون
فیه الی الله یعنی بترسید از روزی که گردانیده شوید
دران روز سوی خدای تعالی و دوم بمعنی طاعة و عبادت
قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اتقوا الله حق تقاته ابن عباس
رضی الله عنهما گفته است که معنی چنانست که فرمان برداری کنید
خدای تعالی را چنانچه حق ویست و مجاهد رحمة الله علیه میگوید
حق تقوی انست که فرمان بردار شوی بی فرمان نشوی یاد کنی
فراموش نکنی سپاس داری ناسپاس نشوی و سیوم بمعنی پاک

کردن

کردن دلست از گناهان و اینست تقوی حقیقی [illegible]
که خدای تعالی گفته است ومن یطع الله ورسوله ویخشی الله
ویتقه فاولئک هم الفائزون ای هر که فرمان برداری کند خدای تعالی را
و رسول او را و بترسد از خدای تعالی و تقوی کند پس او است از جمله
رستگاران اول طاعت و خوف را ذکر کرده پس از ان تقوی را
ذکر کرد پس معلوم شد که حقیقت تقوی چیزی بجز طاعة و خوف
و آن پاک کردن دلست چنانکه گفته ایم و مشایخ گفته اند که منازل
تقوی سه چیز است تقوی از شرک و تقوی از بدعة و
تقوی از معاصی فرعیه و این هر سه را خدای تعالی در یک آیة
ذکر کرده است قوله تعالی لیس علی الذین امنوا وعملوا الصالحات
ثم اتقوا وامنوا ثم اتقوا واحسنوا والله یحب المحسنین
ای نیست بر کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند باکی
در چیزهائی که میخورند چون تقوی کنند از شرک و ایمان آورده اند
تقوی کرده و نیکی کرده اند و خدای تعالی دوست میدارد نیکوکاران را
پس تقوی اول از شرک است و ایمان که با او ذکر کرده است

از گناهان صح

جناح فیما طعموا اذا ما اتقوا وامنوا وعملوا الصالحات صح

و عمل صالح کردند پس تقوی کردند از بدعت و ایمان آورده اند پس تقوی کردند از معاصی فرعیه صح

توحید است و دوم تقوی از بدعة است و ایمان که با او ذکر کرده است
اقرار بسنة و جماعة است و سوم تقوی از معاصی فرعیه است
و چون استقامة برود دشوار بود مقابله کردانرا باحسان
واحسان طاعت و استقامة بر تقوی از معاصی فرعیه است
پس درین آیة جمع کرد هر سه منزلترا منزلت ایمان و منزلت سنة
و جماعة و منزلت استقامة بر طاعت اینست آنچه علمای دین
و معنی تقوی گفته اند گفتم من که تقوی را بمعنی اجتناب کردن
از فضول حلال نیز می یابم چنانچه در خبر مشهورست از
پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم که گفت متقیانرا که متقی
گویند سبب آنکه ترک گیرند چیزیرا که درو باکی نیست از خوف
آنکه تا بیفتند در چیزی که دران باکست پس چنان دوست می دارم
که جمع کنم میان آنچه علما گفته اند و آنچه در خبر است تا حدی باشد جامع و مانع
و معنی باشد بالغ پس گفتم تقوی پرهیز کردن است از
هر چیزی که می ترسی از مضرة ان در دین خویش نه بینی
که مرنجور پرهیز کننده را گویند متقی است چون از هر چیزی که

اورا

اورا زیان دارد پرهیز کند از طعام و شراب و میوه و غیر ذلک
پس آنچه از مضرت ان می ترسی در دین دو قسم است یکی
محض حرام و معصیة و دوم فضول حلال از آنکه مشغول شدن
بفضول حلال بسیار باشد که ادمی را بحرام محض و عصیان کشد
پس هر که خواهد که از مضرة دین ایمن باشد ازین خطر پرهیز
کند و از فضول حلال خود را باز دارد پس تقوی بالغ و
جامع پرهیز کردنست از هر چیزی که در کار دین زیان
دارد و آن معصیة است و فضول حلال اینست تفصیل
تقوی و بدانکه تقوی از حرام فرض است که بترک ان عذاب
لازم آید و تقوی از فضول حلال کار بزرگست و ادب است
که بترک ان حبس و حساب و عیب کردن لازم گردد و هر که از
حرام تقوی کند او در درجه فروتر است از تقوی و هر که از
فضول حلال تقوی کند او در درجه بلندتر باشد از تقوی
و هر گاه که بنده جمع کند میان هر دو یعنی تقوی از معصیة
و فضول پس تقوی را سبیل کمال کرده باشد و چنانکه حق

ایست که آورده باشد این بود معنی تقوی و بیان آن
نیکو فهم کن والله الموفق سوال اگر گویی اکنون بیان
کن که این معنی را چگونه استعمال کنم در نفس و چگونه لگام
تقوی کنم او را بدین معنی که تفصیل آن گفتی و تقوی نام نهادی
جواب بدانکه تفصیل او در نفس آنست که بقوه تمام
قیام کنی و نفس را از همه معصیتها باز داری و از همه فضولها
به پرهیزی چون آن کردی در چشم و گوش و زبان و دل و
شکم و فرج و جمیع اعضا تقوی کردی اما آنچه چاره
نیست ترا از دانستن آن اینست که میگویم هر که خواهد که
تقوی کند و از خدای تعالی بترسد باید که این پنج عضو را
که اصلست نگاه دارد و آن چشم و گوش و زبان و دل
و شکم است پس نگاه دار این هر پنج چیز را از چیزی که می ترسی
از زیان آن در دین از معصیت و حرام و فضول حلال
چون اینچنین صیانتی حاصل شد امید اینست که جمیع
اعضا مصون ماند و بتقوی جامع بجمیع بدن قیام نموده

و نفس بلگام تقوی لگام دار شد صح

باشی

باشی پس از اینجا حاجت افتاد به پنج فصل در بیان این پنج
عضو و تفصیل آنچه در هر یکی حرام است و فضول است بگوییم
بقدر آنکه لایق این کتاب باشد والله اعلم فصل
اول در چشم بر تو باد به نگاه داشتن چشم که اوست سبب همه
فتنها و آفتها و نظر کردن در کار چشم درین سه اصل کافی
یکی آنکه خدای تعالی گفته است قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا
مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَیَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِکَ أَزْکَى لَهُمْ
إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِمَا یَصْنَعُونَ ای بگوی ای محمد مر مومنان را
تا چشمها را فرو خوابانند و فرجها را نگاه دارند که آن پاک
کننده ترست مر ایشان را و خدای تعالی میداند آنچه ایشان
میکنند بدانکه من تامل کردم درین آیه با خوردگی که
درو است سه معنی بزرگ یافتم ادب کردن و تهدید کردن
و بیدار کردن اما ادب آنکه گفته است بگو مر مومنان را
تا چشم فرو خوابانند و چاره نیست مر بنده را از فرمان
برداری کردن مولی و الا بی ادب باشد و بی ادب را از

آنچه دارد وست

مجلس بیرون کنند ولایق آن بنا شد که در حضرت بایستد
نیکو فهم کن این نکته را و تامل کن بدرستی که درویت اما
بیدار کردن آنکه گفته است آن پاک کننده تر است
مر ایشان را یعنی پاک کننده تر است مر دلهای ایشان را و این
از آنست که چون چشم نه بندی و هر طرفی که خواهی بینی
خالی نیست که چشم تو بر حرامی افتد اگر عمدا به بینی آن
خود گناهی کبیره باشد و بسا باشد که دل تو بدان مشغول
و معلق گردد و در آن هلاک شوی و اگر مباح باشد بسا
باشد که دل تو بدان مشغول گردد و وسوسها در خاطر در آید
و شاید که بدان پرسی و پریشان دل بمانی منقطع از خیر
و اگر چشم به بندی آسوده مانی ازین همه بلاها و آفتها
و درینمعنی عیسی علیه السلام گفته است بپرهیزید از نظر
که نظر در دل آرزوی شهوة را می کارد و بسنده است
همین فتنه مر صاحب نظر را و ذو النون رحمة الله علیه گفته
است نیکو حجابی است آرزوها را چشم بسته کردن بی نگاه

محاسن

که چشم را فرو خوابانی و از نظر کردن سوی مالایعنی نگاه داری
فارغ دل و آسوده حال باشی از جمله وسوسها و متفرغ باشی
در جمله خیرات و اما تهدید کردن آنکه گفته است خدای تعالی
میداند آنچه ایشان میکنند بسنده است این سخن برای
پرهیز کردن از گناه کسی را که از ایستادن پیش خدای
تعالی بترسید این بود یکی اصل از کتاب خدای تعالی
اصل دوم آنکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم
گفت که نظر کردن سوی عورات تیریست بزهر آلوده از
تیرهای شیطان هر که ترک کند آنرا خدای تعالی بچشاند او را از
مزه عبادت و لذة مناجاة که بدان خوش بود و یافتن
حلاوت عبادت و لذة مناجات کاری بزرگ است
و این صحیح است و همچنانست که رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم فرموده است بداند کسی که آزموده باشد که امتناع
کردن از نظر سوی مالایعنی سبب یافتن لذة عبادة و حلاوة
دل و صفای او است اصل سوم آنست که

نظر کند در هر عضوی از اعضاء خود که هر یکی را برای چه آفریده اند
از جهة آنکه برای آن چیز نگاه دارد پس پای برای رفتن
در باغها و قصرهاء بهشت آفریده اند و دست برای گرفتن
قدح شراب طهور و گرفتن میوها بهشت آفریده اند و همچنین
جمیع اعضاء تو اما چشم برای نظر کردن سوی پروردگار عالم
آفریده اند در هر دو سرای هیچ کرامتی بزرگتر و قوی تر از این
نیست پس واجب است نگاه داشتن چشم برای چنین کرامتی
و اینست سه اصل چون درو نگری و نیکو تامل کنی بسنده باشد
مر ترا در نگاه داشتن چشم

فصل دوم

در گوش بر تو
باد اینکه نگاه داشتن گوش از شنیدن فحش و فضول و غیبت بسبب دو چیز است
یکی آنکه روایة کرده اند از پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم
که شنونده شریک است با گوینده دوم آنکه شنیدن
بر انگیزنده است خطرها را و در دل وسوسها را می افکند
و از اینجا در دل و تن مشغولیها پیدا آید چنانچه برای عبادت در دل
چیزی باقی نماند و بدانکه سخنی که در دل و گوش آدمی افتد

سعادت

و تغیر ان واین



بمنزله طعامی است که در شکم آدمی افتد که بعضی ازو منفعت
و بعضی ازو نافع و بعضی غذا و بعضی زهر و بقاء سخن
در دل بیشتر است از بقاء طعام در شکم که طعام از معده
بخواب و غیر آن زایل شود و بسیار باشد که مدتی بماند و زایل
گردد و مر اورا داروها است که زایل گرداننده اثر طعام است
از نفس آدمی اما سخن که در دل می افتد بسیار باشد که اثر
آن مدتی در دل بماند بلکه باشد که همه عمر بماند پس اگر چیزی
باشد از سخن تباه همیشه اورا در رنج میدارد و بسبب آن
در دل وسوسها می افتد بلکه خطر آنکه اورا در بلاهی افکند
و هلاک سازد و اگر گوش را از شنیدن لا یعنی نگاه دارد
از همه بلا ایمن باشد والله الموفق

فصل سیوم

در زبان بر تو باد اینکه نگاه داشتن زبان و ضبط آن و قید آن
که سخت ترین اعضاء است در بیغزمانی و فساد او بسیار است
سفیان بن عبد الله گفته است گفتم یا رسول الله صلوات الله
علیک و سلامه چه چیز است آنچه تو ترسی بر من از آن رسول

صلی الله علیه وآله وسلم زبان خود را گرفت و گفت ابن
یونس بن عبدالله گفته است یافتم که نفس من در گرما تخت
بصره روزه تواند داشت و ترک یک کلمه مالایعنی نتواند
کرد پس چون چنین است بر تو باد بنگاهداشتن زبان
با هزار جد و جهد اگر دانی و نظر کن درین پنج اصل

اصل اول آنکه ابوسعید خدری رضی الله عنه
روایت کرده است که آدمی چون صبح برخیزد جمیع اعضاء او
زبان را گویند که ترا سوگند بخدای تعالی میدهیم و از تو میخواهیم
که راست باشی که چون تو راست باشی ما همه راست
شدیم و اگر تو کژ شدی ما هم کژ باشیم یعنی سخن گفتن زبان
در جمیع اعضاء آدمی اثر میکند بتوفیق و خذلان و مؤید
این معنی است قول مالک دینار رحمة الله علیه که گفته است
چون در دل سختی بینی و در تن سستی و در رزق حرمانی
بدانکه کلمه مالایعنی گفته

اصل دوم آنکه در نگاهداشتن
زبان نگاهداشتن وقت است از آنکه بیشتر چیزی که آدمی

جز ذکر خدای تعالی بر زبان میراند لغو است که وقت او بآن
ضایع میشود و حسان بن ابی سفیان رضی الله عنه در غرفه
که نو بنا کرده بود بگذشت گفت این غرفه را که بنا کرده است
و بنفس خود بازگشت و گفت ای نفس مغرور چه می پرسی
از چیزی که ترا بکار نیاید بس بروزه یکساله او را عقوبة
کردم گفتم من خوشوقت کسانیست که در دین خود این چنین
اهتمامها داشتند و وای بر غافلی که عنان نفس سست
کذاشتند تا هر طرفی که میخواهد میرود

اصل سیوم
آنکه در نگاهداشتن زبان نگاهداشتن عمل صالح است
از آنکه هر که زبان نگاه ندارد و سخن بسیار گوید لا محاله
در غیبت مردمان افتد چنانکه گفته اند هر که سخن بسیار
گوید خطا بسیار گوید و غیبت صاعقه است هلاک کننده
است مر جمیع طاعات را چنانکه گفته اند مثل کسی که مردمان را
غیبت کند بکسی ماند که منجنیق نصب کند و نیکیها خود را
در شرق و غرب و یمین و شمال میفرستد روایت کرده اند

می اندازد

قال النبی صلی الله علیه
وآله وسلم من کثر کلامه
کثر ذنوبه ومن کثر ذنوبه
مات قلبه ومن مات
قلبه دخل النار

که ابو سعید یعنی حسن بصری رضی الله عنه را کفتند که فلان ترا غیبت
کرد او طبقی پر از خرما بتز بردی فرستاد و کفت شنیدم
که نیکیها خود را بمن هدیه فرستادی بجهة مکافات آن
این بر تو فرستادم و در مجلس عبد الله بن مبارک سخن
در غیبت افتاد کفت اکر من کسی را غیبت کنم با در و پدر خود را
غیبت کنم از انکه ایشان اولیترند که نیکیها من بستانند
وکفته اند که حاتم اصم را شبی قیام شب فوت شد
زنش اورا ملامت کرد حاتم کفت که طایفه که شب قیام کرده اند
جون صبح بخاستند مرا غیبت کردند نماز ایشان روز قیامت
در میزان من خواهد بود اصل جهارم انکه در نکاه
داشتن زبان سلامتی است از آفات دنیا جنانجه
سفیان کفته است که سخنی مکو بر زبان که دندان ترا بشکنند
و دیکری کفته است زبان خود را کشاده مکن تا کار بر تو تباه
نکردد و در مثل کفته اند بسا کلمه که مر صاحب خود را کوید که
مرا بکذار اصل پنجم انکه یاد کنی آفات آخرت را

تعزیت

وعاقبة

وعاقبة آن بشنو دران یک نکته تو این بدانست که حال از
دو خالی نیست سخنی که خواهی کفت سخنی است حرام یا
فضول حلال اکر حرام است دران عذاب است که طاقة
آن نداری رسول فرموده است صلی الله علیه وآله وسلم
دیدم در شب معراج طایفه را در دوزخ که مردار میخوردند
کفتم یا جبرئیل ایشان کیانند کفت ایشان کسانی اندکه
کوشت مردمان میخوردند یعنی غیبة مردمان میکردند
اکر مباحست دران جهار جیز است یکی انکه کراما کاتبین را
مشغول کردی بجیزی که دران جیز فایده نیست و واجب
است مرادمی را که از کراما کاتبین شرم دارد و ایشان را
نرنجاند و دوم انکه سخن کفتن همجون املا کردن نامه است
سوی خدا تعالی پس بپرهیز از لغو و هذیان بیهوده یکی
از بزرکان مردی را دید که فحش میکفت کفت ای فلان سوی خدای
تعالی جه نامه املا میکنی نیکو بیندیش و هوش دار جه میکویی
سیوم انکه هرجه میکویی روز قیامت پیش باد نشاه

وهزل

ارکو در نامه اعمال خود

جبار علیم بحضور جمله خلایق باید خواند و چهارم آنکه ملامت
و عیب کردن که برای چه گفتی و قطع شوند حجتهای او
داشتن از پروردگار و گفته اند که نگاهدار خود را از
فضول که بدرستی حساب او دراز است بسنده است این
اصلها کسی را که نیکو درین فکر کنند و تامل کنند فحسب

فصل چهارم در کار دل پس ازین بر تو باد به نگاهداشتن
دل و اصلاح کردن او که کار او دشوارتر است از نگاه
داشت اعضاء دیگر و خطر او بزرگتر و بیشتر و طریق نگاه
داشتن او باریکتر و صعبتر است و یاد کن درین کار
پنج اصل مقنع اصل اول قول خدای تعالی که گفت
یَعلَمُ خائِنَةَ الاَعیُنِ وَما تُخفِی الصُّدُورُ ای میداند خدای
تعالی خیانت چشمها و آنچه پنهان دارند سینها دیگر آنکه
گفت قوله تعالی وَاللهُ یَعلَمُ ما فی قُلُوبِکُم ای خدای تعالی
ای خدای تعالی میداند آنچه در دلها شماست و دیگر آنکه گفت
قوله تعالی اِنَّهُ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ ای بدرستی که او

کنند که برای چه گفتی و شرم نداشتی از پروردگار خود

نگاهداشتن

داننده

داننده تر است بچیزی که در دلهاست ببین که چند جای
در قرآن ذکر کرده است دل را و بار بار ذکر کرده است و
بسنده است برای پرهیز کردن و نگاه داشتن دل علم
باطلاع خدای تعالی از آنکه معاملهٔ ما با اوست و معامله با او
بزرگست پس نیکو ببین که او از دل تو چه میداند اصل
دوم قول رسول صلی الله علیه واله وسلم که گفت خدای
تعالی نظر نکند بصورتها و عملهاء شما ولکن نظر کند بسوی دلها
دلهاء شما و نیتهاء شما پس چون نظرگاه پروردگار عالم
دل است عجب از کسی که روی را که نظرگاه خلق است
بشوید و پاک بدارد از پلیدیها و ریمها و بیاراید او را بدانچه
تواند تا مخلوقی بر عیب او مطلع نشود و دل را که نظرگاه پروردگار
عالم است پلید گذارد و بپاک کردن و آراستن او
مشغول نشود و نترسد از ینکه نباید که خدای تعالی بر عیبی
تباهی مطلع شود که اگر بران تباهی یکی از خلق مطلع
شود همه ازو بیزار شوند و او را از میان خود دور کنند

نشود

اصل سیوم آنکه دل پادشاه است وجمیع اعضا تبع او
وچون پادشاه نیکو باشد رعیت نیز نیکو باشند چنانچه رسول
گفت صلی الله علیه وآله وسلم که در تن آدمی زاد گوشت
پاره است اگر آن نیکو باشد همه تن نیکو باشد واگر آن بد باشد
همه تن بد باشد پس چون صلاح همه اعضا در صلاح دل است
واجب است مشغول شدن بدان اصل چهارم آنکه دل
خزینه است مر جواهر نفیس بنده را که اول آن عقل است وبزرگتر
آن معرفتی است بخدا تعالی که آن سبب سعادت هر دو سرای است
پس از آن بصیرة است که نزدیکی وقرب خدا تعالی بدان
حاصل میشود بعد از آن نیة خالص در طاعت که ثواب ابد
بدان متعلق است پس از آن انواع علوم وحکمتها که شرف بنده
بدان است پس واجب است که مثل این خزانه را نگاه دارند
از آفاة ودزدان وراه زنان تا این جواهر عزیز را آفتی
نرسد ودشمن بدان ظفر نیابد اصل پنجم آنکه تأمل کردم
در حال دل پنج چیز یافتم در دل که آن در اعضاء دیگر نیست

وآن گوشت پاره دل است

یکی

یکی آنکه دشمن قصد او میکند وملازم است مر او را واو منزل
الهام ووسواس است وان هر دو او را دایما بخیر وشر میخوانند یعنی
ملک وشیطان ودوم آنکه کار در دل بیشتر است از آنکه هوای
وعقل هر دو در او اند واو جای جنگ دو لشکر است یکی هوای
ولشکر او دوم عقل ولشکر او پس دایما میان محاربه ومقاتله و
تناقض ایشانست وواجبست که نگاه دارند وغافل نشوند از
جایی که آنجا بیم باشد وسیوم آنکه موانع مر او را بیشتر است
که خاطرها همچون تیرهاست که دایما در دل می افتد همچون باران
وتو بر منع آن قادر نه از آنکه همچون چشم نیست که میان
دو پلک است که چشم بر بندی یا در جایی خالی وتاریک نشینی
ایمن شوی وهمچون زبان نیست که درون دو پرده است
دندان ولب بلکه دل هدف خاطرها است وتو بر منع آن قادر
نیستی او را هیچ حالی نگاه نتوانی داشت وبا این همه نفس شتاب
کننده است در پیروی کردن آن خاطرها پس امتناع کردن
از وی کاری دشوار است ومحنتی بزرگ وچهارم آنکه علاج کردن دل از تو

و دشوارتر است از آنکه او از تو غایب است و بسیار باشد که بدانی
تا آنکه در افتی بیفتی و پنجم آنکه آفات سوی او شتابنده‌تر است
و او بگشتن نزدیکتر است و گفته‌اند که دل شتاب کننده‌تر است
از دیگ جوشنده و نیز اگر نعوذ بالله منها دل بلغزد بدایة کار او
سیاهی و میل است سوی غیر خدای تعالی و نهایة کار او کفر است
بخدای تعالی نشنیدهٔ قوله تعالی وَاسْتَکْبَرَ وَکَانَ مِنَ
الْکَافِرِینَ و کبر که بدل بود کفر بار آرد بسبب این معنی بندگان
خاص بر دلها خود ترسیده‌اند و کمر بسته‌اند و همه عنان
سوی او گردانیده‌اند خدای تعالی در وصف ایشان
گفته است یَخَافُونَ یَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِیهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ
ای میترسند از روزی که بگردد درو دلها و چشمها **سوال**
اگر گویی چنانچه گفتی کار دل سخت مهم و اهم است بیان
کن ما را معانی که دل را اصلاح کند و آفاتی که او را ب
آید و افسد کنند تا شاید که توفیق آن شود که بدان عمل
کنم **جواب** بدانکه تفصیل این معانی دراز است این کتاب

پس تو ندیدی او دشوارتر است
و ادنی او قسوت دل است
و نهایت کار او کفر است

هفتاد

آنرا تحمل نکنند و علماء آخرت درین باب کتابها تصنیف کرده‌اند
و قریب نود خصلت ستوده و همین مقدار ناستوده
بیان کرده‌اند و کسی را که کار دین مهم باشد و از خواب غفلت
بیدار شود و از خدای تعالی توفیق یابد بتحصیل کردن آن همه
کتابها را و عمل کردن بدان رود دشوار باشد و ما درین
کتاب اصول که از آن در علاج دل چاره نیست ذکر کنیم و آن
چهار است که بلاء عابدان و آفات مجتهدان و فتنهاء دل
بدان باشد طول امل و عجله و حسد و کبر و چهار در مقابله
آن ستوده است که قوام عبادت و انتظام عبادت و اصلاح
دل در آنست کوتاهی امل و آهستگی در کارها و نصیحت مر خلق را
و تواضع اینست اصلها که در اصلاح دل از آن چاره نیست
اکنون گوش دار و بشنو که در هر یکی چه آفتها است و جهت
شو و جهد کن برای دفع هر یکی ازین آفات **اما طول امل**
بدانکه او مانع است از همه خیرها و طاعتها و باعث است
بر همه شرها و آفتها و او دردی است سخت که جمله خلق را

فتنها

و جمله آفات ازو برمیخیزد

در انواع بلاها می افکند بعد انکه جون امل تو دراز گردد چهار آفة
ازو بخیزد یکی ترک طاعة وکاهلی در وی از انکه بگوبی بخواهم کرد
و روزهای بیش من است از من فوت نخواهد شد وداود
طایی رحمة الله علیه گفته است هر که بترسد از وعید نزدیک شود
اورا بعید وهر که دراز شد امید او بد شد عمل او ویحیی معاذ
رازی رحمة الله علیه گفته است طول امل قاطع است از همه
خیرات دوم ترک توبه وتاخیر او بگوبی توبه خواهم کرد و
روزها بسیار است ومن جوانم وعمر من بسیار است
اندک نیست من قادرم هر گاه که خواهم توبه کنم وبسا باشد
که مرگ در آید وترا برباید پیش از اصلاح عمل سیوم حرص
بر جمع کردن مال ومشغول شدن بدنیا وترک استعداد آخرة
بگوبی از فقر می ترسم در حالة پیری شاید که عمرم دراز شود
واز کسب کردن ضعیف شوم ومرا از قوت چاره نیست
ونیز چاره نیست مرا از چیزی فاضل که در حالة مرض وخزان
بکار آید امثال این اندیشها رغبة ترا در دنیا بجنباند وحرص

ترا بر وزیادت کند تا بگوبی که چه خواهم خورد وچه خواهم
پوشید در زمستان وچه خواهم کرد ودر تابستان وکجا خواهم
بود شاید که عمر دراز شود ومحتاج مردمان شوم واحتیاج
در پیری دشوار است چهارم سختی دل وفراموشی آخرة
از انکه چون امل را دراز کردی مرگ وگور را یاد نکنی
ونرمی دل وصفا او بیاد کردن مرگ وگور است و
ثواب وعقاب واحوال آخرت را فراموش کنی ودر دلی
که ازینها هیچ نگذرد اورا ازکجا صفا ورقت باشد قوله تعالی
فطال علیهم الامد فقست قلوبهم پس چون امل تو دراز گردد
طاعة تو کم شود وتوبه تو در تاخیر افتد ومعصیة تو
بسیار گردد وحرص تو سخت شود ودل تو سیاه گردد
وغفلت تو عظیم باشد العیاذ بالله منها واگر رحمة خدای
تعالی نباشد بیم آن باشد که آخرة نیز بباد دهی پس کدام
حال باشد تباه تر ازین وکدام آفة باشد بزرگتر ازین
واین همه بسبب طول امل است اما اگر امل را کوتاه کنی ومرگ

و کار آخرت از تو فوت شود

خود را نیز دنیک گردانی و حال برادران و یاران خود را یاد کنی
اما نکه ایشان را مرگ ناگاه گرفت در وقتی که گمان شان نبود و دور نشاید
که حال تو همچون حال ایشان شود پس بیدار شو ای مغرور
و یا دکن آنچه عوف بن عبد الله گفته است که بسا امیدوار
روزی که آن روز شب نرسانید و بسا منتظر فردا که فردا را
در نیافت اگر شما اجل و آمدن او به بینید امل را و غرور را دشمن
دارید عیسی بن مریم صلوات الله علی نبینا و علیه السلام گفته
است دنیا سه روز است روزی که گذشت ازان بدست
تو چیزی بر نیاید و فردا امید انی که یابی یا نیابی روز سیوم
اینست که تو درانی اگر توانی آن را غنیمت دار که مقصود همانست

و در روایت ازان روز بزرگتر نیستیم

و ابو ذر غفاری رضی الله عنه گفته است که دنیا سه ساعت است ساعتی
که گذشت ازان بدست تو چیزی نیاید و ساعت دیگر ندانی
که یابی یا نه و ساعت سیوم انست که تو درانی پس از روی حقیقة
مالک نیستی مگر یکساعة را و شیخ من گفته است که دنیا سه نفس
است نفس که گذشت کردی در و آنچه کردی و نفس دیگر ندانی

یابی یا نیابی نفس سیوم آنکه تو در آنی از آنکه بساکس از نفس تا نفس
دیگر نرسیده است پس مالک نیستی نه یک روز را و نه یکساعت را
فی الحقیقت
مگر آنکه یک نفس را پس بشتاب درین یکنفس بتوبه و طاعة شاید که
در نفس دوم بمیری و برای رزق اندوهگین مباش شاید که تا از زمان
که بقوت محتاج شوی بمیری و حبه بتباه باشد که آدمی غم یک روز
و یکساعة بخورد او در نفس دوم بخواهد مرد و یا دکن آنچه رسول صلی الله
علیه و آله و سلم گفته است مر اسامه را که تعجب میکنید از طول
امل اسامه که بمهلت یکماه کنیزکی خریده است بدرستی که اسامه
قوی دراز امل است و الله نهادم قدمی مگر گمان بردم بر خواهم
داشت یا نه و بر نداشتم لقمه مگر که گمان بردم که فرو خواهم فرستاد
یا نه پس ای طالب هر گاه که اینچنین ها که گفتیم یا دکنی و بدین مواظبة
نمایی و شب و روز تکرار کنی هر آینه امل تو کوتاه گردد لغایة
خدایتعالی و نفس خود را به بینی شتابنده در طاعة و تعجیل
کننده در توبه و زهد کننده در دنیا و یابی دل خود را خایف
از خدایتعالی و افتد دل تو در ذکر آخرة و امید یابی که در آخرة

و حضرت شیخ ... گفتیه
عَجِّلُوا بِالتَّوْبَةِ قَبْلَ الْمَوْتِ وَعَجِّلُوا بِالصَّلٰوةِ قَبْلَ الْفَوْتِ

صحابه را در حق

که قدم دویم

روزی در مجلس رسول صلی الله علیه و آله و سلم عمار رضی الله عنه آب کم بخورد و صحابه گفتند رسول صلی الله علیه و آله و سلم را ... آب خوردن و مرده است عمار رضی الله عنه گفت تسلیم
ازان ...

کننده بحضرت عزت و جلال او

بعادت برسی و این همه بعد فضل خدایتعالی بسبب آن یک خصلت است
که آن کوتاهی امل است و بدرستی که حکایت کرده اند که گفته
شد مر زراره بن ابی اوفا را در خواب بعد از مردن او که کدام
عمل فاضلتر است نزدیک شما گفت رضا بقضا خدایتعالی و
کوتاهی امل پس نظر کن در خود ای برادر من و بذل کن جهد خود
درین اصل بزرگ که اهم است و موثرتر است در اصلاح دل و نفس
والله الموفق بفضله اما حسد بدانکه حسد مفسد طاعة است
و باعث است بر گناهان بسیار و این دردی است که بیشتری از
عالمان و عابدان بدین مبتلا اند خاصه عامیان و جاهلان
تا انکه بسبب این در دوزخ در آیند نشنیدهٔ قول رسول صلی الله
علیه وآله وسلم که گفت شش کس در دوزخ در آیند بسبب شش
چیز عرب بسبب عداوة و امرا بسبب جور و ظلم و دهقانان
بسبب کبر و بازرگانان بسبب خیانة و روستاییان بسبب جهل
و علما بسبب حسد پس بلایی که علما را در دوزخ افکند واجب است
از وی پرهیز بدین و بدانکه از حسد پنج چیز میخیزد یکی انکه تباه شدن

عصبیت و آن یعنی قوم خود است بر ظلم ح

طاعة

طاعة که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت حسد بخورد نیکیها را
چنانچه آتش بخورد هیزم را و دوم آنکه فعلها تباه و گناهان
چنانکه وهب بن منبه رحمة الله علیه گفته است حاسد را
سه علامة است یکی چاپلوسی کند چون حاضر شود
و غیبة کند چون غایب شود و خوش شود چون مصیبتی
بشنود و گفتم من بسنده است ترا در مذمت حسد امر کردن
خدای تعالی به پناه طلبیدن از شر حاسد چنانکه گفت
و من شر حاسد اذا حسد چنانکه امر کرد ما را به پناه طلبیدن
از شر شیطان و ساحر پس نظر کن که مر حاسد را چندان شرور
و فتنهاست که در منزله شیطان و ساحر افتاده است و
نیست نظر بدان مگر بعنایت و استعاذه حق تعالی و یاری
خواستن از حق تعالی سیوم اندوه و رنج بیفایده با بزهکاری
بسیار چنانکه ابن سماک گفت ندیدم ظالمی را مشابه تر بمظلوم
از حاسد رنج دائم عقلی هایم غمی لازم چهارم کوری دل تا
نتواند که حکمی از احکام خدایتعالی فهم کند و سفیان ثوری

صادر شدن بدان ح

رحمة الله علیه گفته است بر تو باد بخاموشی دراز تا مالک
تقوی شوی و مباش حریص بر دنیا تا ترا یابد هر چه شنوی
و مزن طعنه بر کسی تا سریع الفهم باشی بنجم حرمان و
خذلان تا آنکه ظفر نیابد بر مرادی و یاری نکنند او را بر دشمنی
چنانکه حاتم اصم رحمة الله علیه گفته است آنکه او را کینه باشد
بی دین است و آنکه کسی را غیبت کند عابد نیست و آنکه غمازی
کند امین نیست و آنکه حسد کند او را کسی یاری نکند گفتم من
که حسود چگونه ظفر یابد بر مراد خود که مراد او زوال نعمت
خدای تعالی است از بنده مسلم و چگونه یاری کنند او را بر
دشمنان او که ایشان بنده خدای اند مسلمانان پس بر تو باد
بعلاج کردن نفس خود را از حسد و چه نیکو گفته است ابو
یعقوب در دعای خود اللهم اصبرنا علی تمام النعم
علی عبادک و حسن اخواتهم و بدرستی که حسد دردی است
که فساد کند طاعتهای ترا و بسیار کند شر و معصیت ترا و باز دارد
ترا از راحت نفس و فهم دل و یاری یافتن بر دشمنان و بمراد

تا از زبان مردمان خلاص یابی و حسد مکن بر کسی صح

رسیدن از مقصود بدین کدام درد باشد از این دردناک تر
پس بر تو باد بعلاج کردن نفس خود از حسد و اما عجلة
بدانکه عجلة خصلتی است فوت کننده مقصودها را و انداز
است آدمی را در گناهان و در این خصلت چهار آفت است
یکی آنکه عابد آنرا قصد منزلتی باشد در خیری و در آن جهد
کنند پس بسا باشد که در یافتن آن تعجیل کنند و هنوز وقت
آن نرسیده باشد پس بسبب عجلة خود نومید شوند
و ترک طلب کنند و از آن منزلة محروم مانند و یا چنان غلو
کنند در طلب و برنجانیدن نفس که بکلی از آن منزلة منقطع
گردند پس بسبب عجلة او در میان افراط و تفریط است
ای میان غلو و تقصیر است و هر دو مذموم است در حدیثی که روایت
کرده اند از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود بدرستی
بنیاد دین ما محکم است پس در آی در دین ما به نرمی و آهستگی
و در مثل است ان لم تستعجل تصل یعنی اگر شتابی نکنی
برسی و دوم آنکه عابد را حاجتی باشد و از خدای تعالی

بخواهد ودعا بسیار کند بجد وجهد تمام بسا باشد که در اجابت
شدن تعجیل کند پیش از وقت وبسا بدسبب آن رغبتش
کم شود ودعا را ترک گیرد واز حاجت ومقصود خود محروم
ماند وسیوم آنکه کسی که بر وظلم کند وا ودر دعا بدکردن
تعجیل کند یعنی مسلمانی بسبب او هلاک شود وبسا باشد که در دعا
بدکردن از حد بگذرد واین خود معصیتی باشد و
چهارم آنکه اصل عبادت تقوی است نظر کردن است در هر
چیزی باحتیاط وبحث تمام پس چون کسی در کارها عجول باشد
نتواند که در اکل وشرب ولباس وکلام وقول وفعل تأمل کند
ونظر کند وبسبب شتابی کلام بلغزد ودر لغو وضلالة افتد
وخواری پیش آید وشتاب بدکسوی خوردن طعام پس در حرام
وشبهه افتد وهمچنین در همه امور شتاب بدود در خلل افتد
پس فوت شود از وپرهیزکاری وبغیر ورع در طاعة هیچ خیری
نیست پس حق انسان آنست که اولاً اهتمام کند در ازالهٔ او
بعده در اصلاح نفس کوشد والله الموفق بفضله ومنّه

اما الکبر

اما کبر بدانکه این خصلتیست مهلک ونشنیدهٔ
قول خدای تعالی اَبیٰ وَاستَکبَرَ وَکانَ مِنَ الکافِرینَ ای
بیفرمانی وکبر کرد واز جملهٔ کافران شد پس بدانکه این
خصلة همچون خصلتها دیگر نیست که زیان آن خصلتها
در اعمال وفروع باشد بلکه مضرةٔ این خصلة در اصل ایمانست

ظاهر اصل

وچون قوی گردد وغالب شود نعوذ بالله منها قابل تدارک
نماند وکمترین چیزهایی که ازین خصلة خیزد چهار آفة است
یکی حرمان از حق وکوری دل از معرفة آیات خدای تعالی
وفهم احکام او چنانکه خدای تعالی گفت درین آیة قوله تعالی
سَاَصرِفُ عَن آیاتِیَ الَّذِینَ یَتَکَبَّرُونَ فِی الاَرضِ بِغَیرِ
الحَقِّ ای بگردانم از آیات خویش کسانی را که بر روی
زمین تکبر میکنند بغیر حق وقوله تعالی کَذٰلِکَ یَطبَعُ اللهُ
عَلیٰ کُلِّ قَلبِ مُتَکَبِّرٍ جَبّارٍ ودوم خشم وبغض از خدای تعالی
چنانکه گفت اِنَّهُ لایُحِبُّ المُتَکَبِّرِینَ ای خدای تعالی دوست

نمیدارد

متکبران را وروایة کرده اند که موسی پیغامبر صلوات الله

علی نبینا و علیه السلام گفت یا رب کیست دشمن ترین خلق
نزدیک تو گفت هر که در دل او تکبر باشد و زبان او درشت
بود و چشم نخوابا ندار حق و بخیل باشد و خلق او بد باشد
و سیوم خواری و عقوبة در دنیا و آخرة و حاتم رحمة الله
علیه گفته است دوست دارم مردن را از زیستن بر سه چیز
کبر و حرص و خرامیدن از آنکه متکبر از دنیا نرود تا خود را خوارتر
از خوارترین مردمان نه بیند و حریص از دنیا نرود تا محتاج
پارهٔ نان و شربت آبی نشود و خرامنده از دنیا نرود تا در
بول و نجاسته خود نشود و چهارم آتش و عذاب در عقبی چنانکه
روایة کرده اند که خدای تعالی گفت کبریاء رداء من است
و عظمة ازار من است هر که در ایشان با من نزاع کند دارم
اورا در آتش دوزخ پس خصلتی که فوت گرداند از تو معرفة
حق و فهم آیات و احکام او که آن اصل کار است و بار آرد
ترا خشم خدای تعالی و خواری در دنیا و آخرة نشاید مر عاقل را
که از آن غافل باشد و نفس خود را بازالة آن اصلاح نکند انیست

به پرهیزار مردمان برسه حالت

آلوده

و آتش

بعضی از آفات این چهار خصلت که بیان کردم **سوال**
اگر گویی چون درین خصلتها چندین آفات است و واجب است
خود را از آن نگاهداشتن پس چاره نیست از دانستن حقیقت
و حد هر یک بیان کن ما را تا بدانیم طریق نگاهداشتن
خود را از هر یکی که چگونه است **جواب** بدانکه در هر یکی
سخن بسیار است و در احیاء العلوم بیان کرده ایم و آن
مقدار که از دانستن آن چاره نیست در چهار اصل بیان کنیم

اصل اول در امل دراز اکثر علما گفته اند
که طول امل ارادهٔ زندگانیست بر سبیل حکم و قطع و کوتاهی
امل ترک حکم و قطع است در آن بتقیید کردن باستثناء
بمشیة خدای تعالی و علم و ارادهٔ او یا بشرط خیر و صلاح
باشد پس اگر صورت بندی حیاة خود را بعد از نفس دوم یا
ساعت دوم یا روز دوم بحکم و قطع بدانکه تو صاحب
امل باشی و آن از تو بطریق معصیتی باشد از آنکه آن حکم
کردن است در غیب اما اگر قید کنی بخواست و علم خدای

اینجا

در زمان مستقبل

در ارادت او

تعالی وکوهی بزیم تا فردا اگر خدایتعالی خواسته است یا
از حکم طول امل بیرون آیی وبگو تاهی امل موصوف باشی بسبب آنکه
ترک حکم وقطع کردی بس بر تو باد ترک حکم وقطع کردن
در ذکر کردن بقاء خود را ومراد ازین ذکر ذکر دل است نه ذکر
زبان ومراد ثبات دلست بران بدانکه امل بر دو نوع است
امل عوام وامل خواص امل عوام آنست که حیات وبقاء
برای جمع دنیا وتمتع بدان خواهند واین معصیت محض است
وضد این کوتاهی وامل خواص آنست که حیاة وبقاء برای اتمام
عمل خیر خواهند نه عملی که در وخیر متیقن وصلاح متیقن نیست
ازانکه بسا باشد که دران عمل اگرچه در نفس خود خیر است اما
خیر آن بنده نباشد دران بدانچه بسبب او در آفتی افتد
چون چنین است نشاید مر بنده را چون در نمازی یا روزهٔ
شروع کند که حکم کند تا آنرا تمام خواهد کرد ازانکه این غیب
است واین نیز نشاید که خواهد که البته آنرا تمام خواهم کرد
ازانکه نشاید که صلاح او دران نباشد بلکه باید که باستثناء

در علم او است

وهمچنین اگر تصور کنی
حیات خود را تا وقت
دویم بر سبیل قطع
صاحب طول امل است و
اگر مقید کنی ارادت
خود را بشرط صلاح از
حکم طول امل بیرون آیی

وشرط

وشرط صلاح خواهد تا از عیب امل خلاص یابد چنانکه خدایتعالی
گفت پیغامبر را صلی الله علیه وآله وسلم وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ
إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ ای بگو چیزی را
که من فردا آن خواهم کرد مگر آنکه خدایتعالی خواسته باشد
وضد این امل نیّة محموده است ودر حل نیّة محموده علما رحمهم
الله گفته اند پس معنی نیّة محموده ارادت عملیست
ابتداء بحکم وقطع بارادت تمام کردانیدن وی بتفویض واستثناء
سوال اگر گویی چرا جایز است حکم کردن در ابتداء وواجب
است تفویض واستثناء در اتمام جواب بدانکه این سبب
آنست که در ابتداء خطر نیست ودر اتمام خطر است واین
خطر دو است یکی خطر وصول ازانکه نمیداند که بدان رسد
یا نرسد دوم خطر فساد که نمیداند که دران صلاح هست یا نی
بس واجب است استثناء کردن در خطر اتمام وتفویض
کردن بخدایتعالی در خطر فساد بس چون ارادت باین
شرط حاصل گردد آن نیّة محموده است وبیرون است

یعنی امل خواص

که نیت محموده ضد طول
امل است بطریق مجاز است
زیرا که صاحب نیت محموده
از طول امل باز مانده است

بدین سبب

از حد اجل واقف نئی تامل کن بکوشش تمام و بدانکه
علاج کوتاه کردن یاد کردن مرگ است و قوی ترین علاج
او یاد کردن مرگ مفاجات است و گرفتن او بنده را در حال
غفلة که او در غرور و غفلة باشد پس نگاه دار این جمله را که حاجت
بسوی او تمام است و دور باشی از تضییع اوقات در قیل
وقال و ملاقات الرجال والله الموفق بفضله اصل دوم
در حسد بدانکه حسد ارادت زائل شدن نعمت خدایتعالی است
از برادر مسلمانی نعمتی که در آن خیر و صلاح اوست اما اگر
کسی را ارادت زوال نعمت نباشد بلکه مثل آن نعمت خواهد
که او را نیز باشد آن حسد نیست آنرا غبطه گویند یعنی آرزو
بردن و این رواست و اگر در آن نعمت صلاح او نباشد
پس بخواهد زوال آن نعمت از او این را غیرة گویند و ضد حسد
نصیحة است و آن ارادة بقاء نعمت خدایتعالی است بر برادر
مسلم نعمتی که در و خیر و صلاح اوست سوال اگر گویی چگونه
دانم که درین صلاحست یا فساد تا نصیحة کنم یا حسد جواب

بدانکه ما را غالب ظن بمنزله علم است در مثل این کارها و اگر
بر تو مشتبه شود پس زوال نعمت مسلمانی مخواه مگر مقید
بتفویض و شرط صلاح تا از حکم حسد خلاص یابی و فایده
نصیحة مر ترا حاصل آید و اما علاج نصیحتی که مانعست از حسد
ذکر وعدهاست که خدایتعالی وعده کرده است در دوست
داشتن مسلمانان و قوی ترین علاج او ذکر کردن خیرها
است که خدایتعالی در حق مومن ذکر کرده است از بلندی
قدر و منزلت او و از کرامات بزرگ که او راست به نزد خدای
تعالی در عقبی و فایدهائی مر آدمی راست از دوستان
در دنیا از جمعه و جماعة و یاری دادن در کارها و امید شفاعة
در آخرة نیز ذکر این امثال این باعث است بر نصیحة کردن
مسلمانان و مانع است از حسد کردن در نعمتی که خدایتعالی
ایشانرا داده است والله ولی التوفیق والهدایة اصل
سیوم در عجلة بدانکه عجلة معنی است ثابت در دل
و باعث بر اقدام کردن در کارها باول خطره بی توقف

واستبطاء بلکه بتعجیل کردن دران در اتباع او و عمل بدان کردن
وضد ان آهستگی است واین معنی است ثابت در
دل باعث بر احتیاط در کارها و نظر کردن دران و تامل
کردن در اتباع او و عمل کردن بدان و شیخ من گفته است
که فرق میان توقف و آهستگی آنست که توقف پیش از درامدن
باشد در کارها مادام که پیدا شود مراو را وقت اصلاح آن کار و
آهستگی بعد از دخول باشد در کارها تا ادا کند حق هر جزوی
ازان کار چنانچه حق اداء کردنست و علاج آهستگی ذکر
خطرهایی است که در کارها پیش اید بتعجیل کردن دران و ذکر
سلامتی است که در کارها پیش آید باهستگی کردن و یاد کردن
انچه در استعجال از ندامة و ملامة است و ذکر این و امثال این باعث
است مرادمی را بر توقف و تامل کردن در کارها و مانع است
از تعجیل کردن دران والله الموفق **اصل چهارم** در کبر بدانکه
کبر خاطری است که در دل آدمی میگذرد در بلندی نفس خود وعظمت
و تکبر اتباع او است و ضعت خاطری است در کم زدن نفس خود یعنی تواضع کردن

وخوار داشتن آن و تواضع اتباع اوست و هر یکی را از عوام
وخواص تواضعی است و تکبری تواضع عامی بسنده کردن است
بکمترین لباس و طعام و خانه و مرکب و تکبر او انست که بهترین لباس و طعام
وخانه و مرکب طلب کند و تواضع خواص قبول کردن سخن
حق است از هر که باشد وضیع یا شریف و تکبر او انست که سخن
حق نشنود و ان معصیتی بزرگست و گناهی عظیم و علاج تواضع
عامی آنست که اول حال خود و میانه حال خود و آخر حال خود
بیندیشد که اول او آب منی است پلید و میانه او آنست که
حمال نجاسته است دایما و آخر او مرداری است گندیده و علاج تواضع
خواص ذکر کردن عقوبة خدایتعالی است مر کسانی را که ترک
حق گیرند و بباطل مشغول شوند پس انچه ما بسنده است مر کسی را
که چشم دارد والله الحافظ **اصل پنجم** در نگاه داشتن شکم
و نگاهداشتن او بر تو باد ای طالب عبادت بنگاهداشتن
شکم و اصلاح او و بدانکه اصلاح شکم دشوار است از جمله
کارها بر مرید و ضرر او بیشتر است و اثر او قوی تر است

ازانکه منبع و معدن جملهٔ معصیتهاء اوست و در جمیع اعضا
قوة وضعف عصمة ومعصیة از شکم میخیزد پس بر تو باد
بنکاهداشتن شکم اول از حرام وشبهه پس ازان از فضول حلال
اکر در عبادت کردن همتی داری اما پرهیز کردن از حرام و
شبهه بسبب سه چیز واجب است اول انکه خدا تعالی کفته است
ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی
بطونهم نارا وسیصلون سعیرا ای کسانیکه میخورند مالها
یتیمانرا بظلم بدرستی که میخورند در شکمها خود اتش
وعاقبة کار در ایند در دوزخ و رسول صلی الله علیه و اله
وسلم کفته است هر کوشتی که از حرام زاید اتش دوزخ
بدان بیشتر واولیتر است و دوم انکه خورنده حرام وشبهه
از جملهٔ انکان است توفیق بر عبادت نیابد ازانکه لایق
خدمت خدا تعالی نباشد مکر انکه پاک باشد کفتم من
نه انکه خدا تعالی جنب را از در امدن در خانه خود منع
کرده است ومحدث را از مس کردن کتاب خود نهی فرموده

واجب است

است باانکه جنابت وحدث مباحست پس چکونه خوانند
بخدمت خدا تعالی کسی راکه در نجاسة حرام غرق باشد
وچکونه توفیق دهند زبانی را بذکر حق تعالی که بنجاست حرام
وشبهه ملوث باشد اینچنین هرکز نباشد ویحیی معاذ رازی
رحمة الله علیه کفته است که طاعة در خزینه خدا تعالی است
و کلید آن خزینه دعاست و دندانهای آن کلید خوردن
حلال است وچون کلید را دندان نباشد قفل از در نکشاید
وچون در خزینه کشاده نکردد طاعتی که در خزینه است
چکونه بدست آید و سیوم انکه خورنده حرام وشبهه
از فعلهای خیر محروم است واکر ناکاه چیزی بکند ان
قبول نیست باز بر روی وی زنند پس ازان فعل حاصل
نباشد او را مکر زحمتی چنانکه رسول کفت صلی الله علیه
واله وسلم بسا قایمی که نیست اورا فایده از قیام
شب مکر بیداری ورنج وبسا روزه داری که نیست اورا
فایده از روزه مکر کرسنکی وتشنکی ابن عباس

از اهم

رضی الله عنهما گفته است قبول نکند خدای تعالی نماز کسی که در
شکم او حرام است اینست حال حرام واما فضول حلال بدانکه
آن آفت عابدان وبلاء مجتهدان است ومن در سیر خوردن
طعام حلال تامل کردم ده آفت یافتم که هر یکی بلایی
است دیگر گون در کار عبادت اول آنکه در بسیار خوردن
حلال سختی دلست ورفتن نور او ورسول صلی الله علیه وآله
وسلم فرموده است که دلها را به بسیار خوردن واشامیدن
نمیرانید که دل چون زراعت است که با آب بسیار بمیرد
ویکی از صلحا تشبیه کرده است که معده همچون دیگ است
در زیر دل چون دیگ بجوشد بخار او برخیزد دل را سیاه
وسخت سازد دوم آنکه بسیار خوردن فتنه جمله اعضا است
وباعث است اعضا را بر فضول وفساد از آنکه چون آدمی
سیر شود چشم آرزوی دیدن لایعنی کند وگوش آرزوی
شنیدن لایعنی کند وهمچنین فرج ودست وپای وجز
آن همه در لایعنی مشغول شوند بلکه در فساد افتند اما اگر آدمی

مجاهدان

وزبانش آرزوی گفتن لایعنی کند صح

گرسنه باشد همه اعضاء او سیر شوند [illegible] وابوجعفر
گفته است که شکم عضوی است که اگر گرسنه باشد همه
اعضاء او سیر شوند واگر او سیر شود همه اعضا گرسنه
باشند حاصل سخن آنکه افعال واقوال آدمی بر حسب
طعام وشراب است اگر در شکم حرام در رود اقوال وافعال حرام
بیرون آید واگر فضول حلال در رود اقوال وافعال فضول بیرون
آید پس گویی طعام وشراب تخم افعال واقوال است وافعال
واقوال گیاهی است که از او رویند وسوم آنکه در بسیار خوردن
کم شدن فهم وعلم است که سیری شکم طبیعت وزیرکی ببرد
وسلیمان دارانی رضی الله عنه گفته است که اگر خواهی حاجتی
از دین یا از دنیا برآید هیچ مخور تا آن زمان که از وفارغ
نشوی که بدرستی اکل وشرب باطل کننده عقل است و
این امری ظاهر است وداند کسی که این را آزموده است
وچهارم آنکه در بسیار خوردن کم شدن عبادت است از آنکه
آدمی چون بسیار خورد اندامش گران شود وخوابش غلبه کند

وهر چند جهدی کند که نخفتد نتواند که عبادت کند مگر خواب
همچون مرداری افتاده بود واگر بنا در عبادت کند
حلاوة ولذة ان نیابد وبزرگی گفته است از زمان که
شکمت پر باشد خود را مرده پندار یحیی علیه السلام ابلیس را
دید وبر دست او معلاقها بود پرسید که این چیست
گفت این شهوتهاست که بدان آدمیان را صید می کنم یحیی
علیه السلام گفت مرا هم بدین صید میکنی گفت نی الا آنکه
شبی سیر خورده بودی وگران شده از نماز باز داشتم
ترا یحیی علیه السلام گفت که عهد کردم که بعد ازین در عمر
هرگز سیر نخورم ابلیس نیز گفت که من عهد کردم که بعد ازین
هیچ کس را نصیحت نکنم پس اینحال کسی است که در جمیع عمر خود
یکبار سیر خورده بود چگونه باشد حال کسی که در همه عمر خود یک
شب گرسنه نباشد ودر عبادت کردن طمع کند وسفیان رحمة
الله علیه گفته است که عبادت حرفه است ودوکان او
خلوت است ودست افزار او گرسنگی است وپنجم آنکه

جای مانده

معالیقها

در بسیار خوردن رفتن حلاوة عبادت است ابوبکر صدیق
رضی الله عنه گفته است ازان روز که مسلمان شده ام
طعام سیر نخورده ام تا حلاوت عبادت بیابم واب
سیر نخورده ام از سبب اشتیاقی که سوی پروردگار خود
دارم وسلیمان دارانی گفته است نزدیک من جا عبادت
با حلاوة تر ان ساعت است که شکم من با پشت متصل باشد
وششم آنکه در بسیار خوردن خطر افتادن است در شبهه و
حرام از آنکه حلال حاصل نشود مگر مقدار قوتی ورسول صلی الله
علیه واله وسلم گفت که حلال نیابی مگر مقدار قوتی وحرام بسیار
بیابی وهفتم آنکه در بسیار خوردن مشغولی تن ودلست اول
حاصل کردن بعده خوردن بعده متوضا رفتن بعده سلامتی
یافتن از آفاتی که از سیری خیزد ورسول صلی الله علیه واله وسلم
فرمود که اصل هر درد ناگواری طعام است واصل هر دارو
گرسنگی است ومالک دینار گفتی مرا شرم می آید از
متوضا حاجت شود ای کاشکی خدای تعالی رزق من
رفتن

ترتیب کردن بعده جسم

یاران خود را

در سکرات ذکر کرده ایم و هشتم آنکه سختی سکرات موت است
در خبر است که سکرات موت بر قدر لذة است هر که را لذة در حیاة
دنیا بسیار است سکرات موت برو سخت تر است و نهم آنکه
در خوردن بسیار نقصان ثواب است در عقبی چنانکه خدای
تعالی گفت أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ
بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ
فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ ای ببردید خوشیهای
خود را در حیوة دنیا و برخورداری گرفتید بدان پس امروز
جزا داده شوید بعذابی خوار کننده بدانچه تکبر میکردید
در زمین بغیر حق و بدانچه بفرمانی میکردید پس مقداری
که میگیری از لذاة دنیا نقصان می شود از لذات آخرت
وازین بود که چون دنیا را بر رسول صلی الله علیه وآله وسلم
عرض کردند گفتند بدین شرط قبول کن که از آخرة چیزی
نقصان نشود و او اختیار میکرد فقر را پس این سخن دلیل
میکند که مر غیر او را بسبب دنیا در آخرة نقصان باشد

ودروایة

ودر روایة کرده اند که عمر رضی الله عنه تشنه شد آب طلبید مردی
در مطهره آب خرما انداخته بود و سرد شده بدو داد عمر
رضی الله عنه چون بچشید شیرین و سرد یافت از دهن دور
کرد و گفت آن مرد گفت یا امیر المومنین آب شیرین و سرد
است عمر گفت رضی الله عنه همین مارا باز داشت از خوردن
ای نیکبخت اگر خوف آخرت نبودی ما نیز در خوردن و آشامیدن
و پوشیدن با شما شریک بودمی دهم آنکه حبس و حساب
و ملامة و عیب کردنست بترک کردن ادب در گرفتن فضول
و طلب شهوات از دنیا که حلال او حساب است و حرام او
عذاب و زینة او هلاکة اینست آن ده چیز که در خوردن
حلال بسیار است و چندین بلاها و آفتها که پوشیده نیست
که تواند شمرد و یکی ازین بسنده است مر کسی را که در دین
اهتمام داشته باشد پس بر تو باد ای طالب عبادت باحتیاط
بالغ در قوت تا نیفتی در حرام و شبهه و لازم نگردد بر تو
عذاب بعده اقتصار کردن از حلال بمقداری که قوام بر عبادت

باشد تا نیفتی در حرص و تمامی در حبس و حساب والله الموفق

سوال اگر گویی بیان کن ما را حکم حرام و شبهه و حد هر یکی ازیشان

وجواب بدانکه بعضی علما گفته اند که انچه یقین بدانی که ملک
دیگری است و در شرع گرفتن آن نهی است آن حرام محض است
اما اگر یقین ندانی ولیکن غالب ظن آن باشد که ملک دیگریست
آن شبهه است و بعضی گفته اند که حرام محض آنست که بیقین بدانی
که ملک دیگریست یا غالب ظن باشد که ملک دیگریست
زیرانکه غالب ظن نزد ما بمنزلهٔ علم است در بسیار حکمها فاما
چون برابر باشی در هر دو وجه یکی ترجیح نه بینی و در شک
مانی این شبهه باشد این نیکوترین قول است نزد ما و امتناع
از حرام محض واجب است و از شبهه تقوی و ورع است

سوال اگر گویی چیست حال صدقه که پادشاهان میدهند درین
زمان ما **وجواب** بدانکه علما درین اختلاف کرده اند
قومی گفته اند که هر چیزی که یقین بدانی که آن حرام است
روا نیست که بستانی و بعضی گفته اند که حلال نیست گرفتن مگر چیزی که

وظیفه
ابو حفص حداد رضی الله عنه
هفتاد سال بر سر جویی نشست
و آب آن جوی استعمال نکرد
که از بیت المال کافته بودند
اما در زمان ما ص

یقین بدانی که حلال است از انکه غالب ظن ما درین
زمان مال پادشاهان حرام است و حلال در دست ایشان
نادر است و یا معدوم و بعضی گفته اند که صله سلاطین
حلال است مر غنی و فقیر را چون بیقین ندانند که حرام
است و بزه بر دهنده است و تمسک بدین کرده اند که
رسول صلی الله علیه وآله وسلم هدیه مقوقس پادشاه اسکندریه
قبول کرده است و از جهودان وام گرفته است با آنکه خدای
تعالی در حق جهودان گفته است أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ ای
خورندگان مر حرام را و بدین نیز تمسک کرده اند که جماعتی
از صحابه پادشاهان ظالم را دریافته اند و صله از ایشان
قبول کرده اند چنانچه ابو هریره رضی الله عنه و ابن عباس و ابن عمر رضی الله عنهم و بعضی دیگر گفته
اند که مال پادشاهان اصلاً حلال نیست نه غنی و نه فقیر را
از انکه ایشان ظالمانند و غالب در مال ایشان سحت و
حرام است و حکم مر غالب راست پس واجب است اجتناب
کردن از مال ایشان و بعضی متاخرین گفته انچه یقین نیست که

است حرام است حلال است گرفتن آن مر فقیر را نه غنی را
مگر آنکه فقیر یقین داند که عین غصب است آنگاه روا نباشد
گرفتن مگر آنکه بر مالک رد کند و باکی نیست مر فقیر را که بگیرد
مال سلاطین از آنکه اگر ملک سلاطین است خود مالک
فقیر را داد پس بی‌باک بگیرد و اگر از غنیمت و یا خراج و یا
عشر است خود مر فقیر را در آن حق است و همچنین مر اهل
علم را امیر المومنین علی رضی الله عنه گفته است هر که در اسلام
بطوع در آید و قرآن ظاهر بخواند مر او راست در بیت المال
مسلمانان در هر سال دویست درم و بیک روایة دویست
دینار و اگر در دنیا نگیرد در آخرة بگیرد و چون حال چنین
است گویی فقیر و عالم حق خود می‌ستانند و این مسلمانی
است که فتوی در و ممکن نیست مگر بتحقیق و سخن دراز و اگر تمام
بگوییم از مقصود باز مانیم و اگر خواهی که معرفة آن مسایل
بکمال حاصل کنی کتاب احیاء علوم را مطالعه کن و در کتاب
حلال و حرام به بین **سوال** اگر گویی چیست حکم صدقه‌ها

برای

یعنی یاد بخواند صح

اهل

اهل سوق و غیر ایشان رد کردن و بحث کردن در آن واجب است
یا نی و حال اهل سوق و گزاف کردن و قلة اهتمام ایشان
در معاملات معلوم است و همچنین چگویی در رد و قبول
صله برادران **جواب** بدانکه چون ظاهر آدمی ستر و صلاح
باشد باکی نیست بر تو در قبول کردن صله و صدقه ایشان
و واجب است که بحث کنی در آن و گفتن که زمانه تباه شده است که
این گمان بد بردن است بر مسلمانان و ما موریم بگمان نیک
بردن بر مسلمانان پس ازین بدانکه اصل درین باب
آنست که بدانی که اینجا دو چیز است یکی حکم شرع و ظاهر
او و دوم حکم تقوی و حق او و حکم شرع آنست که هرگاه
کسی که ظاهر او بصلاحست ترا چیزی بدهد در حال بستان
و هیچ مگو که از کجاست مگر آنکه بیقین بدانی که آن چیز بعینه از
غصب و یا از حرام محض است و حکم آنست که نگیری از
کسی تا بحث نکنی در آن بسیار تا چون یقین شود ترا که در آن
هیچ شبهتی نیست بعده بگیری و الا رد کنی روایة کرده اند

از تو بحث کردن

تقوی

که ابوبکر صدیق را رضی الله عنه غلامی بود برای او شیر آورد
ابوبکر آنرا بیاشامید غلام گفت اگر چیزی بیاوردمی از
من پرسیدی که از کجا آوردی و چون است که از حال شیر
هیچ نپرسیدی ابوبکر رضی الله عنه گفت چیست قصهٔ
او غلام گفت افسون کردم قومی را با فسون جاهلیة و این
شیر یافتم ابوبکر صدیق رضی الله عنه انگشت در حلق انداخت
و شیر بیرون کرد پس گفت یا رب این بود مقدور من و
انچه در رگ و شکم باقی مانده است آنرا تو ببخشای بعفو کردن
پس این دلالت میکند ترا که واجب است بحث کردن در انچه
مقدم شد اگر ترا نظر بر ورع است **سوال** اگر گویی ازین
تقریر چنان معلوم میشود که گویی تقوی مخالف شرع است
جواب بدانکه وضع شرع بر آسانی است و وضع تقوی
بر دشواری چنانکه گفته اند که کار بر متقی تنگ تر است
از عقد گرفتن هفتاد بار و با این همه تقوی مخالف
شرع نیست و هر دو در اصل یکی اند ولیکن بدانکه مر شرع را

ببخشا زین بر تو

نود

دو حکم

دو حکم است یکی حکم جایز دوم حکم افضل جایز را حکم شرع
گویند و افضل را حکم تقوی گویند پس این هر دو در اصل
یکی اند با آنکه از روی ظاهر مخالف یکدیگر اند **سوال**
اگر گویی چون بحث و احتیاط خواهم کرد در همه چیزی
پس کار ما بیکبارگی دشوار خواهد شد و درین زمانه مقدار
قوتی هم حلال نخواهم یافت **جواب** بدانکه طریق تقوی
دشوار است و هر که خواهد که تقوی کند شرط او آنست که
بر تحمل کردن دشوارها دل نهد و الا التقوی هرگز میسر نشود
و سبب همین معنی بیشتر عابدان در کوهها و خلوتها و غارها
سکونت کرده اند و بخوردن گیاهها و حشیش و میوهاء
بیابان که در آن هیچ شبهتی نباشد قناعت کرده اند
پس هر که بلند همت باشد و در تقوی مقام بلند طلبد چاره نیست
که همه سختیها را تحمل کند و بر آن صبر کند و طریق متقیان سلوک
کند تا مرتبه و منزلهٔ ایشان بیابد و اما اگر خواهد که میان
مردمان ساکن شود و از آنجا که مردمان میخورند بخورد باید که

باید که خوردن او چون خوردن مردار باشد که دست فراز نکنند
مگر در وقت ضرورت و نخورد از آن مگر مقداری که بدان
طاعت تواند کرد و بدین مقدار معذور و معاف باشد
و زیان ندارد اگرچه در اصل او شبهتی باشد و ازین است
که حسن بصری رحمة الله علیه گفت فَسَدَ السُّوقُ فَعَلَیکُم
بِالقُوتِ یعنی بازارها باطل شد بر شما باد بسنده کردن بقوت
و روایت کرده اند که وهب بن ورد رحمة الله علیه سه روز (یکروز دو روز)
گرسنه بودی پس نانی بستدی و بگفتی یا رب تو میدانی
که اگر این نخوردمی عبادت نتوانم کرد و الا نخوردمی یارب اگر
این حرام و شبهه است بدان نگیری پس نان را با آب تر کردی
و بخوردی گفتم من این دو طریق است مر کسانی را که در تقوی
مرتبه بلند طلبند اما هر که جز ایشانست او را نیز از تقوی بقدر
بحث و احتیاط او نصیب است وَاللهُ لَا یُضِیعُ اَجرَ مَن اَحسَنَ
عَمَلًا وَهُوَ عَلِیمٌ بِمَا یَفعَلُونَ سؤال اگر گویی که این بیان حرام
بود خبر کن ما را از حلال و حیث حدِّ فضول که از گرفتن آن

منبه
و با آب تر کردی و بخوردی صح

حبس و حساب لازم آید و چه مقدار است آنکه چون بنده بگیرد
آن از و ادب باشد نه فضول و سبب آن حبس و حساب نباشد
جواب بدانکه حلال در جمله سه قسم است یکی آنکه بنده
حلال بگیرد و نیت او در گرفتن آن مفاخرت و مباهات
و ریاست و بسیاری مال باشد اینچنین گرفتن فعلی است
منکر و مستوجب حبس و حساب و ملامت و عیب کردن است
بر ظاهر فعل خود و مستوجب عذاب دوزخ است بر باطن فعل
خود یعنی نیت مفاخرت و بسیاری مال و این قصد از معصیت
و گناه است قوله تعالی اَنَّمَا الحَیوٰةُ الدُّنیَا لَعِبٌ وَلَهوٌ وَزِینَةٌ
وَتَفَاخُرٌ بَینَکُم اِلٰی قَولِهِ وَفِی الاٰخِرَةِ عَذَابٌ شَدِیدٌ
و رسول گفت صلی الله علیه و آله و سلم هر که طلب دنیا حلال
کند برای مفاخرت و مباهات و مکاثرت و مرائات
بیند خدای تعالی را بر خود خشمگین پس وعید بر قصد دل است
قسم دوم آنکه حلال بگیرد برای آرزوهای نفس و این نیز
شر است و موجب حبس و حساب چنانکه خدای تعالی فرمود

ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ و پیغامبر گفت صلی الله
علیه و آله وسلم که حلال آن حساب است و حرام آن عقاب
قسم سیوم آنکه از حلال گیرد در حال عذر آنمقدار که او را بر
عبادت معین شود و زیادت از آن نگیرد این چنین گرفتن
خیرات و حسنه و ادب است و بر آن حسابی و عتابی نیست
بلکه موجب اجر و مدح است لقوله تعالی أُولَٰئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ
مِمَّا كَسَبُوا و پیغامبر گفت صلی الله علیه و آله وسلم هر که
طلب کند دنیا حلال را از برای دست کوتاه کردن از سوال
و نیکویی کردن بر همسایه و سعی کردن بر عیال بیاید در روز
قیامت همچون ماهتاب درفشان در شب چهاردهم و
این بسبب نیت نیکوست که برای خدای تعالی کرده بود
سوال اگر گویی چیست شرط گرفتن حلال تا خیر و حسنه باشد
جواب دو شرط است یکی حال عذر دوم قصد اما حال عذر چنان
است که در حالتی گیرد که اگر نگیرد بگیرند تشویش نفس او آنست
که در حالتی باشد که اگر در آن حال آن حلال نگیرد بسبب آن

[حاشیه: حال عذر دوم قصد اما حال عذر]

از و فرضی یا واجبی یا سنتی یا نفلی فوت شود که آن فرض
و واجب و سنت و نفل افضل باشد از ترک مباح از آنکه
ترک کردن مباحات دنیا از جمله فضیلتهاست چون
چنین وقت و حالی باشد آن زمان عذر است و اما قصد
آنست که مقصود او از گرفتن تقویه باشد بر عبادت خدای
تعالی و آن بدان بود که در دل بگذراند که اگر مقصود تقویه
عبادت نبودی من این را نگرفتمی چون بدین دو شرط
بگیرد آن گرفتن خیر و حسنه و ادب باشد اما اگر یکی ازین دو
نباشد آن گرفتن از جمله خیرات نباشد **سوال** اگر گویی
که اگر از دنیا حلال میگیرد برای شهوة آن معصیت باشد
یا نی و بسبب آن عذاب کنند یا نی و گرفتن در حالة عذر فرض
است یا نی **جواب** بدانکه گرفتن در حالة عذر فضیلة
است و نام آن خیر و حسنه است و گرفتن برای شهوة
شر است نه معصیة و در آن حبس و حساب است و ملامة
و عیب کردن نه عذاب آتش **سوال** اگر گویی چیست آن

حبس و حساب **جواب** بدانکه حساب آنست که پرسیده شود
بنده روز قیامت که از کجا کسب کردی و کجا صرف کردی
و چه مقصود داشتی در کسب کردن و صرف کردن اما
حبس باز داشتن است مدتی از بهشت در عرصات
قیامت میان الجنان هولها و سختیها تشنه و برهنه
و بسته باشد این بلا در گرفتن او **سوال** اگر گویی چون
خدای تعالی حلال گردانیده است ملامة و عیب کردن
چیست **جواب** بدانکه ملامت و عیب کردن بسبب ترک
ادب است چنانکه کسی را بر مایده پادشاهی بنشانند و او
ادب نگاه ندارد ضرورة مستحق ملامت و عیب کردن
کردن باشد اگرچه طعام او را مباح گردانیده است و اصل
درین کار آنست که بدانی که خدای تعالی بندگان را بیافریده است
برای عبادت خود پس واجب است مر بنده را که از همه
وجه او را عبادت کند و همه افعال خود چنان کند که عبادت باشد
بهر وجه که ممکن گردد باشد و اگر چنین نکند و اتباع شهوة و هواء

نفس

نفس کند و پس از عبادت پروردگار باز ماند هر آینه
مستحق ملامة و عیب کردن باشد از آنکه دنیا سرای خدمت است
نه جای تنعم درین اصل نیکو فهم کن این بود جمله که خواستیم بیان
کردن آن در اصلاح کردن نفس و لگام کردن او را بتقوی
نیکو تامل کن آنرا و بران کار کن که مقصود آنست تا خیر بسیار ترا
در دنیا و آخرت حاصل آید ان شاء الله تعالی والله الموفق

فصل

بر تو باد ای طالب عبادت بجد و جهد تمام در قطع کردن این عقبه
بزرگ و دراز که اینست بزرگ ترین و سخت ترین عقبات و مونت
او بسیار است و فتنه او بزرگ از آنکه هر که از خلق هلاک شد و بخدای
تعالی نرسید یا بسبب دنیا بود یا شیطان یا نفس و حجاب در راه دین
همین چهار است پس در هر یکی نکته مقنع بشنو اما دنیا واجب است
مر ترا که حذر کنی از و و زاهد باشی در و از آنکه کار از سه حال
خالی نیست یا تو اهل بصیرتی و یا اهل همتی در عبادت خدای تعالی
یا اهل غفلتی اگر اهل بینه است مر ترا که بدانی که دنیا دشمن داشته
خدای تعالی است و خدای تعالی دوستر است و دنیا عقل ترا نقصان

در معالجت دنیا و خلق و شیطان و نفس

یا خلق

[illegible]

دوست دشمن تست پس دشمن دوست
دشمن تو باشد باید که دشمنی
را بگذاری و بدوست پیوندی

میکند و عقل قیمتی تو است و اگر اهل همتی در عبادت و اجتهاد

بس بسنده است مر ترا که بدانی که شومی دنیا بحدی است که ترا از

عبادت بکلی باز میدارد بلکه از ارادهٔ عبادت باز میدارد

و اگر از اهل غفلتی بسنده است مر ترا که بدانی که دنیا فانی است

یا تو از وجدا خواهی شد یا او از تو جدا خواهد شد پس چه فایده

باشد در طلب او مگر ضایع کردن عمر عزیز خود را برو و اما

خلق بسنده است مر ترا در کار خلق آنکه بدانی اگر با ایشان مخالطت

کنی و در هواهای با ایشان موافقت نمایی بزهکار شوی بلکه

گرفتار گردی و کار آخرة تو باطل شود و اگر با ایشان

مخالفت کنی دشمن شوند و ترا برنجانند و کار بر تو مکدر کنند

و تو نیز در عداوت ایشان ضرورةً افتی و اگر مدح کنند

و تعظیم دارند می ترسم بر تو که خوف فتنه و عجب باشد و اگر ترا

ذم کنند و حقیر دارند می ترسم بر تو که در اندوه افتی خشم گیری

برای غیر خدای تعالی و این هر دو آفته مهلک اند و نیز

یاد کن حال خود را با ایشان بعد از آنکه در گور نهند

قیمت

عداوت

پس خسارت بزرگ باشد

بعد از

بعد از سه روز که چگونه ترا فراموش کنند و ذکر تو بر زبان نرانند

گویی که هرگز ترا ندیده بودند و مقولات ترا ندیده بودی

و در گور تنها باشی با تو مگر کرم خدای تعالی پس این زیانی

بزرگ که روزگار خود را با ایشان ضایع کنی که بیوفا اند

و بسبب ایشان ترک خدمت خدای تعالی گیری و بازگشت

تو در آخر کار بد و است پس نیکو تامل کن ای مسکین

درین سخن که گفتم شاید که راه راست نموده شوی

والله الموفق و اما الشیطان بسنده است مر ترا در کار

پرهیز بدین از شیطان آنچه خدای تعالی گفته است نبی

خود را قُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ

وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ ای بگو ای محمد که پروردگار

من پناه میطلبم بتو از وسوسهاء و پناه میطلبم بتو

ای پروردگار من که حاضر شوند شیاطین مرا پس

هرگاه که بهترین عالمیان و عاقلترین و فاضلترین را

حال این باشد دانا و محتاج باشد که بخدای تعالی از

شیاطین

شیطان پناه طلبد توان دانست که حال دیگری با کمال
جهل و نقصان عقل و غفلت چگونه باشد و اما و نفس بسنده است
مر ترا در کار نفس الخ مشاهد همی کنی از حالتها و خواستها
تباه او که در حالت شهوت بهیمه است و در حال غضب
درنده است و در حال گناه کردن طفل است و در حال نعمة
فرعون است و در حال گرسنگی دیوانه است و در حال
سیری خرامنده است اگر سیرش کنی همه بفرمان است
و اگر گرسنه داری همه فریاد و وسواس و جزع و فزع کند
همچون درازگوش که اگر جو یابد مردمان را برنجاند
و اگر گرسنه شود فریاد کند یکی از صالحان گفته است
که تباهی و جهل نفس بحدی است که چون خواهد که معصیتی
کند یا بآرزویی رسد اگر در آن وقت شفیع آری خدای
تعالی را و رسول او را و جمیع انبیاء و صلحا را و عرض کنی
روایات و روایات را و یاد دهی از مرگ و گور و هولهای
قیامت و بهشت و دوزخ از آن معصیة و آرزوی باز

معصیت
و شرور
و کتب را

نگردد و ترک نگیرد و از شهوة راندن باز نماند فاما اگر نان از و
باز گیری گرد هیچ شهوتی نگردد و همه را ترک دهد بس
اینست خبث و جهل او بس بر تو باد که بهیچ وجه از و غافل
نباشی اگر مقصود سعادت خود داری و حال او همانست
که پروردگار عالم گفته است اِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوْءِ
و بسنده است اینمقدار تنبیه برای کسی که او عقل دارد
روایة کرده اند از احمد ارقم بلخی که او گفت نفس با من نزاع
کرد برای بیرون آمدن سوی غزا گفتم سبحان الله خدای
تعالی میگوید اِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوْءِ و این مرا خیر
میفرماید این هرگز نباشد نفس را گفتم تو از خلوة و
تنهایی تنگ آمده بدین بهانه میخواهی که ملاقات مردمان
کنی تا ترا تعظیم دارند گفتم من ترا در آبادانیها فرود نخواهم
آورد قبول کرد باز استوار نداشتم گفتم خدای تعالی را
گواست با نفس گفتم که من با دشمن اول کارزار کنم و اول
کشته شوم و همچنین بسیار چیزها بر وی شمردم همه را قبول کرد

ودر آخر کار گفتم یا رب مرا بر مکر او مطلع گردان که میدانم
که تو راست گفته واو دشمن دروغ گواست پس در مکاشفات
خود دیدم گویی مرا نفس میگوید ای احمد هر روز مرا بتازیانه
میکشی بمنع کردن آرزوهای من وهیچ کس بدین مطلع نه
اما اگر با دشمن جنگ کنم وکشته شوم باری ازین عذاب خلاص
یابم ومیان مردمان جاهی حاصل آید که احمد شهید شد
پس چون مکر نفس معلوم شد بخلوت مشغول شدم وترک سفر
وغزا کردم دران سال نیکو نظر کن ای طالب عبادت در مکر نفس
وغرور او که بعد از مرگ جاه میطلبد وبدانکه اینجا اصلی است
بزرگ وان آنست که بدانی که عبادت دو نیمه است یک نیمه
کسب کردن ودوم نیمه پرهیز کردن یعنی کسب طاعات و
عبادات وپرهیزیدن از معصیة وفساد واین تقوی است ونیمه
پرهیزیدن افضل است مر بنده را از نیمه کسب کردن واز آنست
که مبتدیان از اهل عبادت که در اول درجه باشند به نیمه اکتساب
مشغول شوند وهمه همت ایشان آن باشد که روز روزه دارند

بتازه که

وگویند

واشرف

وشب قیام کنند واما کاملان وخداوندان بصیرة از اهل
عبادت به نیمه پرهیزیدن از معاصی مشغول شوند وهمه همت
ایشان ان باشد که دل را از میل کردن سوی غیر خدای تعالی
نگاه دارند وشکم را از فضول حلال نگاه دارند وزبان را
از مالا یعنی گفتن نگاه دارند وچشم را از مالا یعنی گفتن نگاه
دارند ومحافظة جمله اعضا همچنین کنند وازین معنی گفت
عابد دوم از عباد سبعه مر یونس را علیه السلام که ای یونس
بعضی از مردمان نماز را دوست دارند وبعضی روزه را وبعضی
صدقه را وتو روزه کبر از سخن گفتن وصدقه ده از پرهیز
کردن از رنجانیدن مردمان که هیچ نماز وروزه وصدقه
فاضل تر وامیدوارتر ازین نیست پس چون دانستی که
نیمه پرهیزیدن اولیتر است از نیمه کسب کردن اگر هر دو نیمه
ترا دست دهد یعنی هم عابد باشی وهم زاهد کاری بکمال
حاصل گردد وسلامتی وغنیمة بسیار دست دهد واگر هر دو
نتوانی باید که جانب پرهیزیدن رعایة کنی تا ترا سلامتی

وآنچه بدین ماند

نظر

اگرچه غنیمت نیست

وامید نجات بود واگر نه هر دو نیمه را زیان کرده باشی از انکه چه نفع باشند کند قیام شب وصیام روز که بیک اراده باطله ویا بیک کلمه دروغ همه باطل شود واز ابن عباس رضی الله عنهما پرسیدند که چه گویی در حق دو مرد که یکی از ایشان خیر بسیار دارد وشر هم بسیار دارد و دوم خیر هم اندک دارد وشر هم اندک دارد گفت هیچ خیر با سلامتی برابر نشود ونظر کن انکه با گفتیم حال مریض است از انکه علاج کردن مریض دو نیمه است نیمهٔ دارو خوردن ونیمه پرهیز کرد پس اگر میان هر دو جمع کند خود صحة یابد واگر هر دو نتواند پرهیز کردن اولیتر از انکه با ترک پرهیز هیچ دارو نفع نکند اما پرهیز کردن با ترک دارو نفع کند وچنین گفته اند که طبیبان هندوستان رنجوران را به پرهیز کردن علاج کنند ومریض را از آرزوها از اکل وشرب وکلام باز دارند پس بدان صحة یابد بی انکه دارو دهند پس ازینجا معلوم کردی که اصل کار تقوی است ومتقیان باشند در مرتبه بلند از عبادت پس بر تو بادا

بجد وجهد تمام در کار تقوی **فصل** علاج کردن چهار عضوی که اول اصلند اصل انها ول الحمد چشم بسنده است ترا در کار چشم که بدانی که مدار کار دین و دنیا بر دل است وفساد وخطر ومشغولی او در اکثر احوال از چشم است واز نیست که علی گفت رضی الله عنه هر که چشم خود را نگاه ندارد نزدیک او دل را قیمتی نیست و دوم زبان بسنده است ترا در کار زبان انکه بدانی که سود وغنیمة تو و ثمرهٔ رنج ومجاهدهٔ تو عبادة وطاعة است وخطر عبادت وحبط شدن وفساد ان در غالب احوال از قبل زبان باشد لفظها باطل تصنع وتزین وغیبة ودروغ وامثال آن که زبان میگوید رنج یکساله بلکه رنج پنج و ده ساله را حبطه کرداند واز نیست که گفته اند هیچ چیزی مستحق تر از زبان نیست به بند کردن بندی دراز ودیگر یا دکن الفاس بزرگ را که می توانی که تکلم کنی در هنگامی که فضول میگویی وان زبان میکنند ترا اگر استغفر الله العظیم پس بسا باشد

گویی

که موافق شود ساعتی عزیز و بیامرزد ترا خدای تعالی و بیابی
شود بزرگ یا گوبی لا اله الا الله پس بیابی از اجر و ذخیره که
در وهم و خیال نمیگنجد یا گوبی اسال الله الکریم العافیة
پس باشد که موافق شود نیکو نظر خدای تعالی و مستجاب شود
دعاء تو و نجات یابی از بلاء دنیا و اخرت پس نه زیانی است
بزرگ و غبنی باشد بسیار که فوت کنی از انفاس خود اینچنین
فایدها بزرگ و مشغول گردانی انفاس و وقت خود در الفضولی
که لازم گردد بر تو ملامة و حساب در روز قیامت و سیوم
شکم بسنده است ترا در کار شکم انکه بدانی که مقصود تو عبادة
است و طعام تخم عمل است که از وی روید عمل چون تخم نیکو باشد
زراعت براید و نیکو بر دهد نیکوتر و چون تخم تباه باشد زراعة
بر نیاید بلک تباه سازد بر تو زمین تو که هرگز باصلاح نیاید
و خواجه معروف گفته است رحمة الله علیه چون روزه داری
بنگر بچه چیز افطار میکنی و نزدیک که افطار میکنی و چه طعام
میخوری که بسیار خوردنی باشد که دل را از انچه بوده باشد

بگرداند

بگرداند چنانکه هرگز بحال خود باز نیاید و بسیار خوردنی
باشد که از قیام شب محروم کند و بسا نظر کردنی باشد که
از خواندن قران باز دارد و بسا باشد که بنده طعام بخورد
که بسبب آن از قیام یکساله محروم ماند پس بر تو باد ای طالب
عبادت بنظر دقیق و احتیاط کثیر در قوت اگر همتی داری در
عبادت کردن پروردگار خود و این در اصل قوت است
تا از وجه حلال باشد چون حلال حاصل کردی پس ازان
بر تو باد که ادب گیری چنانکه گفته ایم و الا حمالی باشی
مر طعام را و ضایع کننده مر اوقات و ایام را از انکه یقین
دانستم بلکه بچشم خود دیدم که چون شکم پر شد اصلا عبادت روزی
نیاید و اگر با اکراه کردن نفس عبادتی کنی در ان هیچ لذتی
و حلاوتی نباشد و از نیست که گفته اند طمع مبند در حلاوة
عبادت با بسیار خوردن و چه نور باشد در نفس بی عبادة
و در عبادت بی لذة و بسبب اینمعنی ابراهیم ادهم
رحمة الله علیه گفته است که بیشتری از عابدان کوه لبنان را

دیدم همه مرا وصیة کردند که چون با بناء دنیا بازگردی باید که
چهار نصیحت ایشان را بکنی یکی آنکه هرکه بسیار خورد لذة عبادة
نیابد و دوم آنکه هرکه بسیار بخسبد در عمر خود برکت نیابد و
سیوم آنکه هرکه رضاء مردمان طلبد در رضاء خدا تعالی
نتواند بود و چهارم آنکه هرکه سخن بسیار گوید از لا یعنی و غیبة
از دنیا بر دین بیرون نرود و سهل تستری رحمة الله علیه [مسئله]
گفته است که جمیع خیرات در چهار خصلة است و ابدال که ابدال
شده اند بدین خصلة شده اند کم خوردن و کم خفتن و کم گفتن
و کم با خلق بودن و یکی از عارفان گفته است که گرسنگی سرمایه
ماست یعنی فراغ و سلامتی و عبادة و حلاوة و علم و عمل
و طاعة نافع که حاصل میشود بسبب جوع حاصل میشود چهارم
دل بسته است مر ترا در کار دل آنکه بدانی که اصل همه اعضاء
دل است اگر او فاسد شود همه اعضاء فاسد شوند و اگر او
صالح گردد جمیع اعضاء صالح گردد از آنکه او بمنزلهٔ درخت است
و جمیع اعضاء شاخها است و شاخها آب از درخت میخورند

وصلاح

وصلاح و فساد شاخها بصلاح و فساد درخت بود و مثال دیگر
دل چون پادشاهی است و سایر اعضاء رعیة او و چون پادشاه
صالح باشد رعیة نیز صالح بود و چون پادشاه صالح باشد [فاسد]
رعیة نیز فاسد باشد پس صلاح چشم و زبان و گوش و شکم
و جز آن دلیل است بر صلاح دل و چون درین اعضاء خللی
و فسادی بینی بدانکه از خلل و فساد دل است بلکه فساد
درو بیشتر است پس صرف کن عنان خود سوی او و او را
در اصلاح آر تا همه در صلاح آیند بیکبارگی پس راحت یکبر
و بدانکه کار دل دشوار است از آنکه بنا کار او بر خواطرات
و خواطر مقدور تو نیست پس واجب است بر تو امتناع کردن
از آن بقدر طاقت خود و بسبب همین است که اصلاح
دل بر اهل اجتهاد دشوارترین و مهم ترین کار است چنانکه
ابو یزید رحمة الله علیه گفته است که علاج کردم دل خود را
ده سال و نفس خود را ده سال و زبان خود را ده سال و دشوار
ترین این هر سه دل یافتم پس بر تو باد باهتمام تمام بکار

خصلتی که ذکر کردیم بنا برانکه اکثر عالمان و عابدان بدین
مبتلا اند بسا عابد را بینی که امل خود را دراز کند و انرا
نیت خیر پندارد و بسبب ان در کارها خیر کاهلی کند و
بسیار را بینی که در حاصل کردن تعجیل کند و بسبب عجلة
ازان منقطع ماند یا در مستجاب شدن دعا تعجیل کند و از مقصود
محروم ماند یا در دعا بد کردن بر کسی تعجیل کند و بران پشیمان
شود چنانچه از مهتر نوح علیه السلام روایة کرده اند و بسیار را
بینی که بر اقران خود حسد کنند و ترک نصیحة ایشان کیرد
و در قباحتی و فضیحتی افتد که هیچ یک از فاسقان و فاجران
نکرده باشد و بسبب اینمعنی سفیان ثوری رحمة الله علیه
کفته است که نترسم بر جون خود مگر از عالمان و عابدان
این سخن ازو مستنکر داشتند کفت من نمیکویم ابراهیم
نخعی و عطا کفته است که به پرهیز از عابدان که هر که دوستر
است از ایشان مر ترا اگر با او در اناری مخالفة کنی و بکویی
که این شیرین است و او آنرا ترش کفته باشد المین مباش

که نزدیک

سفیان ثوری رحمة الله علیه مرا کفته است

که نزدیک سلطان ظالم بخون تو سعی کند و مالک دینار کفته است
که من کواهی عابدان بر همه خلق بشنوم اما کواهی ایشان بر یکدیگر
نشنوم از انکه ایشان حاسد یکدیگر اند و فضیل کفته مر پسر خود را
که برای من خانه بخر دور از محلهٔ عابدان چه نزدیکی مرا با
قومی که اگر از من تباهی بینند مرا خوار کنند و اگر نعمتی
بینند حسد کنند و لهذا بسا عابد را بینی که بر مردمان
تکبر کند و بنظر حقارت سوی ایشان نکرد و کویی بر مردمان
منت می نهد بدان دو رکعة نماز که کذارده است یا
کویی او را از خدا تعالی او را بشارت رسیده است بهشت یا
یا کویی یقین کرده است بسعادة خود و شقاوت جمیع مردمان
و با این همه اخلاق بد لباس درویشان از صوف و کلیم
پوشیده است روایة کرده اند که فرقد سنجی بر حسن بصری
در امد کلیمی پوشیده و حسن حلّه پوشیده بود فرقد حلّه حسن را
مساس کردن کرفت حسن کفت چه می بینی جامهٔ من
جامهٔ اهل بهشت و جامهٔ تو جامهٔ اهل دوزخ

عالمان

عالمان

مرا زیان دارد

و آزادی از آتش دوزخ

و متواضعان

مرا رسیده است که

بیشتر اهل دوزخ اصحاب کلیم باشند پس حسن گفت زهد در جامها
نهاد و بدو کبر در سینها بخدا یتعالی که کبر شما با لباس کلیم
بیشتر از کبر کسی است که پوشش او از جامهٔ ابریشم است
باعلم پس حذر کن ای طالب عبادت ازین چهار آفة خاصة کبر
از انکه سه اول آدمی را در معصیة افکنند فاما کبر آدمی را در کفر
اندازد و فراموش مکن حکایت ابلیس و فتنهٔ او که کفر او از
کبر بود **فصل** حاصل کار زهد انکه چون نظر کنی بعقل
خود بدانی که دنیا را بقائی نیست و مضرة بیش از نفع اوست
و تبعات او رنج تن و مشغولی دل است در دنیا و عذاب
دردناک و حساب دراز در آخرة چون این بدانستی
پس زهد کنی در فضول او و نگیری ازان مگر مقداری که ازان چاره
نباشد در عبادت خدا یتعالی و تنعم و لذة را ترک گیری برای
بهشت و نجاة خود از دوزخ و بدانی که در خلق وفائی نیست
ترک مخالطة ایشان کن مگر در چیزی که چاره نباشد زیرا که
رنج ایشان بسیار است از یاری ایشان و صحبت با کسی مکنی

در دفع عوایق اربعه

کار عنایت

کار عنایت خدا یتعالی نیک آسان است و میخواهیم از خدا یتعالی
که ما را و شما را توفیق و یاری دهد و آسان گرداند که او
کافی مرهم هر مهم را و یاری خواهیم ازو در هر دشواری
که بید قدرت اوست خلق و امر او بر هر چیزی توانا
است پس این بود آنچه خواستم که در شرح چهار مانع
عبادت بگویم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

عقبهٔ چهارم و آن عقبهٔ عوارض است

و عوارض آن باشد که پیش آید پس ازین بر تو باد ای
طالب عبادت بدفع کردن عوارض که مانع اند مر ترا
از عبادت و گفته ایم که عوارض چهار است یکی ازان مطالبه
نفس است برزق و دفع آن بتوکل است بر خدا یتعالی و
وجوب توکل بسبب دو چیز است یکی آنکه تا ترا فراغ حاصل
شود برای عبادت کردن از انکه اگر متوکل نباشی عبادة
نتوانی کرد بسبب مشغولی ظاهر تن بطلب و کسب و مشغولی
دل و خواست و ارادة و فراغ دل در عبادة شرط است تا حاصل

گردد و چنانچه حق عبادت است و این حاصل نیست مگر
متوکلان را بلکه میگویم هر که او ضعیف دل باشد تا چیزی
پیش او موجود نباشد دلش قرار نگیرد و کم باشد که اینچنین
کسی را کاری بزرگ دینی یا دنیایی بدست اید و از شیخ
خود این سخن بسیار شنیده ام که کارها بمراد خاطر
در عالم دو مرد را میسر شود یکی مردی که متوکل باشد دوم
انکه متهور بود یعنی بی باک گفتم من که این کلامی جامع است
در معنی خود و از انکه متهور چون خواهد که کاری شروع کند
بقوة تمام شروع کند و هر چیزی که اورا از ان کار مانع است
بدان التفات نکند پس هر اینه کار او بمراد شود و بمقصود
خود برسد و انکه متوکل است چون خواهد که کاری کند
بقوت تمام و یقین با کمال بوعدهٔ خدای تعالی شروع کند
و اورا بضمانت خدای تعالی تکیه تمام باشد و التفات نکند
بادمی که اورا بترساند و بشیطانی که اورا وسوسه کند پس هر اینه
بمقصود و مطلوب ظفر یابد و اما ان بیچاره کسی که ضعیف

توکل

است و دایما در تردد و تحیر است همچون دد از کوشش در جای
علف خوردن و همچون مرغ در قفص دایما منتظر انکه
خصم کی اید و علف بیارد و کم باشد که اینچنین کسی قصد کاری
کند و اگر انکه قصد کند کم باشد که بدان ظفر یابد نه بینی
اصحاب همت را از ابنا دنیا که مرتبه بلند در دنیا یافته
اند مگر انکه از جان و مال خود نخاستند و اما ملوک برای
حاصل کردن مملکت از جان و مال خود میخیزند و با خصم
تیغ میزنند بدین قصد که یا مملکت دست دهد یا هلاک شوند
و گفته اند که معاویه روز جنگ با علی رضی الله عنه چون
هر دو لشکر را دید گفت هر که بلندی طلبد از سر و جان خود
بخیزد و اما بازرگانان برای حاصل کردن مال و نفایس در
دریاها درایند و سفر بر و بحر اختیار کنند و جان و مال
خود را در خطرها افکنند و اما این بیچاره بازاری که دل او ضعیف
است و عزیمت او سست است و علایق دل از نفس و اهل
و مال قطع نمی تواند کرد و دایما از خانه بدکان و از دکان

بجخانه است کم باشد که بمرتبه شریف رسد جنانکه ملوک و بازرکانان بلکه اکر دران دکان درمی سود کنند نزدیک او کاری عظیم بود و اینست حال طالبان دنیا و اما طالبان آخرة بدانکه سرمایه ایشان این خصلت است که از توکل کویند و قطع کردن دل از جمیع علایق از انکه جون توکل کردند توانستند که بفراغ باطن بعبادت خدایتعالی برسند و بجمیع خلایق التفات نکنند و بی باک وار بر روی زمین سفرها کنند و دربیابانها درایند و درکوهها و غارها وطن سازند لاجرم مردان دین شدند و درمیان مردمان حرمت یافتند و بحقیقت پادشاهان روی زمین ایشانند از انکه هرجاکه خواهند بروند و هرجاکه خوش اید فرود ایند و هرکاری که بزرکترین کارهاست از علم و عبادت قصد آن کنند و ایشانرا هیج مانعی و زاجری نیست و همه جایها نزدیک ایشان یکسان خوهانست و قول رسول صلی الله علیه و آله وسلم وَمَنْ سَرَّهُ اَنْ یَكُونَ اَغْنَى النَّاسِ فَلْيَكُنْ بِمَا فِي يَدِ اللهِ اَوْثَقَ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِهِ اشارت بدین دارد و معنی

حاصل شود یاد انکی

مَنْ سَرَّهُ اَنْ يَكُونَ اَكْرَمَ النَّاسِ فَلْيَتَّقِ اللهَ وَمَنْ سَرَّهُ اَنْ يَكُونَ اَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ

حدیث انست هر که را خوش آید که قوی ترین مردمان باشد کو بر خدای تعالی توکل کن و هر که را خوش آید که توانکرترین مردمان باشد کو اعتماد کند بر انکه نزدیک خدایتعالی است بیش از انکه بدست اوست و روایة کرده اند که داود علیه السلام مر پسر خود سلیمان علیه السلام را کفت ای پسر تقوی مرد بسه جیز معلوم میشود بحسن توکل او در انجه نیافته است و بحسن رضا او در انجه یافته است و بحسن صبر او در انجه فوت کرده است و سلیمان خواص رحمة الله علیه کفته است که اکر مردی بصدق بر خدایتعالی توکل کند پادشاهان و هر که جز ایشان است بدو محتاج کردند و او بکسی محتاج نکردد و جکونه محتاج کردد که مولی او غنی حمید است و ابراهیم خواص رحمة الله علیه کفته است که در بیابان جوانی را دیدم کوی سبیکه نقره است کفتم کجا خواهی رفت کفت مکه کفتم بی زاد و راحله کفت ای سست یقین انکه می تواند که آسمانها و زمینها را نکاه دارد می تواند که مرا بی زاد و راحله در مکه رساند ابراهیم میکوید جون بمکه رسیدم

ویدم که آن جوان در طواف است جون مرا دید کفت ای
شیخ هنوز یقین تو همجنان سست است توبه کن از انجه کفتی
و ابو مطیع حاتم اصم را کفت شنیده ام که بیابانها را قطع
می کنی بتوکل بی زاد و راحله حاتم کفت زاد من جهار جیز است
کفت جیست ان حاتم کفت دنیا و اخرة را مملکه خداتعالی
میدانم و همه خلق را بندکان خدایتعالی میدانم و روزی همه
بدست قدرت خدایتعالی میدانم و حکم خدایتعالی در روی
زمین نافذ میدانم ابو مطیع کفت نیکو زاد است زاد تو
ای حاتم و هر اینه بتوانی قطع کردن باین زاد بیابانهای
آخرة را و اما سبب دوم که موجب توکل است انست که در
ترک او خطری عظیم است کفتیم من خدایتعالی رزق او را و افریدن او را
یکجا ذکر کرده است جنانکه وَاللّهُ خَلَقَکُم ثُمَّ رَزَقَکُم پس معلوم
شد که رزق از خدایتعالی است نه از غیر او همجون افریدن
جون بنده بدین اکتفا نکرد پس وعدهٔ رزق کرده است و کفت
قوله تعالی اِنَّ اللّهَ هُوَ الرَّزّاقُ ذُو القُوَّةِ المَتِین بدین نیز

ای خدایتعالی بیافرید شمارا پس رزق داد شمارا

جون بنده اکتفا نکرد پس رزق را ضامن شده است جنانکه
کفت وَمَا مِن دَابَّةٍ فِی الاَرضِ اِلّا عَلَی اللّهِ رِزقُهَا برین نیز
جون بنده اکتفا نکرد پس برسانیدن رزق سوکند یاد کرده
است جنانکه کفت فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالاَرضِ اِنَّهُ لَحَقٌّ برین نیز
جون بنده اکتفا نکرد پس بتوکل کردن امر کرده است و انذار
و ابلاغ کرده جنانکه وَتَوَکَّل عَلَی الحَیِّ الَّذِی لَا یَمُوتُ و
تَوَکَّلُوا عَلَی اللّهِ اِن کُنتُم مُومِنِین پس کسی که قول او را اعتبار
ندارد و بوعدهٔ او بسنده نکند و بضمانیة او دل قرار ندارد
و بقسم او قانع و راضی نباشد و بفرمان او باک ندارد بنکر
که حال او جکونه باشد درین جهان و دران جهان او را جه بلاها
و عذابها او را پیش آید و مدام افتان کرفتار شود بخدای که
این مصیبتی سخت تر است و غفلتی بزرک رسول صلی الله علیه و آله
وسلم پسر عمر را رضی الله عنه کفت جکنی تو اکر باقی بمانی تا انکه
قومی بیایند که رزق را ذخیره خواهند کرد و بضعف یقین پیدا
شوند جواب داد پسر عمر رضی الله عنه که یا رسول الله صلواة الله

علیک معاذ الله که من روی ترسان می بینم وحسن بصری
رحمة الله علیه گفته است لعنة خدای بر قومی باد که پروردگار ایشان
برسانیدن رزق ایشان سوگند یاد کرد و استوار نداشتند
وچون این آیة فرود آمد قوله تعالی فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ ملائکه
گفتند بنی آدم هلاک شدند پروردگار خود را در خشم در آوردند
واستوار نداشتند تا برسانیدن رزق ایشان سوگند خورد
اویس قرنی رضی الله عنه گفته است اگر عبادة کنی خدایتعالی را
عبادت همه اهل آسمان و زمین هیچ قبول نکنند از تو تا وعده
اورا استوار نداری وبحقیقة ندانی گفتند چگونه اورا استوار
داریم گفت بدانچه ایمن باشید از رسیدن رزق و فارغ دارید
تن خود را برای عبادت او وهرم بن حیان مر اویس رضی الله
عنه را گفت سکونت کجا کنم گفت در شام هرم بن حیان گفت
حال عیش در شام چیست اویس گفت وای بر آن دلها که در آن
شک مخلوط است پس نفع نکند آن دلها را مواعظ روایة کرده اند
که کفن دزدی بر دست بایزید بسطامی توبه کرد روزی اورا از

حال وکار او بر سید گفت هزار گور کشادم روی هیچ کس
طرف قبله ندیدم مگر روی دو کس پس مرید گفت سبب گردانیدن
روی ایشان از قبله چیست گفت از آنکه ایشان خدایتعالی را
در کار رزق استوار نداشتند **سوال** اگر کوهی خبر کن مارا
از حقیقت توکل و حکم او وآنچه واجب است بر بنده از توکل در
کار رزق **جواب** بدانکه این بدانستن چهار فصل ترا معلوم
شود یکی لفظ بیان توکل وبیان موضع توکل وبیان حد توکل
وبیان علاج توکل اما لفظ توکل بدانکه این لفظ مشتق
از وکالة است پس توکل کردن بر کسی آن باشد که اورا
بمنزله وکیل کار خود و ضامن صلاح خود دانی و بی تکلف
وکراهیت بر و بسنده کنی واما موضع توکل بدانکه توکل در سه
جای باشد یکی در موضع قسمت و آن آنست که بر خدایتعالی
اعتماد کنی آنچه قسمت تو کرده است آن از تو فوت نشدنی است
از آنکه حکم او بدل نشود و دوم در موضع یاری طلبیدن و آن اعتماد
کردن است بر یاری خدای تعالی چون در راه مجاهده کرده باشی

لقوله تعالی واذا عزمت فتوکل علی الله وقوله تعالی ان تنصروا الله
ینصرکم ویثبت اقدامکم وقوله تعالی وکان حقاً علینا نصر المومنین
وسیوم در موضع رزق است واین فرض لازم است مر بنده را
بدلیل عقلی ونقلی ومقصود ما اینجا از بیان توکل معرفت این توکل است
پس موضع توکل رزق مضمون است یعنی رزقی که خدای تعالی
ضامن شده است وبدانکه رزق بر چهار قسم است مضمون
ومقسوم ومملوک وموعود اما رزق مضمون آنست که غذای
آدمی است وبدان قوام بنیت است وخدای تعالی که ضامن
شده است این رزق را ضامن شده است وتوکل کردن درین
واجب است بر بنده بدلیل عقلی وشرعی از آنکه خدای تعالی ما را
تکلیف کرده است بعبادة وطاعة خود بتن ما وضامن شده
است چیزی را که قوام بدن بدان چیز است تا قیام نماییم بر آنچه
تکلیف کرده است پس چاره نیست ما را از چیزی که بدان قوام
بنیت باشد ویکی از مشایخ کرامیه بر اصل مذهب خود سخنی
خوب گفته است وآن آنست که گفت بر خدای تعالی واجب است

تا با طاعت او مشغول توانیم شد

رسانیدن رزق بندگان را بسبب سه چیز یکی آنکه او سید است ما
بندگان او و بر سید واجب است نفقه بنده چنانکه بر بنده
واجب است خدمت سید ودوم آنکه خدای تعالی بندگان را
محتاج رزق آفریده است وراه طلب او ایشان را ننموده از آنکه
نمیدانند که رزق ایشان چیست وکجا است وکی خواهد رسید
تا بعینه طلب کنند در آنجا ودر آن وقت وچون چنین است
واجب است بر وی که آن مونت را از ایشان کفایت کند
ورزق ایشان را بدیشان برساند وسیوم آنکه ایشان را عبادت
وطاعت خود تکلیف کرده است وطلب رزق مانع است
از عبادة پس واجب است بر وی که مونت را کفایت رساند تا بفراغ
دل عبادة توانند کرد واین سخن کسی است که بر اسرار ربوبیت
مطلع نباشد از آنکه کسی که بر خدای تعالی چیزی واجب گوید
خطا گفته باشد وما فساد این سخن در فن علم کلام بیان
کردیم واما رزق مقسوم آنست که خدای تعالی قسمت کرده است
هر یکی را از بندگان آنچه خورند وآشامند وبپوشند

بمقداری ووقتی مخصوص ومعین که ازان زیاده ونقصان
نشود ومقدم ومؤخر نگردد چنانکه رسول گفت صلی الله علیه واله
وسلم که رزق قسمت شده است وازان فراغ حاصل آمده است
نه بتقوی متقی زیاده شده است شود ونه بمعصیت عاصی
نقصان گردد واما رزق مملوک آنست که هر کسی انرا ملک
میکند از مالهای دنیا چنانچه خدای تعالی تقدیر قسمت
کرده است قوله تعالی وَأَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ ای مما ملکناکم
واما رزق موعود آنست که خدای تعالی متقیان را وعده کرده است
بشرط تقوی از وجه حلال بی زحمت برساند چنانکه
گفت وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ
لَا يَحْتَسِبُ ای هر که پرهیزکاری کند خدای تعالی اورا از دشوارها
بیرون شدن بخشد ورزق رساند اورا از جایی که نداند
این بود اقسام رزق وتوکل که واجب است در رزق
مضمون واجب است واما حد توکل بدانکه توکل اعتماد
دلست بخدای تعالی به بریدن ونومید شدن از جز خدای تعالی

وبعض

وبعضی گفته اند که توکل ترک تعلیق است وتعلیق ذکر قوام
بنیه است بچیزی جز خدای تعالی ونزدیک من هر دو قول
بیک اصل باز میگردد وان اعتماد کردن دل است
بر آنکه آنچه بدان قوام بنیت است از خدای تعالی است
نه بکسی دیگر جز او ونه بطعام دنیا ونه بسببی از اسباب
وخدای تعالی خواه بسببی قوام بنیه بخشد وخواه بغیر سبب
چون این را در دل بگذرانی وبدان ثابت باشی
ودل از مردمان واسباب بکلی برکنی ترا توکل چنانچه
حق آنست حاصل شد واما علاج توکل آنست که ضمانیه
خدای تعالی بر رزق یاد کنی وقوی ترین علاج او ذکر
جلال خدای تعالی است وکمال او در علم وقدرت وجود
وپاکی او از خلاف وعده وسهو کردن وعجز کردن
ونقصان چون بنده بدین اذکار مواظبت کند باعث
شوند اورا بر توکل کردن بر خدای تعالی در کار رزق
سؤال اگر گویی روا باشد بنده را طلب رزق کردن

تعالی نائبه جواب بدانکه رزق مضمون که آن غذا و قوام
بنیه است و از وی چاره نیست ممکن نیست که آنرا طلب کنیم
از آنکه آن فعل خدایتعالی است نه فعل بنده همچون حیات و موت
که بنده نه بر تحصیل آن قادر است و نه بر دفع آن واما رزق
مقسوم از اسباب خود بنده را بطلب آن حاجت
نیست از آنکه لابدی بنده را رزق مضمون است و آنرا
خدایتعالی ضامن شده است واما قوله تعالی وَابْتَغُوا
مِن فَضْلِ اللّٰهِ مراد علم و ثواب است سوال اگر
گویی که چون رزق مضمون را سببها است روا باشد
که ما این سببها را طلب کنیم بآن جواب بدانک لازم نیست
بر تو طلب کردن اسباب از آنکه خدایتعالی اگر خواهد بسبب
برساند و اگر خواهد بغیر سبب پس چگونه لازم باشد بر ما طلب
سبب و نیز خدایتعالی ضامن مطلق شده است بی شرط
طلب و کسب من قوله تعالی وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللّٰهِ
رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا و نیز چگونه روا باشد

بنده را

که جایی

بنده را طلب کردن چیزی آن بنداند از آنکه معلوم نیست
که کدام چیز سبب رزق اوست و کدام چیز غذای او خواهد شد
و نیز بسنده است ترا که بدرستی انبیا و اولیا متوکلان در
اکثر احوال رزق را طلب نکرده اند و مجرد برای عبادت
شده اند و اجماع است که هرچه ایشان کرده اند بامر خدای
تعالی کرده اند و پیغمبران او بوده اند پس پیدا شد
ترا که طلب رزق کردن و طلب اسباب او بنده را از امور
لازمی نیست سوال اگر گویی که رزق بطلب زیاده شود
و بترک طلب نقصان گردد یا نی جواب بدانکه بطلب و ترک طلب
زیاده و نقصان نشود زیرانکه رزق هر یکی در لوح محفوظ
مقدر و موقت کرده اند و حکم خدایتعالی بدل نشود و
قسمت او متغیر نگردد و اینست قول صحیح نزدیک علما رحمهم
الله تعالی و بعضی از مشایخ خلاف این گفته اند چنانکه
حاتم و شفیق بران رفته اند که بدرستی بفعل بنده نه زیاده

آصم

گردد و نه نقصان شود ولیکن بال زیاده و نقصان گردد

واین فاسد است زیرا که دلیل بر هر دو محل یکی است
وان کتابت وقسمت است والیه الاشارت بقوله
تعالی لکیلا تاسوا علی مافاتکم ولا تفرحوا بما اتیکم
واکر بطلب زیاده شدی وبترک نقصان کشتی هرآینه
تاسی وفرح را جای بودی انکاه بتقصیر وتانی فوت
شدی وبکوشش وطلب حاصل شدی وازینست که رسول
صلی الله علیه وسلم درویشی را چون پاره نان بداد وبکفت
هاک لولا تاتها لاتتک ای بکیر این را اکر تو بنا مدی این
امدی بر تو **سوال** اکر کویی که ثواب وعقاب نیز در لوح
محفوظ نبشته اند وبا این همه بر ما واجب است طلب
کردن آن وزیاده شود بطلب وجهد ونقصان میشود بترک طلب
جواب بدانکه ثواب ازان واجبست که خدا تعالی طلب
طلب این بر ما واجب کردانیده است وبترک ان وعید کرده است
وبثواب ان بی انکه عمل کنیم ضامن نشده است وفرق میان
کار رزق ومیان ثواب وعقاب در یک نکته است

صالح

وان

وآن انست که علما را کفته اند که هرچه در لوح محفوظ نبشته
اند دو قسم است یکی قسم مطلق است بی شرطی ومعلق
بفعل بنده نیست وان رزقها است واجلها است نه
بینی که خدا تعالی این هر دو را در چند شکل در قران مطلق
ذکر کرده است بغیر شرط چنانکه کفت وما من دابة فی
الارض الا علی الله رزقها ای نیست هیچ جنبنده بر روی
زمین مکر رزق او بر خدا تعالی است ودیکر چنانکه کفت
فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون
ای چون اجلهای ایشان سپری شود پس وپیش نشوند
مران اجل را ساعتی وصاحب شرع صلی الله علیه وسلم
کفته است که چهار چیز است که ازان فراغ حاصل شده است
یکی صورت ظاهر که انرا خلق کویند ودوم صورت باطن
که انرا خلق کویند وسیوم رزق که قسمت شده است
چهارم اجل که تقدیر کرده است وقسم دوم معلق ومشروط است
بفعل بنده وان ثواب وعقاب است نه بینی که خدا تعالی

سیرت

این هر دو را جه شکل در قران معلق بفعل بنده ذکر کرده
وگفته ولو ان اهل الکتاب امنوا واتقوا لکفرنا عنهم
سیاتهم ولادخلناهم جنات النعیم ای اگر
این اهل کتاب ایمان آورندی وتقوی کنندی هر اینه
گناهان ایشانرا بیامرزیم ودرآریم ایشانرا در بهشت
سوال اگر گویی که طالبانرا می بینم توانگر ومال دار
وتارکانرا می بینم فقیر وعاجز جواب بدانکه تو
نیافته اینرا که بسا طالب اند محروم وفقیر اند و
تارک اند مرزوق وغنی اند ولیکن بتامل نظر کن که
بسیار این تقدیر خدای تعالی عزیز علیم است
وتدبیر پادشاه حکیم است سوال اگر گویی در دشت
وبیابان بی توشه در رویم وانجا سکونت کنیم باید
جواب بدانکه اگر قوة دل داری بخدای تعالی وبر وعده
او اعتماد تمام داری پس برو والا همچون عوام بتجارت
وبعلایقها وبلاها مشغول می باش ومن از امام ابو المعانی

رحمة الله تعالی شنیدم هر که با خدای تعالی معامله کند
بعادت مردمان خدای تعالی با او معامله کند بر عادت
مردمان در کفایت مؤنتها واین سخنی نیک خوب است
وزیر این فواید بسیار است کسی که دران تامل کند
سوال اگر گویی خدای تعالی گفته است وتزودوا
فان خیر الزاد التقوی ای توشه برگیرید که بهترین
توشها تقوی است جواب بدانکه درین ایة دو
قول است یکی آنکه مراد ازین توشه آخرت است
ولهذا گفت ان خیر الزاد التقوی ونگفت ان
خیر الزاد حطام الدنیا واسبابها دوم آنکه قومی
در راه حج توشه نمی بردند واز مردمان سوال میکردند
ومیخواستند وایذا رسانیدند امر کرده شدند بتوشه
برگرفتن بر سبیل تنبیه یعنی که توشه برگرفتن از مال خود
بهتر است نه سوال کردن از مردمان وتکیه کردن ودل
بستن بدیشان سوال اگر گویی متوکلانرا روا باشد

که در سفر ها توشه بر گیرند یا نی **جواب** بدانکه بسیار [illegible]
متوکل توشه برگیرد و لیکن دل بران متعلق نباشد که این البته
رزق و قوام وی است بلکه تعلق دل او بخدا تعالی
باشد و همه اعتماد او بر وی باشد و گوید که بدرستی
رزق مقسوم است و از وی فراغ شده است و اگر خدا تعالی
خواهد قایم دارد بنیت مرا باین رزق یا بغیر او و بسیار باشد
که بنیت مسلمانی برگیرد و کار در برگرفتن توشه و ترک
آن نیست بلکه کار در دست باید که دل متعلق نباشد
مگر بوعده خدا تعالی و ضمانت او و از انکه بسیار کس که
در سفر توشه گرفته است بر کرد و دل او با خدا تعالی
است نه بر توشه و بسیار کس که توشه برنگرفته است و دل او
متعلق بتوشه است نه بخدا تعالی **سوال** اگر گویی رسول
صلی الله تعالی علیه و سلم و اصحاب او و سلف صالح
توشه برگرفته اند **جواب** گویم مر ترا که لاجرم توشه برگرفتن
مباحت نه حرام بلکه حرام متعلق داشتن دل است بتوشه

و ترک گرفتن از توکل بر خدا تعالی نیست چه گمان می بری
بر رسول صلی الله علیه و سلم که حق تعالی او را امر کرده باشد
که وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ و از امر خدا تعالی
عاصی شده باشد و دل متعلق بطعام و شراب بوده باشد
بدرم و دینار بود کلّا و حاشا که اینچنین نباشد
بلکه دل او با خدا تعالی بود و توکل او بر خدا تعالی بود
اوست که جمله دنیا برو عرض کردند و کلید خزینهای روی
زمین بدو آوردند قبول نکرد و آنکه توشه برگرفتی بنیت
خیر برگرفتی نه بسبب میل دل بتوشه و معتبر نیت است
پس بیدار شو از خواب غفلت و فهم کن تا راه یابی ان شاء الله
تعالی **سوال** اگر گویی بهتر چیست در سفر توشه برگرفتن
یا ترک دادن **جواب** بدانکه این حکم مختلف شود باختلاف
حال اگر کسی است که او مقتدا است و میخواهد که سفر کند
با یاران و بیان کند که برگرفتن توشه مباحت یا خود بدان
نیت که خیری کند یا یاری دهد برادر مسلم را اینچنین کسی را

توشه برگرفتن اولیتر است واگر نهایت وقوی دل است بخدای تعالی

و توشه او را مانع است از عبادت کردن اینچنین کسی را

ترک توشه افضلتر نیکو فهم کن این را والله الموفق

ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظیم **عارض دوم**

و آن **خطر کارهاست** در عاقبت و دفع آن بتفویض است

بخدای تعالی پس بر تو باد بتفویض کردن بخدای تعالی

در همه کارها و این سبب دو چیز است یکی آنکه ساکن

شدن دل در حال از آنکه چون صلاح و فساد عاقبت کار

ندانی هر اینه پریشان دل باشی و چون کارها بخدای

تعالی تفویض کردی و دانستی که او ترا نخواهد و نفرماید

مگر صلاح و خیر تو ایمن شدی از خطر و دلت ساکن

شد در حال و این امن و راحت و سکونت دل غنیمة

عظیم است و شیخ من در مجالس خود این سخن بسیار

گفتی که دع التدبیر الی من خلقک تسترح ای تدبیر را

بکسی که ترا بیافریده است بگذار و راحت بگیر

دوم حاصل شدن صلاح و خیر در استقبال از آنکه عاقبت

کارها معلوم نیست بسا شر که در صورت خیر بود و

بسا زیان که بصورت نفع باشد و بسا زهر که بصورت

شهد باشد و تو جاهلی بعاقبت کارها و اسرار کارها

پس اگر کاری را قطع کردی ناگاه بخواهی و شروع کنی باختیار

خود حکماً پس چه نزدیکتر است که در هلاک افتی و ندانی

حکایت کرده اند که یکی از عابدان خواست از خدای

تعالی که ابلیس را بدو نماید او را گفتند از خدای تعالی عاقبت

خیر خواه نشنید و همان خواست چون خدای تعالی شیطان را

بر او اظهار کرد عابد قصد کرد تا او را بزند ابلیس گفت اگر عمر

تو صد سال نبودی من ترا هلاک کردمی عابد بقول او مغرور

شد و با خود گفت که هنوز عمر من دراز است چندگاه

دیگر عیش کنم و هر چه خواهم ذوق گیرم پس توبه کنم

بفسق و فساد مشغول شد و ترک طاعت و عبادت

گرفت قضا را تقدیر رسید و هلاک ابد شد پس این حکایة

پیدا کننده است بزرگ حکم در خواست و لجاج کردن جهد
مطلوب و نگاه دار از طول امل که هر اینه آفتی بزرگ
است اما اگر کاری را بخدای تعالی تفویض کنی و از و
بخواهی که انچه صلاح و خیر تست آن کند پس بینی مگر خیر
و صلاح **حکایت** کرده است خدای تعالی از بنده
صالح خود که گفت أُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ
بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا یعنی سپردم
کار خود را بخدای تعالی کار خود که او بیناتر است به
بندگان خود پس نگاه داشت او را خدای تعالی از بدیهای
آنچه مکر میکردند پس نه بینی که چگونه این تفویض
نگاهبان او گشت از بدیها و یاری کرده شد بر
دشمنان و رسانید بمراد خود پس تامل کن تا توفیق
یابی **سوال** اگر گوئی خبر کن ما را از معنی و حکم
ان **جواب** بدانکه اینجا دو فصلست که بدان مقصود
روشن شود یکی موضع تفویض و دوم معنی او وحد او

وحد او و اما موضع تفویض بدانکه مرادها بر سه قسم است
یکی مرادی مرادیست که بیقین بدانی مبینک که شر و فساد
است چنانکه آتش و عذاب و در عمل چنانکه کفر و بدعت
و معصیت پس اینچنین مرادی اصلا طلبیدن نشاید دوم
مرادیست که آن میدانی قطعا که صلاح و خیر است چنانکه بهشت و ایمان
و طاعت و عبادت و سنت و جماعت ترا خواستن اینچنین
مرادی بحکم و قطع است و اینجا تفویض نیست از آنکه در
طلب او هیچ نوع خطر نیست و بینک خیر و صلاحست
سیوم مرادیست که نمیدانی قطعا که ترا در و صلاحست
یا فساد و آن همچون نوافل و مباحات است و اینست موضع
تفویض و روا نیست مر ترا که نوافل و مباحات را بر سبیل
قطع و حکم بخواهی بلکه باستثنا و شرط خیر و صلاح بخواهی
پس چون این اراده خود را باستثنا هی قید کنی آن تفویض
باشد و اگر استثنا نکنی و بقطع بخواهی آن طمع است
ناستوده و منهی پس موضع تفویض هر مرادیست که

وعلاج او
در عاقبت
بدانکه بر و حست
و حکم

در خطر هست وان انست که بصلاح خویش دران یقین ندانی
واما معنی تفویض شیخ من گفته است که تفویض ترک اختیار
چیزیست که درو بیم خطر است بمدبر مختار علیم بمصلحت خلق
و شیخ ابی محمد سنجر رحمة الله تعالی گفته است تفویض ترک
اختیار تو است در کار مخاطره بسوی مختار مطلق تا اختیار
کند مر ترا چیزی که دران خیر تو است و شیخ ابو عمر گفته است
که تفویض ترک طمع است و طمع خواستن چیزی مبهم است
بحکم پس اینست عبارات مشایخ و من میگویم در حد تفویض
که تفویض خواستن صلاحست و طلب حفظ کردن است
از خدای تعالی در چیزی که در وار خطر ایمن نیستی و ضد
تفویض طمع است و طمع بر دو نوع است یکی در معنی
رجا است و آن خواستن چیزی که دران خطر نیست و یا
خواستن چیزی با خطر باشد نشناسی و این طمع ستوده است
چنانچه ابراهیم صلوات الله علی نبینا و علیه السلام گفت
والذی اطمع ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین الی یوم یبعثون

ای خدای که طمع دارم ازانکی که بیامرزد مرا گناهان من روز قیامت
و دوم طمع مذموم است که رسول گفت صلی الله علیه و سلم
به پرهیزید از طمع که فقری حاضر است و شیخ من گفته است که
طمع مذموم دو چیز است یکی ساکن شدن دل بمنفعتی که دران شکست
و دوم خواستن چیزی با خطر بر سبیل قطع و حکم و اراده است
در مقابله تفویض و اما علاج تفویض انست که خطر عاقبت کارها
یاد کنی و امکان هلاکت و فساد دران تصور کنی و قوی ترین
علاج اول انست که عجز و ضعف خود را از نگاهداشتن از انواع خطر
و امتناع از افتادن در خطرها یاد کنی چون بدین دو مواظبت
کنی ترا بدان آرد که همه کارها بخدای تعالی تفویض کنی
و نه طلبی هیچ کاری را مگر بشرط خیر و صلاح سوال اگر گویی
جهت ان خطر که سبب ان تفویض در کارها واجب است جواب
بدانکه خطر در جمله دو خطر است یکی خطر شک که باشد یا نباشد
و بدان رسی یا نرسی و اینچنین چیز محتاجست با ستشار
و دوم خطر فسا و انکه یقین نمیدانی که در ان صلاح نفس تست

وغنا غایب

واین اراده هست

یا فستا و دوربین محتاجی بما تو تفویض کردن و بدانکه عبارات ایمه مختلف
است در بیان خطر بعضی گفته اند که خطر در فعل آنست که فعلی
باشد که بی ان نجات ممکن است و ممکن است که جمع شود با آن
گناهی و در ایمان و سنت و استقامت خطری نیست از انکه ممکن
نیست بی ایمان نجات و جمع نشود با استقامة گناهی پس روا
باشد خواستن ایمان و استقامة بر سبیل قطع و شیخ من
گفته است که خطر در فعل آنست که ممکن باشد که در ان فعل
چیزی پیش آید که مشغول شدن بدان پیش اینده اولیتر
باشد از اقدام کردن بدان فعل و این در مباحات و سنن
و فرایض افتد نه بینی کسی را که بر وقت نماز تنگ شود
و قصد ادا ان کند پس بیند یکی را در آتش می افتد یا در اب
غرق میشود و خلاص دادن ایشان او را ممکن است پس مشغول
شدن بخلاص دادن او اولیتر است از نماز کردن پس روا نیست
خواستن مباحات و نوافل و بعضی از فرایض بحکم و قطع **سوال**
اگر گویی که چگونه روا باشد که خدای تعالی بر بندگان چیزی

ابفز

وحکم

فریضه کنند و بر ترک ان وعید کند و در کردن آن صلاح بنده نباشد
جواب بدانکه شیخ من گفته است رحمه الله تعالی که خدای
تعالی بنده را نفرماید بچیزی مگر انکه در ان صلاح او باشد چون
مجرد شده باشد از عوارض و عوایص برد و تنگ نکرداند بر
فعلی فرض بحدی که نتوانند از ان عدول کردن مگر انکه در و
صلاح او باشد و بسا باشد که خدای تعالی سببی پیدا آرد
که بدان سبب عدول کردن بیکی از دو چیز اولیتر باشد از مشغول
شدن بدیگری چنانچه یاد کردیم و بنده در ان چیز معذور
باشد بلکه ماجور نه بترک این فرض بلک بفعل فرضی دیگر
که ان اولیتر بود و از امام قشیری رحمه الله تعالی شنیدم
درین مسئله که گفت چیزها که خدای تعالی بر بندگان فریضه کرده است
از نماز و روزه و حج و زکوة و انچه فرایض است مثل آن
در ان صلاحیت است مر بنده را لا محالة و صحیح است خواستن
ان بحکم و قطع و من نیز در ان متفق شدم پس باقی ماند
مباحات و نوافل بدان و این را نیکو فهم کن که این از عملها باریک است

سوال اگر کسی گوید کوشی هر گاه که تفویض کند از بلاک و فساد
ایمن نشود و بنده در دنیا نشانهای محنت و بلا است
جواب بدانکه غالب انست که با مفوض نکنند مگر انچه
صلاح اوست و بسا باشد که بر سبیل ندرت با او چیزی
کند که دران صلاح او نیست لِعَدَمِ تکمیلِ التّفویض و
بعضی گفته اند که ممکن نیست که با مفوض چیزی کند که دران
صلاح او نباشد در کاری که از خدای تعالی تفویض
کرده است و نزدیک شیخ ما این اولیترین قول است
ازانکه اگر اینچنین نبودی قوی نشدی باعث تفویض
سوال اگر کوئی واجب هست که با مفوض چیزی کند
که ان افضل است جواب بدانک ایجاب واجب
گردانیدن باشد و این در حق خدای تعالی مستحیل است
و مر بنده را بر وی چیزی واجب نیست و روا باشد که با بنده
چیزی کند که ان اصلح است نه افضل بسبب حکمتی که
دران کار داند نه بینی که رسول صلی الله علیه وسلم و اصحاب او را

رضی الله تعالی عنهم در سفری تمام شب خفته داشت تا طلوع آفتاب
تا نماز شب و نماز بامداد از ایشان فوت شد و نماز افضل است
از خواب و بسا باشد که مر بنده را توانگری و نعمت دهد در دنیا
اگرچه درویشی افضلست و مر او را بزن و فرزند مشغول کند
اگرچه مجرد بودن برای عبادت خدای تعالی افضل است
و اوست دانا به بندگان خود و این بدان ماند که طبیب
حاذق ناصح مریض را ماء الشعیر خوردن فرماید اگرچه شربت
افضل باشد ازانکه بداند که صلاح در ماء الشعیر است و
مقصود بنده نجات است از هلاک نه فضل و شرف با فساد
و هلاک سوال اگر کوئی روا باشد مفوض را اختیار کردن
چیزی جواب بدانکه صحیح نزدیک علماء ما انست که
مفوض مختار باشد و این در تفویض او قادح نیست ازانکه
معنی در اختیار انست که چون چیزی باشد که مر او را بدان صلاحیت
در مفضول و افضل و از خدای تعالی بخواهد که او را افضل دهد
چنانچه مریض مر طبیب را گوید که داروی من از شربت کن نه از ماء

التغیر چون مراد هر دو صلاحست تا حاصل شود مرا هر دو چیز
فضل و صلاح همچنین مر بنده را روا است که بخواهد از خدای
تعالی که صلاح او را در چیزی کرداند که آن افضل است تا
حاصل شود مرا او را فضل و صلاح هر دو ولیکن بدین شرط
اگر خدای تعالی صلاح او در غیر افضل نهد بدان راضی باشد
سوال اگر گویی چرا روا است مر بنده را که افضل را اختیار کند
و روا نیست مر او را که اصلح را اختیار کند جواب بدانکه فرق
میان هر دو آنست که بنده افضل را از مفضول شناسد اما صلاح را
از فساد نداند تا او را الحکم خواهد و نیز معنی آنکه روا است خواستن
افضل آنست که از خدای تعالی بخواهد که صلاح او در افضل نهد نه
آنکه مر بنده را الحکم است بر خدای تعالی در چیزی از آن بدان
این را و نیکو فهم کن که این از جمله علم دقیق است و از جمله
اسرار است تا اگر بدین حاجت ماسه نبودی ذکر نکردمی از آنکه
بعلم مکاشفه آمیخته میزند والله الموفق عارض سوم
قضاست و انواع او بر تو با داء رضا دادن بقضاء خدای تعالی

و آن

و این بسبب دو چیز است یکی آنکه تا ترا فراغ برای عبادت
کردن حاصل شود و از آنکه اگر بقضاء الهی راضی نشوی دائما غمگین
باشی و عمر درین بگذرانی که چرا این شد و آن نشد و این خود
تمام خرابی دل است چون دل تو بدینها مشغول شود و باشد
چگونه عبادت توانی کرد از آنکه یکدل بیش نداری و آن
خود از این اندوهها پر باشد پس هیچ موضع نماند
در و برای ذکر عبادت و فکر آخرت و دوم خطری که در رضا
نا دادنست بقضاء خدای تعالی روایة کرده اند که پیغامبری
از پیغامبران خدای تعالی سبب نکردهی که بدو رسیده بود
پیش خدای تعالی شکایت کرد وحی نازل شد که از من شکایت
میکنی و من از اهل شکایت نیستم و اول کار تو در علم غیب
چنین بود پس چرا بقضاء من راضی نمی شوی میخواهی که
بسبب تو لوح محفوظ را بگردانم یا اسمان و زمین را بدل کنم
تا آن شود که تو خواهی و نشود آنچه ما خواهیم و آن باشد
که تو دوست داری نه آنکه من دوست دارم بعزت خود سوگند

و چرا این باشد و چرا آن نباشد

مرا خدائی می آموزی

میخورم که اگر بار دیگر این خطر در تو بگذرد و خلعت پیغامبری
از تو بستانم و در دوزخ اندازم و باک ندارم پس ای غافل
درین سیاستهاء عظیم و وعیدهاء شدید نظر کن که با انبیا و اصفیا
هرگاه که حال چنین باشد با دیگران چه حال باشد و اندیشه
کن که این حال با کسی است که در دل او خاطر گذشته بود پس چگونه
باشد حال کسی که فریاد و شکایت میکند و وای و ویلا
اظهار میکند و این با کسی است که در همه عمر خود یکبار در سخط
آمده و سوی او شکایت کرده بود پس چگونه باشد حال کسی که
در همه عمر خود در سخط است و شکایت سوی غیر او میکند
می پناهم بخدا تعالی از شرور نفس خود و از بدی اعمال خود
و میخواهم از خدا تعالی که عفو کند از من و بیامرزد مرا گناهان من
و بدیهاء من و در اصلاح آرد مارا بحسن نظر خود که او است
جواد کریم **سوال** اگر گویی چیست معنی رضا بقضا و حقیقت
آن و حکم آن **جواب** بدانکه علماء ما گفته اند که رضا ترک
خشم است و خشم آنست که غیر آنچه خدای تعالی قضا کرده است

اولیتر و اصلح دانند بلی آنکه صلاح و فساد او بیقین بدانند **سوال**
اگر گویی که شرور و معاصی بقضاء خدا تعالی است پس
چگونه راضی شود بنده بشرور و معاصی **جواب** بدانکه رضا
که واجب است بقضاست و قضاء شر شر نیست بلکه شر
چیزیست که بدان قضا کرده اند پس رضا بقضا شر شر
نباشد و مشایخ ما رحمهم الله تعالی گفته اند هرچه بدان
قضا کرده اند چهار نوع است نعمت و شدت و خیر و شر
اما نعمت واجب است در آن رضا بحکم کننده و بحکم و بدانچه
حکم کرده اند و واجب است بدان شکر ازین روی
که نعمت است و اما شدت واجب است در آن رضا
بحکم کننده و بحکم و بدانچه حکم کرده شده است و واجب است
در آن صبر کردن ازین روی که شدت است و اما خیر
واجبست در آن رضا بحکم کننده و بحکم و بدانچه حکم کرده
شده است و واجب است در آن ذکر منت ازین روی که
خیر است و بدان خیر توفیق داده اند و اما شر واجب است

رضا
دران بحکم کننده و بحکم و حاکم کرده شده از زین روی که آنچه
حکم کرده شده است نه ازان روی که آن شر است و
واجب است دران پناه جستن از خدا تعالی ازان روی
که آن شر است و واجب است بازگشتن سوی حکم و
حکم کننده حقیقی ازان روی که حکم کرده شده است و این
همچنان باشد که تو راضی باشی مذهب مخالف را
ازان روی که معلوم گردد ترا قباحت مذهب او نه ازان
روی که مذهب تو گردد پس بازگردد این معلوم سوی علم
پس رضا و محبت نباشد در حقیقت مگر علم را بمذهب مخالف
نه مذهب مخالف را پس همچنانست رضا دادن بقضاء شر
سوال اگر گویی راضی طلب زیادت کند یا نه جواب
بدانکه طلب زیادت رواست بشرط خیر و صلاح نه بر سبیل
قطع و حکم و چون بشرط خیر و صلاح نخواهد از مقام رضا
بیرون نیاید بلکه این دلیل است بر رضا از انکه هر که را
چیزی خوش آید و بدان راضی باشد هر آینه ازان چیز

چیز

بیشتر طلبد چون شیر پیش رسول صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
آوردند گفت یارب درین برکت کن ما را و زیادت
گردان ازین ما را و در غیر شیر گفتی که روزی کن ما را چیزی
بهتر ازین و در هر دو جای چیزی بر عدم رضا بقضا دلیل
نمیکند سوال اگر گویی چرا رسول صلی الله علیه و آله و سلم
استثناء و شرط بخیر و صلاح روایت نکرده اند جواب
بدانکه این کارها تعلق بدل دارد و بزبان عبارت نیست
نیت و چون در دل حاصل شد عبارت را ازان اعتبار نیست
بدان این را والله الموفق عارض چهارم سختیها
و مصیبتهاست و کفایت آن بصبر است پس بر تو باد بصبر
کردن درین مواضع و آن بسبب دو چیز است یکی آنکه
چون صبر کنی بعبادت توانی رسید از انکه بناء کار همه
عبادتها صبر است و تحمل پس هر که صبور نباشد از روی
حقیقت هیچ عبادت ازوی نیاید و هر که قصد عبادت
خدا تعالی کند و برای آن مجرد شود اول محنتها بسیار

ونیکو فهم کن

متفق علیه

ومصیبتها بسیار از چهار وجوه پیش خواهد امد یکی همین انکه هیچ
عبادتی نیست که دران مشقت نیست وازین سبب است
ان جمله ترغیبات ووعدها ثواب بزرگ که در کار عبادت
می بینی ازانکه عبادة نتوان کرد مگر بمخالفة هوای نفس
ازانکه نفس از خیرات مانع است ومخالفة نفس کردن سخت
ترین کارهاست بر ادمی دوم انکه بنده چون فعل خیری
بکند با مشقت واجبست احتیاط کردن مر اورا تا تباه نگردد
بر ووجر کردن برنگاه داشتن عمل سخت تر است از جر
کردن بر عمل سیوم دنیا دار محنت وبلاست ومحنتها
ومصیبتها واین بر انواع باشد مصیبة در اهل وقرابتان
وبرادران ویاران باشد بمردن ورفتن وفقر وفراق
ودر نفس باشد با نواع مرض ودرد در تن باشد به بد
گفتن مردمان اورا وخوار داشتن وغیبة کردن وتهمت
نهادن وکشتن ودر مال باشد برفتن ونقصان شدن
وهر یکی را ازین مصیبتها نیشی وعذابی است بنوعی دیگر

پس هر که در رو باشد چاره نیست مرو را از بلا

پس بنده محتاجست بصبر کردن بدین همه والا جزع وفزع
وتاسف اورا از عبادت باز دارد بلکه ان جمله معصیة
باشد ازانکه بنده مامورست بصبر کردن چهارم انکه طالب
اخرت را البته بلا ومحنت بیشتر باشد وهر که بخدا تعالی نزدیکتر
مصیبتها اورا در دنیا بیشتر وبلاها سخت تر و نه بینی
که رسول گفت صلی الله تعالی علیه واله وسلم سخت ترین
بلاها بر پیغامبران باشد پس ازان بر اولیا پس ازان بر
شهیدان باشد پس ازان بر هر که بعد ازیشانست پس
هر که قصد خیر کند وبرای سلوک راه اخرت مجرد شود محنتها
اورا پیش خواهد امد اگر بران صبر نکند وبدان التفات
نماید از راه رفتن بریده گردد واز عبادت کردن محروم
ماند وهر اینه بحقیق تعلیم کرده است مارا خدا تعالی بر سیدن
محن ومصایب وتاکید کرده است قوله تعالی
لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا پس فرموده است

وَاِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَاِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ یعنی
بدانستی که گفته است قرار دهید نفس خود را بر آنکه چاره
نیست مر شما را از انواع بلا پس اگر صبر خواهید کرد پس شما
از مردان آیید و همت شما همت مردانست پس معلوم شد
که هر که عزم کند بر عبادت خدای تعالی واجب است او را
اولا که عزم کند بر صبری دراز و قرار دهد نفس خود را بر
برداشتن مشقتها بزرگ بیابی تا بمرگ و اگر این نتواند
کرد پس قصدا و بغیر آلة است و آمده است براه غلط از فضیل
عیاض رحمة الله تعالی روایة کرده اند که گفت هر که خواهد
که در راه آخرة قدم زند پس گو که چهار گونه مرگ بر خود قبول
کند مرگ سپید و سیاه و سبز و سرخ یعنی اما مرگ سپید گرسنگی
و مرگ سیاه بد گفتن مردمان و مرگ سبز واقعات که از هر جنس افتد
و مرگ سرخ مخالفت کردن شیطان و دوم چیز که بسبب آن صبر
باید کرد آنست که خیر دنیا و آخرة در صبر نهاده اند از الجمله یکی
نجاة است چنانکه خدای تعالی گفت وَمَنْ یَتَّقِ اللّٰهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا

ای هر که رهبر کاری کند بصبر کردن خدای تعالی او را از سختیها
بیرون شدن بخشد و از الجمله یکی ظفر یافتن است بر دشمنان
چنانکه خدای تعالی گفت فَاصْبِرْ اِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِینَ ای صبر
کن که عاقبة مر متقیان راست و از الجمله یافتن است مرادها خود
چنانکه گفت وَتَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّكَ الْحُسْنٰی عَلٰی بَنِی اِسْرَائِیلَ بِمَا صَبَرُوا
ای حکم کرد پروردکار تو بر بنی اسرائیل به بهشت بسبب صبر
کردن ایشان و از الجمله تقدم و امامت است چنانکه گفت
وَجَعَلْنَاهُمْ اَئِمَّةً یَهْدُونَ بِاَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا ای بکردانیدیم ایشانرا
پیشروان خلق تا هدایت دهند بامر ما چون صبر کردند و از الجمله
مدح و ثنا است از خدای تعالی چنانکه گفت اِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا
نِعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهُ اَوَّابٌ ای من ایوب را بنده صابر یافتم نیکو
بنده است او باز گردنده بما و از الجمله مر ایشانرا بشارت است
چنانکه وَبَشِّرِ الصَّابِرِینَ ای بشارت ده مر صبر کنندگان را و از الجمله
یافتن درجات بلند است در بهشت چنانکه گفت یُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ
بِمَا صَبَرُوا ای ایشانرا جزا داده شود در بهشت بمقامها و درجهای بلند

بدان که صبر کردند وازو انجمله محبت است از خدا تعالی چنانکه گفت
ان الله یحب الصابرین ای خدا تعالی صابران را دوست دارد
واز انجمله یافتن کرامت بزرگ است چنانکه گفت سلام علیکم بما
صبرتم فنعم عقبی الدار ای سلامتی بر شما باد انکه صبر کردید واز انجمله
ثواب بیغایة ونهایت که بیرون از وهم وشمار خلق است
چنانکه گفت انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب ای داده
شود صابران را اجری بیحساب بس بزرگست انخدایی که چندین
کرامت دنیوی واخروی بنده خود را بر صبر یکساعت بدهد بس
جون دانستی که خیر دنیا واخرت بر صبر است بر تو باد بغنیمة
داشتن این فضیلة شریفه وجد وجهد نمودن در تحصیل آن
بس هر کرا خدا تعالی عقل داده است اینمقدار تنبیه او را بسندست
اکر از اهل سعادت است بس کمر محکم مردانه وار ببندد وریاضت
ومجاهده اختیار کند تا این همه سعادتها او را حاصل شود و
الله الموفق بمنه **سوال** اکر کویی چیست حقیقت صبر وحکم آن
جواب بدانکه لفظ صبر از روی لغة حبس است کقوله تعالی

واصبر نفسک ای احبس نفسک ومراد اینجا از صبر حبس کردن نفس
است از جزع کردن وجزع کردن نفس بقول علما یاد کردن
عجز خویشتن است از سختی وبعضی کفته اند که جزع ارادت خلاص است
از سختی بر سبیل قطع وحکم وصبر کردن ترک اینمعنی است اما
علاج او انست که بدانی قلة مقدار شدت ووقت او بدانی
که شدتی که مقدر است بجزع کردن تو زیادت ونقصان و
بیش وبس شدنی نیست بس در جزع کردن چه فایده بلکه همه
ضرر وخطر است وقوی ترین علاج یاد کردن ثواب خدا تعالی
است در صبر کردن ویاد کردن انچه در مقابله جزع کردن
سختی عذاب ووعید کرده است **فصل** بر تو باد بقطع
کردن این عقبه سخت ودشوار بدفع کردن این چهار عوارض
والا این عوارض ترا نکذارند که بمقصود رسی بلکه نکذارند
که در عبادت تفکر کنی ازانکه در هر یکی ازین چهار شغلی دیکر
است وبدانکه بزرکترین ودشوارترین ازین چهار کار
رزق است وتدبیر او ازانکه اهمیت این مطلبی بزرک که همه

بغنیمة

خلق را بدر رنج داشته اند و دلهای ایشانرا مشغول گردانیده
و عمرهای ایشانرا ضایع کنانیده و بزه کاریهای بسیار کرده و
هیچ شومیتی شوم تر از ان نیست در کار دین که مردم از جهة
رزق مشوش و پریشان خاطر باشند و از حضرت خدایتعالی
و عبادت او باز مانند و بطلب دنیا و خدمت مخلوق مشغول
شوند تا در دنیا بغفلت و ظلمت و رنج و سختی و خواری عمر
گذرانند و در اخرة مفلس و بینوا روند و حساب و عذاب
ایشانرا پیش اید و نظر کن که خدایتعالی چند ایة در کار رزق
فرو فرستاده است و چند جا وعده کرده است و ضامن
شده و سوگند خورده و همیشه انبیا و علما مردمانرا نصیحتها
کرده اند و راهها نموده و کتابها تصنیف کرده و مثالها
گفته و از خدایتعالی ترسانیده و گفته اند در کار رزق
بر خدای تعالی توکل می باید کرد و خلق با این همه از بی
نمی پرهیزند و توکل نمیکنند و دل خود را بر وعدهای خدایتعالی
ساکن نمیکنند و اصل این همه انست که در ایات و صنایع

و اولیا

خدایتعالی اندیشه و تفکر و تامل نمیکنند و در کلام او و کلام رسول
او اعتقاد نمیکنند و در اقوال صالحان تامل نمیکنند بلکه گوش
بر سخن شیطان و شیاطین و جاهلان میدارند تا شیطان
بر ایشان دست کلی یافته است و رسوم و عادات
بر دل ایشان محکم شده است و ضعیف دل و سست یقین
مانده اند اما انکه اهل یقین و خداوندان بصیرتند و صاحب
جد و اجتهاد اند و مردان ریاضت و مجاهده اند چون اسباب
سماوی و طریق ان مشاهده کرده اند با سباب ارضی
هیچ التفات ننموده اند و جنگ بخدایتعالی زده اند و صبر
کردند بر راه او و بوسواس شیطان و خلق و نفس
التفات نکردند و اگر شیطان و یا نفس یا خلق ایشانرا وسواس
کردند بدفع و مخالفت ان بتوفیق تمام قیام نمودند تا شیطان
از ایشان بگریخت و نفس فرمان بردار شد و خلق مقهور
گشت و کار ایشان مستقیم شد چنانکه اورده اند که
ابراهیم ادهم رحمة الله تعالی خواست که تنها بیابانی بی زاد و راحله

برای حج میرفت

بصورت شیخی ضعیف پیش آمد و او را

و بی رفیق بود و شیطان بتر سانیدش و گفت ای پیر این بیابان دنیاست و تو بی توشه نه چگونه خواهی بود ابراهیم دریافت و گفت که عزم جزم کردم بر نفس خود که البته این بیابان را همچنین بی زاد قطع کنم و در هر میلی هزار رکعت نماز کنم و همچنان کرد که عزم کرده بود و دوازده سال در بیابان بماند تا گفته اند که هارون رشید دران سال در راه حج بود و ابراهیم را دید که در بیابان نماز میکند نزدیک او آمد گفت چه میکنی گفت دنیا را پاره میکنم و دین را پیوند میزنم و دین را اباد میکنم نه دنیا باقی ماند ما را و نه دین پس شادی باد مر بنده را که برگزید پروردگار خود را و بداد دنیای خود را از بهر چیزی که امید میداشت از پروردگار خود و یکی از صالحان گفته است که در بیابانی بودم شیطان مرا وسوسه کرد و گفت تو مرد مجرد بی توشه و این بیابانی مهلک که اصلا آبادانی نیست و مردمان نیستند دریافتم و بر نفس خود عزم کردم که این بیابان همچنین بی زاد و راحله قطع کنم و نیز ترک راه گیرم تا مرا کسی نه بیند و چیزی نه دهد و با این همه چیزی نخورم بدست خود تا در دهان من شهد و روغن نکنند ترک راه گرفتم در بیابان شدم و همچنین میرفتم دیدم قافله را که راه گم کرده می اید خود را بر زمین انداختم تا مرا کسی نه بیند خدای تعالی ایشان را راست کرد بر سر من آورد مرا دیدند من چشم فرو خوابانیدم نزدیک تر آمدند گفتند این مسکین راه گم کرده است و از گرسنگی بیهوش شده یکدیگر را گفتند که شهد و روغن بیارید تا در دهن این کنیم شاید که بهوش باز آید چون شهد و روغن بیاوردند من لب و دندان محکم بستم گفتند کارد بیارید تا دهن این بکشاییم بخندیدم و دهن باز کشادم گفتند تو مجنونی گفتم نه لیکن خبر کردم ایشان را به بعضی از شیخ و قصهٔ خود و حمد گفتم پروردگار خود را و یکی از مشایخ ما گفته است که در سفری بودم از سفرهای خود در ایام تعلم در مسجدی فرود آمدم و مجرد بی توشه بودم بر عادت اولیا شیطان بیامد و مرا وسوسه داد و گفت

اولین

این مسجد نیست و ورا از مردمان بخیزد و در مسجدی رو که در
میان مردمان باشد تا ترا ببینند و بکفایت تو قیام
نمایند و غرض تو حاصل شود چون دریافتم و گفتم که
بخدا تعالی
نخسبم مگر درین مسجد و نخورم مگر حلوای خبیص و بدست
خود نخورم تا لقمه لقمه در دهان من نکنند نماز خفتن بگذاردم
پس در مسجد محکم بستم چون قدری شب بگذشت در مسجد
کسی کوفتن گرفت جوابش نگفتم چون در کوفتن مبالغه
بسیار کرد آنگاه بگشادم زالی درآمد در یک دست طبق حلوای
و در دست دوم چراغ و پسر او برابر او بود طبق حلوا پیش
خبیص
من نهاد و گفت این حلوا برای فرزند خود مهیا کردم
چون خواست که بخورد میان ما سخنی رفت سوگند خورد
که این حلوا نخورم مگر با مردی غریب پس طبق بنهاد و یک
لقمه در دهن من میکرد و یک لقمه در دهن پسر خود تا آنکه
سیر شدم پس هرگاه که درین حکایات و امثال این
از مجاهده کردن صالحان با نفس خود و مخالفت کردن

باشیطان نظر کنی تمام ترا سه فایده حاصل شود یکی آنکه ترا
معلوم شود رزقی که برای تو مقدر کرده اند بهیچ حال از
تو فوت نشود و شدنی نیست دوم آنکه ترا معلوم گردد
که توکل کردن در کار رزق از جمله مهمات است از آنکه مر
شیطان را در کار رزق وسوسها عظیم است تا بحدی
که مثل اینچنین بزرگان را ازین خلاص نبود با چندین
ریاضت و مجاهده شیطان از ایشان درین کار نا امید
نشد تا محتاج شدند بدفع او بدین مناقضات و دیگر
بدانکه اگر کسی با نفس و شیطان هفتاد سال مجاهده و
ریاضت کرده باشد از شر و سواس ایشان ایمن نتواند
بود از آنکه چون فرصت یابند او را همچنان وسوسه
کنند چنانکه مبتدیان را بلکه چنانکه غافلان را که یکساعت
بریاضت و مجاهده مشغول نبوده باشند و اگر بر وی ظفر یابند
خود فضیحت و هلاکش کنند چنانکه غافلان و جاهلان را
ومغروران را
سیوم آنکه معلوم شود ترا که کار تمام نشود مگر بجد و

مشایخ سلف رحمة الله علیهم

بجد و مجاهده تمام از آنکه ایشان نیز گوشت و پوست و تن
و روح بوده اند چنانکه تو هی بلکه از تو ضعیفتر بودند
در تن و باریک بودند در استخوان ولیکن ایشانرا
قوت علم و نور یقین و همت بزرگ بود در کار دین تا
بر مثل این مجاهدها قدرت یافتند و حق آن چنانکه باید

مقامات

قیام نمودند تو نیز مر نفس خود را ازین درد مشکل
همچنان دوا کن تا نجات یابی ان شاء الله تعالی و بفضله
والله تعالی ولی التوفیق **فصل** بعد ازین بر جمله

در نکتهایی که متعلق است به رفع عوارض و در آخر او ذکر تفویض در رضاست بقضای خدای تعالی

بدانکه من در هر یکی ازین چهار چیز نکتهای مقنع
خواهم گفت نیکو گوش دار و بشنو و بدان عمل کن والله
الموفق اما توکل بشنو در آن چهار نکته مقنع **اول** آنست
که بدانی که خدای تعالی رزق ترا قبول کرده است و ضامن
شده در کتاب خود چگونه اگر ملکی از ملوک دنیا ترا وعده
کند که شب ترا مهمان خواهم داشت یا ترا افطار خواهم
کنانید و ترا بر وی گمان آنست که او صادق است دروغ

نگوید و وعده خلاف نکند [illegible] خود ترا بازاری یا جهودی یا
نصرانی یا مجوسیی وعده کند نه آنکه بر وعده او اعتماد
کنی و بر قول او ساکن دل باشی و برای طعام شبانگاه
غم نخوری پس چیست مر ترا که بوعده خدای تعالی اعتماد نمیکنی
و ساکن دل نمیشوی بقول او و سوگند او را استوار نمیداری
بلکه همیشه پریشان خاطر برای رسیدن رزق می باشی
زهی فضیحت و زهی مصیبت که اینست اگر بدانی و بدانکه
شک در کار رزق سلب ایمان بار آرد چنانکه الشک
فی الرزق والتوحید کلاهما واحد و ترسیده شود در و والعیاذ
بالله از سلب معرفت و دین و ازینست که خدای تعالی گفت
وعلی الله فتوکلوا ان کنتم مومنین ای بر خدای تعالی
توکل کنید اگر شما مومن اید پس بسنده است مر مومنی را که اهتمام
دارد در کار دین همین یک نکته والله الموفق **نکته دوم**
آنست که بدانی که رزق را قسمت کرده اند و این تحقیق
شده است از کتاب خدای تعالی و اخبار رسول صلی الله علیه وسلم

صدیق اکبر رضی الله عنه گفته است

وقسمت خدای تعالی متغیر شدنی نیست بس اگر منکر شوی قسمت اورا
بیبا زد او ازین نقصان زاین آیین تیرا و در کفر ممیز نند نعوذ بالله منها
و اگر یقین دانی که قسمت او حق است که هرگز نمیگردد بس در او اهتمام
و طلب چه فایده جز خواری و مذلت و مشقت در دنیا
و شدت در آخرت بلکه زیانکاری و خاکساری و از نیست
که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است بر پشت ماهی و گاو و
گوسفند نبشته اند که این رزق فلان بن فلانست بس حریص را
در حرص کردن هیچ ذره زیاده نمی شود مگر زحمتی و مشقتی و
دران خود هلاکی اوست و شیخ من گفته است الحجه تقدیر
کرده که از زادندان تو خاید دیگری نتواند خایید بس رزق
خود را نشسته با عزت بخور و بنوش و بفایده خود را خوار
مکن و این نکته بغایت پسندیده است **نکته سیوم** آنست
که شیخ من گفته است جیزی که مرا در کار توکل نفع کرد این بود
که با خود گفتم که رزق مر زندگانرا بکار آید و مردگانرا از رزق
جه کند بس جون زندگانی بنده در خزینه خدایتعالی است

که بهر دانه غله و میوه نوشته که خرما و ...

تا زیانکار دنیا و آخرت نگردی

در قبضه قدرت اوست اگر خواهد بدهد و اگر نخواهد ندهد
سعی مراجه فایده و این نکته لطف است و مقنع مر اهل تحقیق را
نکته جهارم آنست که درین فصل گفته ایم که خدایتعالی
رزق بنده را ضامن شده است آن رزق مضمون آنست
که غذا و سبب قوام است و اما اسباب طعام و شراب
اگر باشد یا نباشد بران التفات نیست از آنکه خدایتعالی را
لامحاله قوت دادنی است او را تا آنکه زنده است برای
عبادت را و مقصود از رزق همین قوام بنیت است و خدای
تعالی قادر است اگر خواهد بنیه بنده خود را بطعام و شراب قایم
دارد و اگر خواهد بگل و خاک و اگر خواهد بگیاه و نبات و اگر
خواهد بتهلیل و تسبیح و ذکر قایم دارد و مطلوب بنده قوام
و قوت است برای عبادت نه اکل و شرب برای لذت
و شهوت و سبب اینمعنی است که زاهدان و عابدان بقوت
تمام سفرها کردند و روزها و شبها هیچ نخوردند و نیاشامیدند
تا بعضی از ایشان ده روز جیزی نخوردندی و بعضی بیست روز

چنانکه بلا بنکه را و اگر خواهد بی این همه قایم دارد ...

چیزی نخوردی و بعضی سی روز نخوردی و بعضی چهل روز
و بعضی زیاده از دو ماه چیزی نخوردی و بعضی از ایشان
ریگ خوردی چنانکه از سفیان ثوری رحمة الله تعالی
روایت کرده اند که در مکه نفقهٔ او کم شد پانزده روز ریگ
خورد و ابو معاویه اسود گفته است که ابراهیم را دیدم که
بیست روز کل میخورد گفتم من که ازین سخن تعجب مکن
که خدای تعالی قادر است بر آنچه خواهد نه بینی که بسیار مریض
باشد که یکماه چیزی نخورد و زنده ماند و مریض بهر حال
ضعیفتر از صحیح است فاما از گرسنگی مردن از آنست
که عمر او تمام شود همچنانکه کسی بهیضه میرد و ابو سعید خراز
گفته است که حال من با خدای تعالی آن بود که مرا بعد از
سه روز طعام دادی وقتی در بیابان بودم سه روز بگذشت
و هیچ نیافتم روز چهارم ضعیف شدم و در آنجا نشستم
آواز هاتفی شنیدم گفت یا ابا سعید چه چیز دوست داری
قوت یا قوت اندیشه کردم که قوت برای قوت باشد

قوت چه خواهم کرد گفتم قوة پس در حال برخاستم و روان
شدم و چندان قوت در خود یافتم که دوازده روز دیگر
مرا بطعام حاجت نشد و سستی و ضعیفی در من نبود
پس چون بنده بیند که خدای تعالی اسباب رزق بروی حبس
کرده است و او متوکل است یقین بداند که خدای تعالی تواند
که بی سببی او را قوت دهد چنانکه ملائکه را داده است
پس باید که ازین تنگ نیاید بلکه شکر بسیار گوید که آنچه
اصل و مقصود است او را روزی گردد و گرانی و زحمت و تعلق
واسطه از میان رونده دور گرد پس نیکو تامل کن درین که اصلی بزرگ
است سوال شاید که گوئی در کار توکل سخن بسیار گفتی بر خلاف
شرط این کتاب جواب بدانکه آنچه من در توکل گفته ام هنوز اندک
است از آنکه مهم ترین کارها در عبادت همین توکل است
بلکه مدار کارها دین و دنیا بروست پس هر که راه عبادت
است چاره نیست مر او را از توکل پس باید که چنگ
در وی زند و حق او نگاه دارد و اگر نه هرگز بمقصود و مطلوب

از و علایق عادت و نمود
او را راه قدرت و بکرد ایشان
حال او را مانند حال ملایکه
و بروانست او را از حال بهایم
و عام و کرامت فرمود او را
در جهان کرامتهای چنان

رسید همی جهت والله الموفق ولا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم واما تفویض تامل کن درین دو وصل یکی آنکه
میدانی که اختیار کردن در کار نشاید مگر کسی را که عالم باشد
بکارها از همه جهت ظاهر و باطن در حال و مآل واگرنه عاقبت
کار بیم آن باشد که در فساد و هلاک افتد نبینی اگر دیناری
بدهقانی دهی تا ترا سره کند دران بیم خطرست و زیان
مگر آنکه صرافی را دهی که او دانا بود بسره کردن و همچنین علم
محیط بکارها از جمیع وجوه نیست مگر خدایتعالی را پس هیچکس
مستحق نیست که کاری اختیار کند جز او و بسوی این اشارة
قوله تعالی وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ
ثم قوله تعالی وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ الایة حکایت کرده‌اند
که یکی از صالحان را خدایتعالی گفت بخواه هرچه میخواهی تا داده شوی
گفت یارب تو بهمه چیزها عالمی و من بهمه چیز جاهل چه دانم
که مرا چه باید خواست ولیکن آنچه مرا شاید و باید آن بده
اصل دوم آنکه اگر مردی ترا گوید که تدبیر کارهای تو

بمن خواهم کرد و چنانچه حق آنست قیام خواهم نمود کارهای خود
بمن حواله کن و تو در کاری که ترا مهم است مشغول باش و او
نزدیک تو عالم‌ترین و مشفق‌ترین و راستگوترین و وفادارترین
مردمان باشد نه آنکه قول او اعتبار کنی و این را نعمتی بزرگ
دانی و همه کارها خود بدو حواله کنی و همه وقت شکر او گویی
و اگر برای تو چیزی اختیار کند که آن مخالف نفس تو باشد
از آن تنگ نیایی بلکه گویی که او بمراد من داناتر و هواخواه‌تر است
از من بر من تا اگر در زیر این چیزی حکمتی و ثوابی و نفعی
نبودی [7] اختیار نکردی پس حیف مر ترا که کارها خود بخدای
تعالی که او تدبیر کننده آسمانها و زمینهاست و عالم‌تر است
از همه عالمان و وفادارتر است از همه قادران و رحیم‌تر است از
همه رحمت کنندگان و توانگرتر است از همه توانگران حواله
نمیکنی تا بکمال علم و حسن تدبیر خود برای تو آنچه خیر است و
بهتر است اختیار کند و اگر چیزی باشد که ترا از آن اکراه و
دشوار نماید و تو حکمت آن ندانی باید که در آن راضی باشی

[7] از خیر دو جهانی

که البته در آن خیر و صلاح تو خواهد بود و الله الموفق فاما رضا
بقضا تأمل کن در دو اصل مقنع که بر ایشان مزید نیست اصل
اول آنکه بدانی که در رضا فایده حال و مآل است اما فایده حال
فراغ دل است و کم شدن اندوه بیفایده و چنانکه پیغامبر گفت
صلی الله علیه و سلم گفت مر ابن مسعود را رضی الله عنه که کم
کن اندوه خود را آنچه مقدر کرده شده است بیاید و آنچه
نشده است آن رزق تو نیست نیاید و این کلامی است
نافع و جامع باندک لفظ و بسیاری فایده اما فایده مآل
ثواب خدایتعالی است و رضاء او چنانکه گفت خدایتعالی
رضی الله عنهم و رضوا عنه ای راضی شد خدایتعالی از ایشان
و ایشان راضی شدند از خدایتعالی **اصل دوم**
آنکه بدانی که در سخط غم و اندوه است در حال و بار عقوبت است
در مآل و مشکل آنکه قضا نافذ است که هرگز بغم و سخط تو باز نگردد
پس عاقل کسی است که بر نگزیند غم بیفایده را با بار عقوبت
بر راحت دل و ثواب بهشت و نیز در سخط خطری عظیم است

و بیم کفر و نفاق است مگر آنکه خدایتعالی نگاه دارد پس تأمل کن
درین سخن خدایتعالی را آنکه گفته است فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ
حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا
مما قضیت و یسلموا تسلیما نفی ایمان کرد با سوگند از کسی که او
بقضاء رسول صلی الله علیه و آله و سلم راضی نبود پس چگونه
باشد حال کسی که او بقضاء خدایتعالی راضی نباشد و روایت
کرده اند که خدایتعالی گفت هر که راضی نباشد بقضاء من
و صبر نکند بر بلای من و شکر نکند بر نعمتهای من پس بگوش
بطلبد خدای دیگر جز من گوی که میگوید این راضی نیست
که من پروردگار او باشم از آنکه بقضاء من راضی نیست
پس گو خدای دیگر گیر که بدان راضی باشی این غایة وعید
و تهدید است کسی را که داند و اما صبر بدانکه صبر دارویی است
تلخ و شربتی است مکروه ولیکن مبارک است و کشنده جمله
نفعهاست سوی تو و دفع کننده همه مضرتهاست چون دارو
بدین صفت باشد واجب است مر عاقل را که نفس را اکراه کند

بر ناشایستها میدن آن وصبر کند بر تلخی ان وبگوید که تلخی یکساعت است
و راحت یکساله بلکه بیشتر واما نفعها که در صبرست بدانکه صبر چهارست
صبریست بر طاعت وصبریست از معصیة وصبریست از فضولهای
دنیا وصبریست بر محنتها ومصیبتها چون تلخی صبر درین چهار محل
تحمل کند حاصل شود مر اورا طاعت واستقامت وثواب
بسیار وخیر بیشمار در عاقبت وایمن شود از افتادن در معصیة
واز بلاهای دنیا واز عقوبتهای اخرة ومبتلا نشود بطلب
دنیا ورستگاری یابد از شغل دنیا در حال واز عقوبت
ان در مآل وحبط نشود مزد او بدانچه مبتلا شده است
ومشقت دیده پس انگاه حاصل شود اورا بسبب صبر طاعت
ومنازلهای بزرگ وثواب آن وتقوی وزهد وجزای بزرگ
از خدای تعالی وتفضل ان نداند مگر خدای تعالی واما دفع مضرتها
که در صبرست اول راحت است از مؤنت جزع وفزع در دنیا
پس ازان خلاص است از عقوبت او در عقبی وبدانکه هرکه از
صبر کردن عاجز باشد وجزع کند همه منفعتها ازو فوت شود

وجمله مضرتها بدو لاحق گردد از انکه هرکه بر مشقت طاعت
صبر نکند طاعت نتواند کرد وهرکه بر نگاهداشتن عبادت
صبر نکند بمنزلتی بلند ومقامی شریف نرسد ودرجه استقامت
نیابد وهرکه از معصیة احتراز نکند در معصیة افتد وهرکه بر مصیبت صبر نکند ثواب صبر ونجات نیابد پس اورا دو مصیبت باشد
یکی فوت شدن الچیز دوم فوت شدن اجر وثواب
وگفته اند که مصیبت محروم شدن از ثواب صبر سخت ترست
از مصیبت پس چه فایده باشد در چیزی که برداز تو حاصل
موجود را ونگرداند بر تو ذاهب مفقود را پس کوشش
کن که اگر یکی از تو فوت شود دیگر را فوت نکنی وامیر المومنین
علی رضی الله تعالی عنه مردی را تعزیت کرد وگفت الچه
تقدیر بود شد اگر صبر کنی اجر یابی واگر جزع کنی بزه یابی
فصل پس ازین بشنو حاصل سخن بدانکه بریدن دل
از علایق وچیزها که بان دلبستگی شده باشد وترک
کردن عادات نفس وتوکل کردن بخدای تعالی وترک تدبیر

وهرکه از فضول دنیا صبر نکند باو مشغول شود

[margin note, partly illegible] طاعت او وصیة شود ... بر ...

دور کارها و تفویض کردن بخدا تعالی بر علم او و لکام کردن
نفس را از سخط و جزع و رضا دادن بقضا و بصبر کردن
بر بلاها و مصیبتها علاجی سخت و کاری دشوار و باری
گرانست ولیکن راهی مستقیم و عاقبه ستوده است
چگونه پدر مشفق غنی چون منع کند فرزند عزیز خود را
از خوردن خرما و یا سیبی دران حالت که درد چشم دارد
و تسلیم کند اورا بمعلم درشت و ببرد اورا سوی حجام
تا حجامت کند بیش آلتان این همه از بخل و بدخواهی است نی چگونه
از بخل و بدخواهی باشد که او بیکانکان را میدهد از فرزند
عزیز خود چگونه باز دارد که آن فرزند نور چشم و میوه
دل اوست اگر باد گرم بر او بوزد در انداز د ولیکن چون
صلاح کار او دران دید و دانست که بدین زحمت
اندک بخیر بسیار و نفع عظیم خواهد رسید و چگونه در
طبیبی حاذق نیکوخواه دوست دارنده چون منع
کند مریض را از نوشیدن آبی صاف و او تشنه باشد که میجوشد

[illegible] و بدهد اورا شربت مکروه از هلیله که جرع کند از نفس او
و طبع او او می بینی تو این از دشمنی و بدخواهی بلکه
نیکوخواهی و احسانست از و که او بیقین میداند که در دادن
آب صاف اورا هلاکت است و در منع کردن اورا شفا و
بقاست بس تأمل کن چون خدا تعالی از تو نانی یا درمی
یا خرقه یا آنچه مطلوب تو باشد باز میدارد یقین
بدانکه او مالک است مر هر چه را که خواهی و قادرست
بر رسانیدن آن بتو و حال تو میداند و عاجز و بخیل و بدخواه
نیست و هیچ چیز از و پنهان نیست بلکه او توانگرترین
توانگرانست و قادرترین قادرانست و عالم ترین
عالمانست و سخی ترین سخیانست بس بحقیقت بدان
که باز نداشته است از تو مگر بسبب خیر و صلاح که ترا است
بدان و چون ترا بسختی مبتلا کند یقین بدان که او
از امتحان تو بی نیاز است و عالم است بحال تو و بینا است
بضعف تو و او بر تو مشفق و رحیم است نشنیده که رسول

صلی الله علیه وآله وسلم گفته است که خدای تعالی مشفق و رحیم تر است
بر بندهٔ مؤمن از مادر مشفقه بر فرزند خود چون این بدانستی
پس بدانکه ترا بدین سختی مبتلا نکرده است مگر بسبب صلاحی
که ترا در آنست و تو آنرا نمیدانی و از نیست که انبیا و اولیا
و اصفیا را بلا بیشتر باشد چنانکه رسول صلی الله علیه وآله
وسلم فرمود چون قومی را خدای تعالی دوست گیرد مبتلا
گرداند ایشانرا پس چون ببینی که خدای تعالی دنیا را از تو باز داشت
و ترا بسختیها و بلاها مبتلا گردانیده بدانکه تو نزدیک خدای تعالی
عزتی داری و بدانکه معامله که با دوستان خود کرده است
میخواهد که با تو همان کند و او بیناست بتو و محتاج نیست
سوی این که ترا باز نماید و شنیده قوله تعالی فاصبر لحکم
ربک فانک باعیننا یعنی صبر کن حکم پروردگار خود را که بدرستی
که تو در نظر مایی معترف شو نعمت او که بر تو دارد در خیری
که نگاه دارد بر تو از صلاح کار تو و زیادت کند صلاح و اجر تو
و منزل دهد ترا منزل ابرار و اخیار و الله ولی التوفیق

فصل

فصل بدانکه در جمله چون دانستی بیقین که خدای تعالی
ضامن شده است رزقی را که چاره نیست ترا از و در کار
عبادت و اوقات در است بر چیزی که میخواهد و او بیناست
بجایهاء تو حالاً فحالاً ساعةً فساعةً توکل کن بر ضمان
او که راست است و وعدهٔ او صدق است و از علاقها دست
بدار از آنکه علایق فایده ندهد ترا جز خدای تعالی و رساننده
است خدای تعالی طعام و شراب ترا و اوست که می گوارند طعام
و شراب را و اوست که می رساند بسوی تو قوت و نفع طعام و
دفع کند از تو گرانی و ضرر آن و همه کار بقدرت اوست و همچنین
ترک تدبیرها کن در کارها و حواله کن بمدبر آسمانها و زمینها
و باز دار نفس خود را از هر چیزی که نرسد بدان علم تو و نگاه دار
خود را از گفتن لعل و لو از آنکه نیست در آن مگر شغل دل و تضیع
وقت و شاید که کار تو چنان شود که هرگز بخاطر تو هم نگذشته
باشد پس بگردد همه شغل و فکر و تدبیر تو لغوی بیفایده بلکه
خسرانی که در آن پشیمان گردی و در این معنی یکی از زاهدان گفته است بیت

شعر سبقت مقادیر الاله وحکمه ؛ فارجع فؤادک من لعل و لو

وبگو مر نفس خود را ای نفس نرسد ما را مگر آنچه نبشته است
برای ما و اوست یاری ده ما و اوست کافی مرا که نیکو وکیل
است از آنکه اوست قادر که قدرت او را نهایة نیست
و اوست حکیم و رحیم که حکمت و رحمت او را غایة نیست پس کسی که
بدین صفاة است توکل کن برو و بسپار همه کارها خود سوی او
پس بر تو باد بتوکل و تفویض و همچنین راضی باش بدانچه خدای تعالی
قضا کرده است مر ترا که اوست داننده تر و نیکوخواه تر و اگر علم تو
بکیفیة و سرّ آن نرسد پس بگو مر نفس خود را ای نفس آنچه مقدر است
لامحاله شدنیست و فایده نیست در غم و سخط در آنچه خدای تعالی کرده
که ای نفس نگفته که رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا
پس چگونه راضی نگردی بقضاء او که قضاء او از شأن ربوبیة است
پس بر تو باد برضا، و همچنین چون مصیبتی و بلاهی بتو رسد پس نگاه دار
نفس خود را و ضبط کن دل خود را تا جزع نکند و از تو شکایت پیدا نگردد
خاصه در صدمة الاولی که البته نفس شتابنده است سوی جزع

و بگو ای نفس بتحقیق افتاد این و هیچ حیله نیست که دفع کنند او را
پس صبر کن که تا بیابی خوشی طویل و ثواب جزیل و یاد کن
صبر کردن اولی العزم بر مصیبتهاء بزرگ از انبیا و اولیا،
و چون تنگ گرداند بر تو دنیا و برسد ترا فقر و فاقه
پس بگو ای نفس اوست داننده تر بحال من و رحیم تر
و کریم تر بمن و اوست که طعام دهد مر سگ را با خست
او و کافر را با عداوت او و من بنده اویم که موقنم
و مقرم بر وحدانیة او و بدان بیقین که حبس نکند از تو دنیا را
و فقر نرساند مگر برای نفع بزرگ و زود است که بکند
خدای تعالی بعد دشواری آسانی پس صبر کن اندک تا
ببینی از عجب لطفهای او و چون بکنی این فکرهای
و مواظبة نمایی برین پس اگر همت داری و اجتهاد کنی
مدتی اندک پس این چهار عوارض بر نفس خود دفع کردی
و از جمله متوکلان و مفوضان و راضیان و صابران
شدی و حاصل شد مر ترا راحت دل و جان در دنیا و

٤ مفوضان

ثواب بزرگ در دنیا و در عقبی و حاصل گشت محبت پروردگار
عالمیان و دوستداری و تراخیر دنیا و آخرة و مستقیم شد مر ترا
طریق عبادت و این عقبه دشوار قطع کردی و بخواهیم
از خدای تعالی تا مدد کند ما را و شما را بحسن توفیق خود
که همه کار بدست قدرت اوست و اوست رحیم ترین
راحمان ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم **عقبه**
پنجم و این عقبه بواعث است و بواعث برانگیزنده را
گویند پس ازین بر تو بادای برادر برفتن در راه عبادت
و عوایق مرتفع شد و عوارض زایل گشت میسر نشود مر ترا
رفتن در راه عبادت مگر بخوف و رجا و نگاه داشتن حق
این هر دو بقدر حد خود اما وجوب خوف بسبب دو چیز است
یکی آنکه خوف ترا از معصیت نگاه دارد که این نفس فرماینده
است بدیها و میل کننده است بفتنها و باز نماند مگر بترسانیدنی
قوی و تهدیدی عظیم و تدبیر در کار او آنست که دایما تازیانه
خوف بزنی قولا و فعلا و فکرا چنانچه از بعضی صالحان

(حاشیه: چون مستقیم شد ترا راه)

روایت کرده اند که نفس او را بمعصیتی خواند او برفت و جامه بکند
و در میان ریگ گرم غلطیدن گرفت و نفس خود را می گفت
بچش که آتش دوزخ گرمتر ازینست ای مردار شب و ای بد
کردار در روز و سبب دوم آنکه تا بطاعت و عبادت
عجب نکنید که هلاک شوی بلکه باید دایما مذمت و عیبش کنی چنانچه
از رسول صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده اند که گفت
اگر بگیرند مرا و عیسی را بدانچه این دو انگشت کسب کرده اند و اشارت
بدو انگشت خود کرد عذابی کنند ما را که هیچ کس را مثل آن
عذاب نکرده اند و از حسن بصری رحمة الله تعالی روایت
کرده اند که گفتی چگونه ایمن باشد از ما کسی از آنکه احتمال
دارد که گناهی کرده باشد و بسبب آن درهای آمرزش برو
بسته شده او و نداند و بی حاجت عمل میکند و زحمت می بیند
و ابن سماک نفس خود را عتاب کردی و گفتی ای نفس سخن
گوئی چون سخن زاهدان و عمل کنی چون عمل منافقان و
بهشت طمع میداری هیهات هیهات بهشت را قومی دیگر اند

و ایشان را عملها نیست جز این عمل که تو میکنی پس این عمل
امتثال این واجبست بر بنده را با نفس خود بگوید و بار بار
تکرار کند تا بطاعت عجب نکند و در معصیت نیفتد و آنجا
بدانکه وجوب او نیز بسبب دو چیز است یکی آنکه تا ترا باعث
شود بر طاعت از آنکه طاعت کردن دشوارتر است و شیطان
از کردن آن مانعست و هوای نفس بضد آن داعی است
و ثواب که برای آن وعده کرده اند از چشم غایب است
و وقت رسیدن بدان ثواب در گمان بنده بعید است چون حال
بدین صفت باشد نفس را برای عبادت کردن جنبشی نباشد
و در آن رغبت نکند مگر بچیزی که برابر آن موانع باشد بلکه
بر آن زیاده بود و آن نیست مگر امید قوی در رحمت خدای
تعالی و ترغیب تمام در حسن ثواب او و شیخ من رحمة الله علیه
گفته است که اندوه از طعام باز دارد و ترس از گناهان باز دارد
و امید بر طاعت کردن تقویت دهد و یاد کردن مرگ از فضول
دنیا زاهد کند و سبب دوم آنکه تا بر تو تحمل کردن سختیها

نفس را

و مشقتها آسان شود و از آنکه هر که بشناسد قدر آن چیز را که میطلبد آسان شود
بر وی هر چیز را که برای او میدهد و هر چیزی که کسی را خویش آید
برای او سختیها تحمل کند و مشقتها که در راه او پیش آید باک ندارد
که هر گه کسی را دوست دارد محنت او تحمل کند بلکه از محنت او لذت
گیرد نه بینی مشتاق شهد را که هیچ التفات از نیش زنبور ندارد
بسبب محبت شیرینی شهد و همچنین مزدور ببالا رفتن و
فرو آمدن از نردبان التفات نمیکند با بار گران در روز
تمام گرما و یا سرما بسبب آن دو درمی که شبانگاه خواهد یافت
و همچنین مزارع ببین چه مشقتها و سختیها و گرما و سرما
تحمل میکند و رنج میکشد بسبب غله که حاصل خواهد شد و همچنین
عابدانی که ایشان اهل جهد و مجاهده اند چون بهشت و انواع
نعیم او از حور و قصور و طعام و شراب و حله و پیرایه آن
و جمیع آنچه خدای تعالی آنجا وعده کرده است یاد کنند آسان
شود بر ایشان جمله زحمتها که در عبادت می بینند و جمله مشقتها که
از فوت شدن لذت دنیا و جمیع مرادهای دنیا بایشان میرسند و دوا کرده اند

که اصحاب سفیان ثوری مر اورا گفتند یا استاد اگر از این خوف
و مجاهده و مشقتها که تحمل میکنی اگر چیزی کمتر کنی هم امید است
که مراد خود بیابی ابی سفیان گفته رحمة الله تعالی چگونه اجتهاد نکنم
شنیده ام که اهل بهشت در منازل خود باشند نوری بدر خشند
که هشت بهشت را روشن کند پندارند که آن نور خدا است
عز و جل و سجده کنند ندا شود که سرها بر دارید آنچه شما گمان می برید
آن نیست این نور دندان کنیزکی است که با شوهر خود بخندیده
است این و امثال این همه ثمره مجاهده است گفتم من چون
مدار کار عبادت بر دو چیز است یکی قیام کردن بطاعة
دوم دور بودن از معصیة و این هر دو نیاید از نفس
فرماینده ببدیها مگر بترسانیدن و امیدوار کردن از انکه
دابه محتاج باشد بکشنده که اورا بکشد و براننده که اورا براند
و چون در راهی تنگ افتی بسا باشد که بزنی اورا بتازیانه
از یکجانب و بنمایی اورا از جانب دیگر جو تا برود و بجهد
از اینجا و خلاص یابد از آن تنگی پس همچنین نفس دابه است

چه عنان وی در بلاها دنیا افتاده است و خوف تازیانه و
راننده اوست و امید چون جمع کننده اوست پس ذکر آتش
و عقاب آن ترسانیدن اوست و ذکر جنت و ثواب
کردن آن امیدوار کردن اوست از اینجا واجب است بر
بنده که طالب عبادت است که نفس خود را از دوزخ بترساند
و به بهشت امیدوار گرداند و اگر نه نفس بد بر عبادت هرگز
موافقة نکند و از نیست که خدا تعالی هر دو را ذکر کرده است
وعد و وعید ترغیب و ترهیب و در هر یکی مبالغه نموده است
تا از ثواب چندان ذکر کرده است که از آن حصر ممکن نیست
و از عقاب چندان ذکر کرده است که بر آن حصر ممکن نیست
پس بر تو باد بلازم گرفتن این دو معنی تا حاصل شود مراد
تو از عبادت و آسان شود بر تو اجتهاد و مجاهده و مشقت
انشاء الله تعالی والله ولی التوفیق سوال اگر گویی که
چیست حقیقت خوف و رجا و چیست حکم این هر دو
جواب بدانکه خوف و رجا نزدیک علما ما از قبیل

خواطر اند و مقدور بنده را مقدمات خوف و رجا است
و در حد خوف گفته اند که خوف لرزه است که در دل بنده حادث
می شود بگمان رسیدن بمکروهی که بدان دردناک گردد
و خشیت همچون خوفست لیکن خشیت مقتضی استعظام و مهابت
است و ضد خوف جراة است ولیکن مقابل کرده شده است
با امن و گفته شود خایف و امن و خوف و امن زیرا که
ایمنی که بر خدایتعالی می رود و در حقیقت جراة است و
مقدمات خوف چهار است یکی یاد کردن گناهان گذشته
و بسیاری خصمان که گذشته اند و فردا هر یکی طلب حق
خود خواهد کرد دوم یاد کردن سختی عقوبة خدایتعالی
که بدان طاقت ندارد سیوم یاد کردن ضعیفی نفس خود را
از تحمل کردن آن چهارم یاد کردن قدرت خدایتعالی
بر تو هر وقت که خواهد و هر چونکه خواهد اما رجا خوش شدن
دل است بمعرفة فضل خدایتعالی و راحت یافتن او بسبب
فراخی رحمت خدایتعالی و این هم از جمله خواطر است که مقدور بنده

نیست و رجا نیست دیگر که آن مقدور بنده است و آن یاد
کردن فضل خدایتعالی و فراخی رحمت اوست و مراد ازین
نیز با آن اول است یعنی خوش شدن دل بمعرفت فضل خدای
تعالی و ضد رجا نومیدیست و آن تصور کردن فوت
رحمت خدایتعالی است و از فضل و کرم او دل قطع کردن
است و این خود معصیة محض است بلکه کفر است و این
رجا فرض است وقتی که بنا شد مر بنده را هیچ راهی
بسوی امتناع کردن از یاس مگر بدو و الا افضل است
بعد از اعتقاد کردن در جمله بفضل خدای تعالی و سعت
رحمة او و مقدمات رجا چهار است اول ذکر نعمتها سابق
که خدایتعالی ترا بغیر استحقاق و شفیع داده است دوم ذکر آنچه
وعده کرده است از ثواب بسیار و کرامت بزرگ سیوم
ذکر بسیاری نعمتها خدایتعالی که بر تو در حال است در دین
و دنیا بغیر استحقاق و بغیر سوال چهارم ذکر فراخی رحمت
خدایتعالی و سابق شدن رحمت او بر غضب او چون مواظبة

که قطره از بحر رحمت او نا چهای
همه اهل عصیان را کافی شوید
و کم نشود

چنانچه حق تعالی فرمود سبقت
رحمتی علی غضبی

کنی درین دو نوع اگر کار ترا خوف و رجا حاصل شود و بالله
الموفق **فصل** بر تو باد ای مرد که قطع کردن
این عقبه با حتیاط تمام از انکه این عقبه است عقبهٔ
باریک و خطرناک بسبب انکه طریق او در میان دو
طریق است که ان هر دو مهلک و مخوف اند یکی طریق
امن دوم طریق نومیدی و طریق خوف و رجاء
طریق عدلست میان این هر دو نوع از انکه اگر بر تو امید
غالب شود بمثابتی که البته خوف نماند در طریق امن
افتی و از مکر خدا تعالی ایمن نشوند مگر زیانکاران و اگر بر
تو خوف غالب شود بمثابتی که البته رجا نماند در طریق
نومیدی افتی و نومید نشوند از رحمت خدا تعالی مگر کافران
و اگر میان خوف و رجا جمع کنی آن طریق عدل و مستقیم
باشد و اینست راه اولیا و اصفیا که حق تعالی صفت
ایشان در کلام خود یاد کرده است **قوله تعالی**
اِنَّهُم کَانُوا یُسَارِعُونَ فِی الخَیرَاتِ وَیَدعُونَنَا رَغَباً وَرَهَباً

د

ذطرد

وَکَانُوا لَنَا خَاشِعِینَ بس ظاهر شد مر ترا درین عقبه سه
طریق طریق امن و طریق نومیدی و طریق خوف
و رجا که میان این هر دو است بس اگر قدمی سوی چب
یا راست میل کنی در هلاکت افتی و با هلاک شدگان هلاک
کنی و دشوار آنست که هر دو طریق مهلک آسانتر ند از
طریق عدل از انکه اگر جانب امن نظر کنی یعنی رحمت خدای
تعالی چندانکه با او اصلا خوف نماند بس تکیه بر خدا تعالی
کنی و ایمن شوی و میکشد ترا سوی امن و خسران و اگر جانب
خوف نظر کنی یعنی سیاست و هیبت خدا تعالی و
غایت مناقشت او با اولیا و اصفیا چندانکه اصلا انجا
امید نماند بس بیکبارگی نومید شوی و میکشد ترا سوی
گمراهی و کفر بس بضرورت محتاجی که بدین که تنها سوی رحمت
نظر نکنی و نیز تنها سوی عذاب و هیبت نظر نکنی بلکه بهر دو
نظر کنی و بگیری چیزی از ان و چیزی ازین و از هر دو راهی
باریک و بمنازی ۷ و دو دلی راه روی و اگر چه این راه باریک

۷ ازین هر دو راهی صح

دشوار است فاما راهی است سالم و طریقتیست جلیل و میکشد
ترا سوی آمرزش و احسان بعده سوی جنان و رضوان
و سوی ملک رحمان نشنیده در شان اهل این راه قوله
تعالی یدعون ربهم خوفا و طمعا این تامل کن
اینجمله را که گفتم و جست و بیدار شو برای این کار که آسان
نیست و بدانکه هرگز نتوانی که این نفس کاهل شوخ را از
معصیة و محبوبات او باز داری و بواسطه او کسب طاعات
کنی مگر بیاد کردن سه اصل بر سبیل دوام یکی یاد کردن
گفتهاء خدایتعالی در ترغیب و ترهیب دوم ذکر افعال
خدایتعالی در گرفتن و عفو کردن سیوم ذکر جزاء خدایتعالی
مر بندگانرا روز قیامت از ثواب و عقاب و تفصیل
هر اصلی ازین سه اصل دراز است و درین باب کتاب
تنبیه الغافلین تصنیف کرده ام ولیکن درین کتاب بکلماتی
موجز درین معنی اشارت کنم اصل اول در اقوال خدای
تعالی تامل کن ای مرد در آنچه در کتاب خود گفته است

از آیات

از آیات ترغیب و ترهیب و خوف و رجا اما الآیات رجا
قوله تعالی لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب
جمیعا ای نومید مشوید از رحمت خدایتعالی که بدرستی خدایتعالی
بیامرزد گناهانرا و قوله تعالی و من یغفر الذنوب الا الله
ای کیست که بیامرزد گناهانرا جز خدایتعالی قوله تعالی غافر
الذنب و قابل التوب ای خدایتعالی آمرزنده است از
گناهان و قبول کننده توبه است و قوله تعالی و هو الذی
یقبل التوبة عن عباده و یعفوا عن السیئات ای اوست
آنخدای که قبول کند توبه را از بندگان و عفو کند از ایشان
بدیها و قوله تعالی کتب ربکم علی نفسه الرحمة ای نبشته است
پروردگار شما بر نفس خود رحمت را قوله تعالی و رحمتی
وسعت کل شیء فساکتبها للذین یتقون ای رحمت
من شامل است همه چیز را زود باشد که رحمت کنم مر
کسانی را که تقوی کرده اند و قوله تعالی ان الله بالناس
لرؤف رحیم ای خدایتعالی بمردمان مهربان و بخشاینده است

وقوله تعالی وکان بالمؤمنین رحیما ای خدایتعالی
رحیم است بمؤمنان پس ایمنت وامثال این از آیات
رجا و اما آیات خوف وسیاست وقوله تعالی افحسبتم
انما خلقناکم عبثا ای می پندارید که شما را برای بازی
آفریده ایم وقوله تعالی ایحسب الانسان ان یترک
سدی ای می پندارد آدمی که یله کرده گذاشته شود
و با ما او را هیچ کار و بار نخواهد بود وقوله تعالی ومن
یعمل سوءا یجز به ای هرکه عمل بد کند جزا داده شود بدان
قوله تعالی وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء
منثورا اگر داینده ایم اما آیاتی که جامع اند میان خوف
ورجا قوله تعالی نبئ عبادی انی انا الغفور الرحیم
ای بیاگاهان بندگان مرا که من آمرزنده ام و بخشنده
و در عقب آن گفت وان عذابی هو العذاب الالیم
و بیاگاهان که عذاب من عذابی دردناک است
تا یکبارگی رجا مستولی نشود قوله تعالی شدید العقاب

وقوله تعالی یا عباد فاتقون
ای بندگان من بترسید از من

ای پیش آمدیم با آنچه ... کرده بودند و ما آنرا
هباء منثورا صح

ای

ای خدایتعالی سخت عقوبت است و در عقب آن گفت
ذی الطول لا اله الا هو اوست خداوند خداوند
فضل تا یکبارگی بر خوف مستولی نشود و عجبتر ازین
آنکه گفت ویحذرکم الله نفسه ای حذر میکناند
خدایتعالی شما را از نفس خود و در عقب آن گفت
والله رؤف بالعباد ای خدایتعالی مهربانست
به بندگان خود و عجبتر از آنکه گفت من خشی الرحمن
بالغیب ای هرکه بترسد از رحمان بغیب ترسیدن را
معلق باسم رحمان کرد نه باسم جبار و قهار و
منتقم و متکبر تا خوف با ذکر رحمت باشد و خوف دل
ترا یکبارگی نه بترساند چنانکه کسی گوید از مادر مهربان
خود بترسی و از پدر مشفق بترسی و از امیر کریم بترسی
و مراد از آیات آنست که بر طریق عدل باشی نه بر طریق
امن و قنوط بگردانند خدایتعالی ما را و شما را از متدبران
ذکر حکیم را اصل دوم در افعال خدایتعالی

چنانکه یا ایها الانسان
ما غرک بربک الکریم
پس اسم کریم را بسبب رجا
ذکر کرد و قهار نگفت تا دل
ترا یکبارگی نه ترساند صح

و ... [illegible] ... ابلیس هشتاد و هزار سال عبادت
کرد تا بر او بیان گفته اند که بروی زمین جایی نیست ... [illegible]
انگشت نگذاشت که نه انجا سجده کرد پس یک فرمان خدایتعالی
ترک گرفت از در خود براند و عبادت هشتاد هزار سال
بر روی او باز زد و تا روز قیامت لعنتش کرد و عذاب
مؤبد برای او مهیا کرد تا روایت کرده اند که رسول صلی الله
علیه و سلم جبرئیل علیه السلام را دید که دست معلق به پرده
کعبه و میگفت الهی نام مرا متغیر مکن و جسم مرا مبدل مگردان
پس آدم علیه السلام را که بیافرید او را بدست قدرة خود ملایکه را
سجده کنانیدند و در جوار خود فرود آورد بسبب گستاخی گرد یک خوردنی
بخورد که دران اجازت نبود ندا کردند که در همسایگی من
نباشد انکه بفرمانی من کند و بفرمود ملایکه را تا از
آسمانی با سمانی بیرون میکردند او را بخواری تا انکه بر زمین
انداختند و قبول نکرد توبه او تا سیصد سال بگریست و بود
او را از خواری و بلا و رنج انچه بود و فرزندان او تا ابد باقی

وخلعت خلافت در روی پوشانیدند و جمیع

دولت

در عذاب

در ان رنج

و تو ... [illegible] ... اند که بن شیخ المرسلین نوح صلوات الله تعالی علیه
... [illegible] تحمل کرد در کار او ... از مشقت انچه تحمل کرد و بگفت یک تک
کلمه بغیر وجه نداهتش کرد که مخواه از من چیزی که نمیدانی
من ترا پند میکنم که از جمله جاهلان مباش تا روایت کرده اند
که چهل سال از شرم آن سوی آسمان نظر نکرد پس ابراهیم خلیل صلوة
الله تعالی علیه را که نبود از وی مگر یک لغزیدنی چندان
تضرع کرد و چندان بترسید و بنالید و گفت والذی اطمع
ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین تا روایت کرده اند که
از ترس چندان گریستن گرفت پس خدایتعالی جبرئیل علیه السلام را
بر وی فرستاد و گفت ای ابراهیم هرگز دیده که دوست مر
دوست خود را عذاب کند باتش ابراهیم گفت ای جبرئیل
چون گناه خود را یاد میکنم دوستی فراموش میشود پس موسی
بن عمران صلوات الله تعالی علیه که نبود از وی مگر مشت زدنی از
غضب چندان بترسید و استغفار کرد و گفت وقال رب انی
ظلمت نفسی فاغفر لی پس هم در زبان او بلعم باعورا حال

چنان بود که نظر کردی عرش را دیدی میل سوی دنیا و اهل او
کرد و ترک حرمت ولی از اولیاء خدای تعالی کرد پس معرفت خدا
ازو سلب کرد همچون سگ رانده گردانید و در دریای هلاکت
و گمراهی انداخت تا ابد از عالمی شنیده ام که حکایت کرد
اول کار بلعم باعور چنان بود که در مجلس او دوازده هزار دوات
ازو علم می نوشتند چون خدای تعالی او را براند اول کتابی که تصنیف
کرد آن بود که عالم را صانع نیست نعوذ بالله منها من سخطه
پس بنگر و ببین که دوستی دنیا و شومی آن عالمان بکجه میکشد
پس بیدار شو کار بزرگست و عمر اندک و در عمل تقصیر و ناقد بصیر پس
داود علیه السلام که خلیفه او بود بر روی زمین یک گناه بکرد
بران چندان بگریست که از آب چشم او گیاه برست و چون
گفت الهی بر گریه و زاری من رحمت نکنی جواب شنید که ای داود
گناه را فراموش کردی و گریه را یاد میکنی تا چهل روز گریه و قبول
نکرد و بعضی گفته اند تا چهل سال پس یونس علیه السلام یک غضب
بکرد در غیر محل او را حبس کرد در شکم ماهی در قعر دریا تا چهل

بودهم ستعمان راکه

توبه نسخه

تا چهل روز و در آنجا میگفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت
من الظالمین و ملایکه آواز او بشنیدند گفتند یا رب صوتی
معروف از موضع مجهول می شنویم خدای تعالی گفت این
صوت بنده منست یونس که او را حبس کرده ام در شکم ماهی
ملایکه شفاعت کردند و با این همه نامش بگردانید و ذو النون نام
بخواند و نیز فرمود فلولا انه کان من المسبحین للبث فی بطنه
الی یوم یبعثون پس یاد کرد منت و نعمت خود و فرمود لولا ان تدارکه
نعمة من ربه لنبذ بالعراء و هو مذموم پس نظر کن سوی این
سیاستها ای مسکین و همچنین می آید این ماجرا تا بسید
المرسلین صلی الله تعالی علیه و سلم که عزیزترین و کرمترین
همه خلق او بود مر او را گفت فاستقم کما امرت و من تاب
معک و لا تطغوا انه بما تعملون بصیر الی بالیت چنانچه فرموده
شده و هر که با تست و بفرمانی نکنید که خدای تعالی بدانچه میکنید
بیناست تا آنکه رسول گفت صلی الله علیه و آله و سلم که سوره
هود مرا پیر کرد و چندان قیام کردی که پایها مبارک بیاماسیدی

کفتند یا رسول الله صلوات الله علیک خدای تعالی کناهان کذشته
و آینده ترا بیامرزیده است این چندین مشقت و رنج نهادن
چیست کفت اکر همچنین نکنم پس بنده شکر کننده نباشم
و بود صلی الله تعالی علیه وآله وسلم که نماز کذاردی در شب و بکریستی
و بسیار بودی اللهم انی اعوذ بک بعفوک من عقابک و
اعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت
علی نفسک پس صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که ایشان در بهترین قرون
و بهترین امت بودند وقتی مزاحی میان خود میکردند این آیه
فرو آمد الم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله
ای نیامد مر کسانی را که کرویده اند وقت آنکه بترسند دلهای ایشان
از خدای تعالی و با آنکه بهترین قرنها قرن رسول بود صلی
الله علیه واله وسلم و این امت بهترین امتانست در حرم چندین
حدها و سیاستها بر ایشان بنهاد تا که یونس بن عبید کفتی
ایمن مشو از کسی که از برای پنج درم دست تو بریدن فرموده
است شاید که فردا حکم عذاب او نیز همچنین باشد میخواهم

ای خدای تعالی که کریم و رحیم است که معامله میکند با بمحض کرم خود
که اوست رحیمترین رحیمان دایما از جانب رجا باید کرد از
فراخی رحمت خدای تعالی هرچه کویست که غایت و نهایت ان نتواند
شناخت یا وصف او توان کرد چه وصف رحمة خدا تعالی
است که کفر صد ساله با یمان یکساعت ببخشد قوله تعالی
قل للذین کفروا ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف و نه بینی
که سحره فرعون برای آن آمدند تا با او حرب کنند و بدشمنی
او سوکند خوردند نبود از ایشان مکر یک سخن که بصدق دل
کفتند امنا برب العالمین چکونه قبول کرد ایشانرا و ببخشید
ایشانرا جمیع کناهان کذشته و ایشانرا سر همه شهیدان
کردانید در بهشت این بود معامله او با کسی که یکساعت اورا
شناخت و یکی کفت بعد از کفر و ضلال چندین ساله پس چکونه
باشد معامله او با کسی که همه عمر در توحید او کذرانیده است
و نه بینی که اصحاب کهف سالها بر کفر بودند چون کفتند ربنا
رب السموات و الارض و پناه آوردند سوی او چکونه قبول کرد

توانی

و عزت و بزرکی داد ایشان را و فرمود و نقلبهم ذات الیمین و ذات الشمال
و جکونه حرمت و مهابت نهاد تا کفت مر بهترین خلق را لو اطلعت
علیهم لولیت منهم فرارا و لملئت منهم رعبا اکر مطلع شوی
بر ایشان هر آینه روی بکردانی از ایشان برای فرار کردن
و پر شوی از ترس ایشان بلکه جکونه بکرم کرد سکی را که با ایشان
متابع بود تا آنکه ذکر کرد او را در کتاب عزیز خود بار بار پس
بکردانید آن سک را با ایشان در دنیا در پرده و در آرد
با ایشان در آخرت در بهشت با اکرام اینست فضل و کرم او
با سکی که کامی جند برفت با قومی که او را شناخته بودند پس
جکونه باشد فضل او با بنده که هفتاد سال خدمت او کرد
اکر هفتاد هزار سال بر بندکی عبادت او کند نشنیده که جکونه عتاب
کرد ابراهیم خلیل را صلوات الله علی نبینا و علیه السلام بسبب دعا
کردن بر کنهکاران بهلاک و جکونه عتاب کرد موسی را علیه السلام
در کار قارون و کفت قارون ترا فریاد کرد فریادش نرسیدی
بعزت خویش اکر از من فریاد رسی خواستی یکبار میرسیدی که جکونه

بر سیدیم
و یاری میدادم و عفو میکردم خطاء او و جکونه عتاب کرد یونس را
علیه السلام در کار قوم او و کفت اندوهکین میشوی بر درخت
کدو که در یکساعت بش برویانیدم و در یکساعت خشک کردم
و اندوهکین نمیشوی بر صد هزار کس یا زیادت پس جکونه عتاب
کرد ابراهیم خلیل را علیه السلام سید المرسلین را صلی الله
علیه و آله و سلم جنانجه روایت کرده اند از باب بنی شیبه در
مسجد حرام درآمده قومی را دید که میخندیدند کفت جرا میخندید
که درین خبر نمی بینم جون نزدیک حجر اسود رسید یکبارکی
پس سوی ایشان بازکشت و کفت جبرئیل آمد و مرا کفت که
خدای تعالی میکوید ای محمد بندکان مرا از رحمت من نومید مکن
بیاکاهان بندکان مرا که من عفوم و رحیمم و در خبر مشهور است
از رسول صلی الله تعالی علیه و آله و سلم که کفت خدای تعالی را صد
جزو رحمت است یکی از آن میان آدمیان و پریان و
بهایم قسمت کرده اند و نود و نه جزو برای رحمت کردن
در روز قیامت ذخیره کرده است تا بدانکه جون خدای

تعالی از یک رحمة ترا این معرفت خود [...] و از جملة
امت مرحوم گردانیده و مذهب سنت و جماعة و نعمتهای
ظاهر و باطن داده پس امید است از فضل عظیم او که آنرا
تمام کند و ازان نبود و نه جزو رحمت که ذخیره کرده است
نصیبی کامل ارزانی دارد و میخواهم از خدا تعالی که ضایع نگرداند
کردار ما را بفضل بزرگ خود که بدرستی اوست سید کریم
جواد رحیم **اصل سیوم** در ذکر وعد و وعید که در
قیامت کرده است یاد کن درین چهار حالت را مرگ و
گور و قیامت و بهشت و دوزخ و آنچه در هر مقامی است
از نعمتها و خطرها مطیعان را و عاصیان را و مقصران را
و مجتهدان را اما مرگ یاد کن در دو حال دو مرد یکی آنکه ابن شبرمه
روایة کرده است و گفته که با شعبی بر مردی رنجور برای
پرسیدن در رفتیم و او در سکرات موت بود بنزدیک
او مردی بود که تلقین کلمه شهادت میکرد و شعبی آن مرد را
گفت نرم تر گوی مریض گفت اگر مرا تلقین کنند یا نکند

من [...] شعبی گفت حمد مر خدایرا که یاری کرد مرا
نجات داد دوم حکایت شاگرد فضیل عیاض گفته اند که
اورا شاگردی بود در وقت سکرات موت بر وا مد و نزدیک سر او
بنشست و سوره یس خواندن گرفت شاگرد گفت ای استاد
مخوان این سوره را فضیل ساکت شد پس تلقین کلمه شهادت
کرد گفت نخواهم گفتن که من ازو بیزارم و هم برین بمرد فضیل در
خانه رفت و چهل روز گریست پس اورا در خواب دید
که سوی دوزخ می بردند گفت بچه چیز خدا تعالی معرفت
خویش را از تو سلب کرد و تو عالم ترین همه شاگردان من
بودی گفت بشومی سه چیز یکی غمازی دوم حسد سیوم مرا
علتی بود و طبیب مرا گفت اگر هر سال خمری یکقدح بخوری
این علة زایل شود و من هر سال یکقدح خمر میخوردم پناه
میجویم بخدای از سخط او که طاقت نیست ما را بدان پس
ازین یاد کن حال دو مرد دیگر را یکی آنکه عبد الله مبارک
حکایت کرد که مردی بود در وقت سکرات روی سوی آسمان کرد

یعنی بچه تو را گفتی بر
یاران خلاف آن میگفتم

وبخشید و گفت لمثل هذا فلیعمل العاملون ای برای مثل
اینچنین باید عاملان عمل کنند دوم آنکه روایت کرده اند از مالک
دینار رحمة الله تعالی علیه که گفت بر همسایه خود وقت سکرات
موت در رفتم مرا گفت ای مالک دو کوه آتش می بینم پیش
خود و مرا جبر میکنند برای بر آمدن برین کوهها از اهل او پرسیدم
که حال او چه بود گفتند دو پیمانه داشت یکی بستدی و یکی
دادی هر دو را بخواستم یکی بر دیگری زدم و بشکستم
پس مرا او را پرسیدم گفت زیاده در زیاده است و اما
یاد کرد در احوال دو مرد یکی آنکه صالحی
گفته است که سفیان ثوری را بعد از مرگ در خواب دیدم
گفتم چیست حال تو یا ابا سعید روی از من بگردانید و گفت
این وقت کنیت نیست گفتم چیست حال تو ای سفیان گفت
پروردگار خود را معاینه دیدم مرا گفت گوارا باد مر ترا رضاء
من یا ابا سعید در شبهای تاریک بچشم گریان با شتیاق
تمام قیام کردی پس مر تراست این ساعت اختیار کن

بر قصری که خواهی و زیارت کن مرا که من از تو دور نیستم
دوم آنکه بزرگی حکایت کرده است که مردی را در خواب دیدم
گونه روی او گشته و هر دو دست او با گردن بسته گفتم
خدا تعالی با تو چه کرد گفت روزگاری که من در آن بازی
میکردم گذشت این روزگاری است که با ما بازی میکنند
و حال دو مرد دیگر یکی آنکه صالحی روایت کرده است که مرا
پسری بود شهید شد در شبی که عمر عبد العزیز فوت شد
او را در خواب دیدم گفتم ای پسر نه تو مرده بودی گفت
نی شهید شده بودم تا نزدیک خدا تعالی زنده ام و رزق
داده می شوم پس گفتم چیست که چندین وقت ترا ندیدم
اکنون چون آمدی گفت در میان اهل آسمان ندا کردند که
جمله اولیاء و اصفیاء و صدیقان و شهیدان در نماز جنازه
عمر عبد العزیز حاضر شوید پس آمدم و نماز جنازه بگذاردم
پس از آنجا آمدم تا شما را سلام گویم ابا دوم آنکه هشام
بن حسان گفته است که پسری جوان مرا بمرد در خوابش

دیدم پیر شده کفتم ای پسر حیث این پیری کفت جون فلان بر من رسید دوزخ برسیدن او بانکی کرد که هیچ کس از ما جوان نماند همه پیر شدیم پناه هم بخدا تعالی که رحمن و رحیم است از عذاب دردناک او اما قیامت تامل کن دران بعد قول خدای عز و جل یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ اِلَى الرَّحْمٰنِ وَفْدًا وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ اِلَى جَهَنَّمَ وِرْدًا ای روز قیامت حشر کنیم متقیانرا بسوی خویش کروه کروه و برانیم کناهکارانرا سوی دوزخ تشنه پس یکی باشد که جون بیرون اید از کور خود براقی بیند بر سر کور خود و تاجی و حله پس بپوشد و سوار شود و سوی بهشت در آید از عزتش نکذارند که بپای خود در بهشت رود و دیکری از کور بیرون اید بیند بر سر کور خود تا زیانه عذاب و عقوبتهای حاضر شده ان بدبخت را نکذارند که بپای خود در دوزخ رود ملایکه بکشندش بر روی سوی دوزخ و از عالمی شنیده ام که روایة کرد از رسول صلی الله علیه و سلم

کره کفت

کیا او کفت جون روز قیامت شود قومی از کورها بیرون ایند و ایشانرا بخواران باشند با پرها و بران سوار شوند و در عرصات قیامت بپرند و بر دیوار بهشت فرود آیند جون ملایکه ایشانرا ببینند مر یکدیکررا کویند که ایشان کیانند کویند ما نمیدانیم شاید که از امت محمد باشند صلی الله تعالی علیه و سلم پس بعضی از ملایکه بیایند ایشانرا پرسند شما کیانید و از امت کیستید ایشان کویند که ما از امت محمد ایم صلی الله تعالی علیه و سلم ملایکه کویند حساب کرده شدید کویند نی ملایکه کویند عملهای شما وزن کردند کویند نی کویند نامهها خواندید کویند نی ملایکه کویند باز کردید که این همه شمارا در پیش است کویند جیزی شما مارا داده اید تا بدان حساب کرده شویم منادی ندا کند که راست کفتند بندکان مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ و نشنیده قوله تعالی اَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ اَمْ مَنْ يَاْتِي اٰمِنًا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ای او پس کسی که در اتش بهتر است یا کسی که بیاید ایمن در روز قیامت

ایشان صح

نیز بزرگتر مردی است که می بیند باین احوال و با هوال و زلزلها
و واقعها را و او ایمن باشد و بیم در دل او و فزعی در
نباشد در دل او و نقلی میخواهم از خدا ایتعالی تا بگرداند
ما را و شما را از جماعت این سعیدان و دشوار نیست این
بر خدا ایتعالی و اما بهشت و دوزخ تامل کن درین هر دو آیت
از خدا ایتعالی یکی آنکه گفت وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا
اِنَّ هٰذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا ای
بنوشانند مر ایشانرا پروردگار ایشان شرابی پاک و گوید
اینست جزا سعی شما دوم آنکه حکایت کرد از طایفه
دوزخیان و گفت که گویند رَبَّنَا اَخْرِجْنَا مِنْهَا فَاِنْ عُدْنَا
فَاِنَّا ظَالِمُونَ قَالَ اخْسَئُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ ای طایفه از
اهل دوزخ گویند ای پروردگار ما بیرون آر ما را ازینجا اگر
باز گردیم ظالم باشیم خدا ایتعالی گوید ... باشید و سخن
نگویید با من روایت کرده اند چون خدای تعالی این بگوید
همه سگ گردند و در دوزخ بانگ کنند خدا ایتعالی همه را ازین
... شد

زنده بگرم خود لکا ه دارد که مصیبتی سخت عظیم است چنانکه
یحیی ... رحمة الله گفته است ندانم کدام مصیبت
ازین هر دو قوی تر است فوت شدن نعمت بهشت یا در رفتن
در دوزخ که از بهشت صبر کردن مشکلتر است و بر آتش صبر کردن
دشوار اما بهمه حال فوت شدن نعمت آسان تر است از
تحمل کردن عذاب در دوزخ که مصیبتی بزرگ است و بزرگتر
ازان خلود است از آنکه اگر وقتی منقطع شدنی بودی هم
کار آسان تر بودی ولیکن دشوار در ابدی آخر است پس کدام
دل تحمل تواند کرد آنرا و کدام نفس صبر تواند کرد بران و ازین است
که عیسی علیه السلام گفت که ذکر خلود دلها خائفانرا می برد
و با حسن بصری رحمة الله علیه گفتند که آخرین کسی که او را
هزار سال عذاب کرده باشند که نام او هناد است و او را
هزار سال عذاب کرده باشند بعد از هزار سال فریاد کند و
گوید یا حنان یا منان پس حسن بصری گریست و گفت کاشکی
که من هناد بودمی ازین سخن عجب کردند گفت چه عجب میکنید

زانکه وقتی بیرون خواهند آورد گفتم من گویی که بازگشت همه
کارها بدین یک اصل شد و آن نکته است که پشتها را
می شکند و رویها را زرد میکند و دلها را پاره میکند و
جگرها را می گدازد و چشمها را می گریاند و آن خوف
سلب معرفة است پس اینست غایة و نهایة خوف خایفان
و برین گریسته اند چشمهای گریندگان و یکی ازین طایفه
گفته است که غمها سه قسم است غم طاعت که قبول کنند
یا نکنند و غم معصیة که آمرزد یا نه آمرزد و غم معرفت که سلب کنند
یا نکنند و گفته اند مخلصان که غم یکی بیش نیست و آن غم سلب
معرفة است و هر غمی که جز این غم است سهل است ازانکه
منقضی شدنی ست روایة کرده اند که یوسف اسباط گفت
رحمة الله علیه که بر سفیان ثوری رفتم دیدم که همه شب می
گریست گفتم این همه گریه تو بسبب گناهانست گیاهی از
زمین برداشت و گفت آمرزیدن همه گناهها بر خدای آسان تر
و اندکتر ازینست و لیکن ازان می ترسم نباید که معرفة خود

بچرا می گریی

ازین

از من سلب کنند می خواهیم از پروردگار خود که مبتلا نگرداند ما را بآن
مصیبة و تمام گرداند بر ما فضل خود و نعمت معرفت خود و بمیراند
ما را بر دین اسلام که اوست رحیم ترین رحیمان **سوال** اگر گویی
میان این دو طریق کدام را اختیار کنم طریق خوف یا طریق
رجا **جواب** گوییم ترا که طریقی که مرکب از هر دو نیکوست
که هم تازیانه باید و هم علف که ازین هر دو چاره نیست
ازانکه گفته اند هرکه بروی رجا غالب شود از جمله مرجیان و
غروریان گردد و هرکه بروی خوف غالب شود از جمله محرومان
گردد و مرد آنست که میان هر دو جمع کند ازانکه در حقیقت
رجا حقیقی جدا نباشد از خوف حقیقی و خوف حقیقی جدا نباشد
از رجا حقیقی و ازبرای این گفته اند که رجا همه مر اهل خوف راست
مگر امن و خوف همه مر اهل رجا راست مگر یاس **سوال**
اگر گویی در هیچ حالی یکی ازین دو راجح و فاضلتر باشد یا نی
جواب بدانکه چون بنده صحیح و قوی باشد خوف
اولیتر و چون مریض و ضعیف شود و خاصه وقت سکرات

رجا اولیتر است چنین شنیده ام از عالمان گفتم من این ازان است
که خدای تعالی گفته است که من نزدیک شکسته دلانم چه دلهای
که از خوف و هیبت من شکسته اند پس در وقت مرگ و
سکرات رجا اولیتر از آنکه دل او درین وقت شکسته است
بسبب گناهانی که در حالت صحت کرده است و از برای این گفته شود
مر ایشان را الا تخافوا و لا تحزنوا ای نترسید و اندوهگین نشوید .
سؤال اگر گویی که نه در گمان نیک بردن بخدای تعالی حذر کردن است
اخبار بسیار وارد است جواب بدانکه یکی از گمان نیک
بردن حذر کردنست از معصیت خدای تعالی و ترسیدن از عقاب
او و جهد کردن در خدمت او و بدانکه اینجا اصلی است بزرگ
و نکته ایست باریک که بیشتر مردمان در آن غلط کنند و آن فرق
کردنست میان رجا و آرزو بردن که رجا با اصل باشد و آرزو بردن
بی اصل مثال او آنکه هر که زراعت کند و مشقت بیند پس بگوید
امید میدارم که ازین زراعت صد پیمانه حاصل شود این آرزو
رجا است و دیگری هیچ زراعت نکند و همه وقت بخسبد تمام

سال غافل بود چون وقت درو در آید بگوید امید میدارم که مرا صد
پیمانه حاصل شود گویندش ای احمق از کجا که هیچ نکاشتهٔ
و این رجا آرزوست بی اصل و بی فایده همچنین بنده چون جهد کند
در عبادت خدای تعالی و از معصیت باز ماند و بگوید امید دارم
که این اندک را خدای تعالی قبول گرداند و این تقصیر را تمام کند
و ثواب عظیم دهد و گناهان من عفو کند و گمان نیکو برد این
آرزو رجا باشد اما چون غافل ماند و ترک طاعت گیرد و بر معصیت
ارتکاب کند و از خشم و عذاب خدای تعالی باک ندارد و
بر رضا و وعده و وعید او التفات نکند پس بگوید امید دارم
از خدای تعالی بهشت و نجات از دوزخ این آرزو بردن باشد
که در آن هیچ حاصلی نیست و از آن رجا و حسن الظن نام کرده است
و این همه خطا و ضلالة است گفتم من الخبر موید این اصل
است که روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه وسلم که گفت
عاقل کسی است که با نفس خود حساب کند و برای مرگ عمل
نیک کند و احمق کسی است که پیروی نفس کند و از خدای تعالی

طمع مغفرت دارند و در معنی حسن بصری رحمة الله تعالی گفته است
که قومی را آرزو بردن مغفرت از عمل مشغول کرده اند تا از دنیا بیرون
رفتند و ایشان را یک حسنه نبود گفتند ما ظن نیکو داریم بر خدا تعالی
دروغ گفتند ایشان را اگر ظن نیک بودی بعمل مشغول شدندی
پس این آیه را بخواند **قوله تعالی** وذلکم ظنکم الذی ظننتم
بربکم اردیکم فاصبحتم من الخاسرین جعفر ضبعی میگوید که ابو میسره
عابد را دیدم پهلوهایش بیرون آمده از غایت مجاهده گفتم چرا
چرا چندین مجاهده میکنی که رحمت خدای تعالی فراخست در خشم
شد و گفت دیدی از من چیزی که آن دلیل بر نومیدی میکند
نشنیده که خدا تعالی میگوید ان رحمة الله قریب من المحسنین
ای رحمت خدا تعالی نزدیک نیکوکارانست جعفر میگوید این
سخن او مرا بگریانید پس چون بودند همه رسل و ابدال و اولیا را
با این همه مجاهده که میکردند در طاعت و نگاه میداشتند خود را
از معصیة پس چه چیز میگویی در حق ایشان مگر نبود ایشان را
حسن ظن بخدا تعالی بلکه همه ایشان عارف بودند بسعت

یعنی گمان شما که به پروردگار خود برده بودید در دنیا شما را هلاک کرد پس گشتید شما از زیانکاران ص

پس امید رحمت بعد از نیکوکاری باید داشت که آن رجاست ص

رحمة خدا تعالی را و نیکوترین گمان داشتند بخود او و از تو و لیکن
دانستند که این بغیر اجتهاد آرزو و غرور است نیکو فهم کن این نکته را
و از خواب غفلت بیدار شو والله الموفق **فصل** حاصل جمله
کار آنکه چون فراخی رحمت خدا تعالی را که سبقت کرده است رحمة او
بر غضب او را و در گرفته است رحمت او هر چیز را یاد کردی پس از آن اگه تو
از جمله این امت مرحومی یاد آوردی پس از آن غایة فضل و کمال جود او
ذکر کردی و عنوان کتاب او که سوی تو نبشته است بسم الله الرحمن الرحیم
دیدی پس بسیاری نعمتهای او که ترا داده است در ظاهر و باطن بی
شفیعی و استحقاقی دیدی و از جانب دیگر کمال جلال او و عظمة و هیبة او
دیدی پس سختی غضب او که آسمانها و زمینها طاقت آن ندارد دیدی
پس غایة جهل و غفلة و بسیاری گناهان خود دیدی پس خطر معامله در عملها
دیدی پس احاطه علم و بصر او بعیان و غیب پس نیکو وعدهای او و ثواب
که وهم و خیال بآن نرسد شنیدی پس سختی وعید او و عقاب الیم او
که طاقه ندارند دلها از شنیدن آن را شنیدی و گاهی نظر کردی
بسوی رحمت و رافت او و گاهی معاینه کردی و دیدی سوی نفس خود

وجفاها وخیانتها او پس این همه ترا از خوف ورجا اوردند و راه علم را
سلوک کردی واز هر دو جانب مهلک ایمن شدی و با گمراه شدگان
گمراه نشدی و با هلاک شوندگان هلاک نگشتی و شراب ممزوج
شیرین خوردی واز برودت رجا صرف خلاص یافتی واز حرارت
خوف صرف خلاص یافتی و بمقصود رسیدی واز علتین سالم گشتی
ونفس خود را یافتی حبت شده مر طاعت را وگذارنده در مدت
شب و روز را بی فتوری و غفلتی واز معاصی یکبار خلاص یافتی
واز جمله اصفیا واتقیا و عباد و خواص شدی واین عقبهٔ
با خطر را پس گذاشتی باذن الله تعالی وحسن توفیقه پس چنین
باشد مر ترا از حلاوت وصفوت در دنیا واز زاد و ذخیرهای
بزرگ واجرهای کریم در آخرة ومیخواهم از حق سبحانه وتعالی
که توفیق دهد ما را و شما را که اوست رحیم ترین رحمان ولا حول ولا
قوة الا بالله العلی العظیم **عقبهٔ ششم** وان عقبهٔ
قوادح است وقوادح عیب کننده را گویند پس بر تو باد ای برادر
نگاه داشتن عمل خود از چیزی که مبطل ومفسد اوست وگفتیم

که ان

که ان دو چیز است یکی ریا دوم عجب اما ریا باید انکه اجتناب از ریا
واجب است بسبب دو چیز یکی انکه چون در عبادت ریا کنی
قبول افتد و بران ثواب یابی واگرنه بر تو رد کنند واز جمیع ثواب
یا از بعضی محروم مانی چنانکه روایة کرده اند از رسول صلی الله تعالی
علیه وسلم که گفت از حضرت خدای تعالی که من توانگرترین
توانگرانم از شرکت هر که عملی کند و دران کسی را جز من شریک
کند نصیبی نیست مرا او را از من که من قبول نکنم مگر انچه خالص باشد
برای من وگفته اند که خدای تعالی روز قیامت مر بنده را گوید
چون التماس ثواب کند از عملهای خود نه در مجلسهای ترا جای
بلند نشاندند که در دنیا ترا مهتری دادند نه که چیزها را ب
تو ارزان فروختند وسبب دوم که موجب اجتناب است از ریا

آنست که در ریا خطر و ضررست

در اکثر نسخها منهاج العابدین نیست شاید که مصنف را رحمه الله
تعالی سهو شده باشد والله اعلم گفتم من که در ریا دو فضیحة
است و دو مصیبة یکی فضیحت سر است وان ملامت است
پیش ملائکه چنانکه روایة کرده اند که ملائکه عمل بنده را بالا برند

که خدای تعالی گوید که ببرید در سجین لعنه اند که مقصود او از این
عمل من نبوده است پس فضیحت شود دوم فضیحت در علانیه و نهان
در روز قیامت است پیش همه خلایق چنانکه روایت کرده اند
از رسول صلی الله علیه وآله وسلم که مرائی را در روز قیامت چهار
نام خوانند ای کافر ای فاجر ای مکار ای زیان کار سعی تو
باطل شد و اجر تو بباد رفت و رنج تو ضایع شد امروز ترا
نصیبی نیست بطلب اجر از کسی که عمل برای او کردی و روایت
کرده اند که روز قیامت منادی ندا کند چنانکه همه خلق
بشنوند کجا اند آنانکه مردمان را می پرستیدند بخیزند
اجرهای خود از ایشان بگیرند که من قبول نکنم عملی را که با او چیزی
آمیخته باشد و اما دوم مصیبت یکی آنست که بهشت فوت شود
چنانکه رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفته است که بهشت بسخن
گوید که من حرامم بر بخیل و مرائی و این حدیث را دو معنی است
یکی آنکه مراد از بخیل آن باشد که در گفتن کلمه لا اله الا الله محمد
رسول الله بخیلی کرده باشد و مراد از مرائی آن باشد که با یمان

و توحید ریا کرده باشد و این قول ضعیف است معنی دوم آنکه
نفس خود را از بخل و ریا پاک نکرده باشد پس چنین کسی را خطر
زوال ایمانش باشد پس او را بهشت فوت شود مصیبت دوم
دخول دوزخ است از آنکه ابوهریره رضی الله عنه روایت کرد
از رسول صلی الله علیه وآله وسلم که گفت روز قیامت مردی را
بیارند که قرآن خوانده است و مردی را که در راه خدای تعالی
کشته شده باشد و مردی را که مال بسیار داشت پس خدای
تعالی بگوید مر خواننده قرآن را نه ترا آموختم آنچه بر رسول خود
فرو فرستادم گوید بلی یا رب خدای تعالی [گوید چه کردی] در آنچه دانستی
گوید یا رب شب و روز خوانده ام [برای الله تعالی] خدای تعالی گوید دروغ میگویی
ملایکه گویند دروغ میگویی فرمان شود بلکه مقصود تو آن بود
که بگویند که فلان حافظ و خوشخوان و قاریست [و در صدر مجلس نشانند و تعظیم کنند] و آن خود گفتند
و غرض تو حاصل شد پس مرد دیگر را بیارند که مالهای بسیار
داشته و خرج کرده است فرمان شود نه آنکه بر تو نعمت خود
فراخ کردم و بکسی محتاج نکردم گوید بلی یا رب فرمان شود چه

و بمقصود خود رسیدی الخ

کردی انجه ترا دادم کوید صله رحم بجا آوردم وصدقه دادم
فرمان شود دروغ میکویی وملایکه کویند دروغ میکویی
فرمان شود بلکه مقصود تو این بود که بکویند فلان سخی است
وآن خود کفتند پس مرد دیکر را بیارند که در جنک کشته شده
باشد فرمان شود چه کردی بدان اسباب از اب واسلحه
وقوت که ترا دادم کوید بلی یا رب مرا جهاد کردن فرمودی
در راه تو جهاد کردم تا کشته شدم فرمان شود که دروغ
میکویی بلکه مقصود تو این بود که کویند که فلان دلیر است
وان خود کفتند ابوهریره رضی الله تعالی عنه میکوید چون رسول
صلی الله علیه واله وسلم اینجا رسید دست بر زانوی من زد
وکفت ای ابوهریره ایشانند از خلق خدایتعالی که اول آتش
دوزخ بدیشان برافروزند وابن عباس رضی الله تعالی
عنهما کفته است از رسول صلی الله تعالی علیه واله وسلم شنیده ام
که کفت دوزخ واهل دوزخ از اهل ریا فریاد کنند کفتند یا رسول
الله صلی الله تعالی علیه واله وسلم دوزخ چرا فریاد میکند

کفت از کرمی آتش که ایشانرا عذاب خواهند کرد ودرین فضایح
عبرت است مراهل بصایر را والله الموفق سوال اگر کویی
که خبر کن مارا از حقیقت ریا واخلاص وحکم ایشان وتاثیر
ایشان در عمل جواب بدانکه اخلاص نزدیک علما با دو اخلاص است
یکی اخلاص عمل دوم اخلاص طلب اجر اما اخلاص عمل طلب ارادهٔ
قربت است بخدایتعالی وتعظیم امر او واجابهٔ دعوت او وباعث
برین اعتقاد صحیح است واما اخلاص در طلب اجر ارادت نفع
آخرتست بعمل خیر روایة کرده اند که حواریان از عیسی علیه السلام
پرسیدند که چیست اخلاص عمل فرمود آنکه عمل میکند
برای خدای عز وجل ودوست ندارد که هیچ کس اورا بران حمد کوید
ورسول را صلی الله علیه وسلم از اخلاص پرسیدند فرمود آنست
که بکویی پروردکار من خداست پس چنانکه فرموده است راه بران
راست بایستی یعنی پس روی نکنی نفس خودرا وعبادت نکنی پروردکار
خودرا ودر عبادت پروردکار خود مستقیم باشی چنانکه فرموده
شده واین اشارتست بقطع کردن از هرچه جز خدایتعالی است

و اینست اخلاص اخلاص حقیقی و ضد اخلاص ریاست و آن ارادت
نفع دنیاست بعمل آخرت و ریا دو نوع است ریا محض و ریا تخلیط
ریا محض آنست که همین ارادت نفع دنیا باشد نه چیز دیگر و ریا
تخلیط آنست که ارادت هر دو باشد هم نفع دنیا و هم نفع آخرة
اینست حد اخلاص و ریا اما تاثیر ایشان در عمل بدانکه اخلاص در عمل
فعل را سبب قربت گرداند و اخلاص در طلب اجر فعل را
مقبول و وافر الاجر گرداند و نفاق عمل را حبطه گرداند و بیرون
آرد عمل را از آنکه سبب قربت باشد و باطل کند استحقاق ثواب را
که بدان ثواب عمل وعده کرده اند و نزدیک بعضی علما از عارفان
ریا محض نباشد و آن اگرچه مبطل نصف ثواب است و نزدیک بعضی
علما ممکن است که از عارفان ریاء محض باشد و او مبطل نصف
اضعاف است و تخلیط مبطل ربع اضعاف است و نزدیک علما ما
صحیح آنست که از عارفان ریا محض نباشد باید کردن آخرت
ولکن با سهو افتد و مختار آنست که از ریا اخفی رفع قبول و نقصان نیست
در ثواب و مقدر نیست بنصف و ربع و شرح این مسئله درازنا

در کتاب احیاء العلوم

در کتاب احیاء العلوم و در کتاب اسرار معاملات الدین باستقصاء
گفته ایم سؤال اگر گویی موضع اخلاص کدام است و در
کدام طاعت اخلاص واجب شود جواب بدانکه عملهای
نزدیک علما ما سه قسم اند یک قسم آنست که در وی هر دو اخلاص
بیفتد و آن عبادت ظاهر است اصلی و قسمی آنست که در وی
اخلاص طلب اجر افتد نه اخلاص عمل و این مباحاتیست
که برای قوام را گیرند و شیخ ما گفته است هر عملی که احتمال آن
دارد که او را برای غیر خدای تعالی کنند از عبادت اصلی
در آن اخلاص عمل باشد پس برین قول در اکثر عبادات باطن
اخلاص عمل باشد اما اخلاص طلب اجر مشایخ کرامیه گفته اند
که اخلاص طلب اجر در عبادات باطن نباشند از آنکه جز
خدای تعالی بر آن کسی مطلع نیست پس در آن ریا نتواند بود
پس بسوی اخلاص طلب اجر محتاج نباشد و شیخ ما گفته است که
چون مریدی از خدای تعالی بعبادت باطن نفع دنیا خواهد
آن نیز ریا باشد گفتم مرو [illegible] که در بیشتری از عبادات باطن

باستیفا

هر دو اخلاص نباشد و آن اعمال باطن اصلیست و قسمی آنست که در وی

هر دو اخلاص افتد وقت شروع واما مباحات که برای
توام ذکر کرده‌اند در وی اخلاص طلب اجر باشد نه اخلاص
عمل از انکه صلاحیت ان ندارد که بنفس خویش قربت باشد
بلکه آلت است برای برای قربت را **سوال** اگر بگویی این موضع
ایشان بود بیان کن ما را وقت ایشان در عمل **جواب**
بدانکه اخلاص عمل با فعل مقارن باشد لا محاله وازو متاخر نباشد
واما اخلاص طلب اجر بسا باشد که از عمل متاخر باشد ونزدیک
بعضی علما معتبر در وقت فراغ است از عمل که چون فارغ شود
بر اخلاص یا بر ریا کار تمام شد و تدارک ممکن نیست ونزدیک
عبادالله که از مشایخ کرامیه بودند مادام که منفعتی که مطلوب
بود از ریا نیافته است اقامت اخلاص در عمل ممکن است
چون مطلوب یافت فوت شد وبعضی علما گفته‌اند که در فریضه
اقامت اخلاص ممکن است تا موت واما در نوافل ممکن نیست و
فرق این گفته‌اند که فریضها بامر خدای تعالی کرده است پس در
فرایض ازو امید فضل باشد اما نوافل بنده بمراد خود کرده است

و همچنین نوافل و حج ... در هر دو اخلاص

پس طلبیدار روی حق انجه او تکلیف کرده است نفس خود گفتیم من
که درین مسایل فایده‌ها است وان انست که هر که ریایی کند یا ترک
اخلاص گیرد در عملی تدارک او ممکن باشد بر یکی ازین وجوه که
گفتیم ومقصود ما از نقل اقوال ومذاهب مردمان درین دقایق ان
بوده که راه بر مبتدی در کار عبادت آسان شود اگر در یک قول
علت خود را دوا نیابد در قول دیگر بیابد نیکو فهم کن این را **سوال**
اگر گویی هر عملی محتاج است باخلاص علاحده یا نی **جواب** بدانکه
علما درین اختلاف کرده‌اند بعضی گفته‌اند در هر عملی اخلاص علاحده
باید وبعضی گفته‌اند روا است که یک اخلاص متناول شود مر جمله ان عباده را
پس عملی که ذو ارکان است چنانچه نماز و وضو بسنده است در ایشان
یک اخلاص از ان که بعضی ان ببعضی متعلق است از روی صلاح
وفساد پس گشتند همچون یک جزو **سوال** اگر گوی اگر کسی عمل خیر
کند ومراد او مدح مردمان ونفع از ایشان نباشد ولیکن مراد او
نفع دنیاوی باشد آن ریا است خواه از خدای تعالی طلبی خواه از
مردمان چنانکه گفت خدای تعالی ومن کان یرید حرث الدنیا

نؤته منها وما له فی الاخرة من نصیب ای هرکه مراد او کشت دنیا بود
دهیم او را از ان ولکن نباشد مر او را در اخرة نصیبی پس لفظ ریا
و اشتقاق اوست از معنی رؤیة اعتبار نیست و اینک این ارادت
فاسد را نام ریا کرده اند بدان سبب که بیشتر از قبل مردمان و رؤیة
ایشان افتد نیکو فهم کن این را سوال اگر گویی که دنیا بعبادت
کردن از خدای تعالی میخواهد برای ان که محتاج مردمان نباشد
و او را بر عبادت خدای تعالی تقویة شود هم ریا باشد یا نی جواب
بدانکه مستغنی شدن از مردمان در بسیاری مال و جاه نباشد بلکه در
قناعت باشد و در اعتماد کردن بر خدای تعالی فاما تقویت بر عبادت
اگر مراد او این باشد ریا نیست و همچنین هرچه تعلق بآخرت دارد — بکار
خواستن ان بعمل خیر ریا نیست زیرا که آمور باین نیت خیر گردد
و در اعمال اخرت گردد و ارادت خیر ریا نباشد و همچنین اگر مراد او آن
باشد که ترا مردمان تعظیم کنند و دوست دارند و مراد تو ازین تایید مذهب
حق باشد و نشر علم و برانگیختن مردمان بر عبادت ریا نباشد اما
اگر مقصود تو شرف نفس باشد یا طمع دنیا ان ریا باشد و بدانکه

[illegible] تعالی [illegible] پنج نوبت را پرسیدیم که اولیا در ایام عسرت سوره
واقعه خوانده اند و مراد ایشان از خواندن سوره ان بود که خدای تعالی
از ایشان سختی دفع کند و چیزی از دنیا بر ایشان فراخ کند
پس چگونه روا باشد که متاع دنیا بعمل اخرت بخواهند مر اجواب
گفتند که مراد ایشان آن بود که خدای تعالی ایشانرا قناعت دهد یا قوتی
و یا قوتی که بدان عبادت توانند کرد و یا علمی توانند خواند و
این از جمله ارادت خیر است نه ارادت دنیا و بدانکه خواندن
این سوره در سختیها در کار رزق از جمله سرّها سلف است و
درین باب اخبار و اثار از رسول صلی الله علیه وآله وسلم و از صحابه رضوان
الله تعالی علیهم اجمعین وارد است تا روایة کرده اند که ابن مسعود را
رضی الله عنه چون عتاب کردند در کار فرزندان بدان سبب که برای
فرزندان از دنیا چیزی نگذاشت جواب گفت که سوره واقعه برای او گذاشته ام
بس بسنده است و اینکه علما و مشایخ سلف خوانده اند از انجاست
والا ایشانرا بحمد الله تعالی سختیها و دنیا اتفاقی نیست بلکه اینطایفه
کسانی اند که سختیها و نکبتها و محنتها و مشقتها دنیا را غنیمت دانند

وشادی کنند و از خدا تعالی منت انکار نند و اگر چیزی از دنیا بر ایشان
فراخ شود دلتنگ شوند و مصیبت شمرند و نا خوش شوند و آنرا از خدا تعالی
استدراج دانند و قول ایشان آنست که گرسنگی و نامرادی سرمایهٔ ماست
در دنیا مذهب تصوف برین است و مذهب من و شیخ من نیز همین است
و جملهٔ سلف برین بوده اند اما تقصیر متأخران را اعتبار نیست و ما که
اینجا این فصل ذکر کرده ایم سبب آن بود تا باید که مخالفی بر مقصود این
قوم مطلع نشود و درین غلط کند یا مبتدی سلیم القلب که از علم حق
چنانچه اوست بهره نگرفته باشد در غلط افتد سوال اگر گویی که چگونه
لایق باشد این بحال اهل علم و تجرد و ارباب صبر و ریاضت

زهد

جواب بدانکه این چیزیست ماخوذ از سنت و نیز مقصود حصول
قناعت است و تقویت بر عبادت نه آنکه مقصود شره و شهوت است
یا تنگ آمدن از تحمل سختی و گرسنگی و بیشتر آنست که در عقب
خواندن این سورة قناعتی در دل پیدا می شود و شکم حرص و گرسنگی
دفع میکرد و دل را از طعام تسلی حاصل می آید و بدانند آنکسی
که این را امتحان کرده باشد قادح دوم آنکه عجب است بدانکه

بدانکه پرهیز کردن از عجب واجب است بدو چیز است یکی آنکه آنکس که عجب کند
از توفیق و تأیید محروم ماند از آنکه عجب کننده مخذول است و چون
از بنده توفیق منقطع شود در زودی هلاک شود و از نیست که
رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که سه چیز هلاک کننده است آدمی را
بخیلی که پیروی آن کنند و هوای نفس که اتباع آن کنند و عجب کردن
بنفس خود و سبب دوم آنکه عجب مفسد عمل صالح است و از نیست که
عیسی علیه السلام گفت ای جماعت حواریان بسا چراغ که او را باد کشنده است

نسخه: میرانده است

و بسا عابد که او را عجب فاسد کننده است و چون مقصود و فایده
همین عبادة است و این خصلة محروم میکند بنده را از عبادة
و اگر حاصل شود اندکی از عجب عبادت فاسد شود اگرچه بسیار است
پس واجب شد حذر کردن از چنین خصلتی والله الموفق
سوال اگر گویی چیست حقیقت عجب و معنی او و چیست تاثیر و حکم او
بیان کن ما را جواب بدانکه حقیقت عجب بزرگ داشتن عمل
صالح است و تفصیل او نزدیک علما ما ذکر کردن بنده است
حاصل شدن شرف عمل صالح را بچیزی جز خدا تعالی چون

نفس یا مردمان یا چیزی دیگر و گفته اند که عجب بسه چیز باشد
وان آنست که عمل صالح را ازین سه چیز داند نفس و خلق و سببی دیگر
و منتی باشد و آن بدان باشد که ذکر کند حصول عمل صالح را از دو چیز
و موحد باشد و آن بدان باشد که ذکر کند حصول عمل صالح را
از یکی و علاج عجب ذکر منت است و آن آنست که بداند که حصول
عمل صالح بتوفیق خدایست عز و جل که او را مشرف گردانیده است
و ثواب و قدر او عظیم ساخته و ذکر منت فرض است وقت دواعی عجب
و نفل است در جمیع اوقات و اما تاثیر عجب در عمل صالح بعضی علما گفته
اند انکه عجب کند عمل او حبط شود و اگر پیش از مرگ توبه کند عمل او
ثابت باشد و اینست اختیار محمد صابر از مشایخ کرامیه و حبط
شدن عمل نزدیک او اینست که بکلی در ان ثواب نماند و در قول
جماعتی دیگر حبط شدن رفتن اضعاف است نه رفتن کل
سوال اگر گویی چگونه پوشیده شود بر بنده عارف تا نداند که
توفیق عمل صالح از خدایست عز و جل جواب بدانکه اینجا نکته
لطیف است و آن آنست که بدانی مردمان در عجب سه صنف اند

ضد

وخطرات

صنفی با عجب اند در همه حال و ایشان معتزله و قدریه اند که ایشان مر خدایرا
عز و جل بر خویش در فعل منتی نمی بینند و عنایت و توفیق و لطف
خاص را منکر اند و آن بسبب شبهه است که بر ایشان مستولی گشته است
و صنفی دیگر با ذکر منت اند در همه حال ایشانند اهل استقامت و ایشان را
در هیچ عملی عجب نیست و آن بسبب بصیرتی و تاییدی است که خدای
تعالی ایشان را کرامت کرده است و صنف سیوم مختلطانند و ایشان
عامه اهل سنت و جماعت اند وقتی بیدار شوند و منت خدای تعالی را
یاد کنند و وقتی غافل شوند و عجب کنند و آن بسبب غفلتی عارضی
باشد و نقصان بصیرت است سوال اگر گویی که چیست حال قدریه
و معتزله در فعل ایشان جواب بدانکه درین اختلاف است بعضی
گفته اند که همه عمل ایشان حبط است بسبب اعتقاد ایشان و بعضی گفته اند
که هیچ عملی با اعتقاد حبط نمی شود از فرقهای مسلمانان تا مخصوص
نباشد هر عملی بعجبی چنانکه اعتقاد اهل سنت و جماعت مانع عجب نیست
در هر عملی تا مخصوص باشد بذکر منت سوال اگر گویی که جز ریا و عجب
قادحی دیگر هم هست در عمل جواب بدانکه جز این دو قادح قوادح

بسیار شد و لیکن ما که این همه دو را مخصوص ذکر کردیم بسبب آنکه او جلیلند
و مدار کار بر ایشانست بعضی از مشایخ گفته اند که بر بنده واجب است
که عمل را از ده چیز نگاه دارد نفاق و ریا و تخلیط و من و اذی
و ندامت و عجب و حسرت و تهاون و خوف ملامت مردمان
و شیخ من گفته است هر خصلتی را ضدی است پس ضد نفاق
اخلاص عملست و ضد ریا اخلاص طلب اجر است و ضد تخلیط تفرید
است و ضد منّ تسلیم عمل است مر خدا را عز و جل و ضد اذی
نگاه داشتن عمل است و ضد ندامت ثابت داشتن نفس
است و ضد عجب ذکر منت است و ضد حسرت غنیمة داشتن
خیرات و ضد تهاون تعظیم داشتن توفیق است و ضد خوف ملامت
مردمان ترس از خدا است سبحانه و بدانکه نفاق عمل حبط کند و ریا عمل را رد کند
و من و اذی صدقه را حبط کند بکلی در حال
و نزدیک بعضی مشایخ من و اذی حبط کند اضعاف را فقط
حبط کند عمل را در قول همه و عجب اضعاف عمل را ببرد و حسرت
و تهاون و خوف ملامت عمل را سبک کند و گرانی او ببرد گفتم

گفتم من که حاصل قبول و رد باز میگردد بنوعی از تعظیم و استخفاف
و حبط کردن باطل کردن نفعهایست که آن بفعل باشد و
این باطل گردانیدن وقتی بابطال ثواب باشد و وقتی
بابطال تضعیف ثواب و ثواب منفعتی است که فعل بعینه مقتضی آنست
و تضعیف زیادتی است برین و گرانی فعل زیادتی است که بقرینه
احوال در فعل حاصل آید همچون احسان کردن در حق از
اهل خیر پس از آن در حق مادر و پدر پس از آن در حق پیغمبری از
پیغامبران و در شرع نیز گرانی باشد و لیکن در تضعیف
نباشد اینست آنچه تحقیق کرده ام درین معانی فهم کن این را
والله الموفق **فصل** بر تو باد بقطع کردن این عقبه
بجهد تمام که درین عقبه خوف بسیار است از آنکه صاحب طاعتها
همه عقبات را برید و تحمل این مشقتها کرد تا او را بضاعت
عبادت حاصل شد و خوف نیست او را بر بضاعت عبادت
مگر ازین عقبه پس واجب است حذر کردن ازین و ما یاد کنیم
در هر یکی ازین دو قادح اصول مقنع اما ریا کردن در وی چهار اصل را

یکی

تهذیب و خلاصه ح

اصل اول قوله تعالی الله الذی خلق سبع سموات
ومن الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن لتعلموا ان الله
علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بکل شیء علما ای خدای تعالی
که بیافرید هفت آسمان واز زمین مثل ان ومی رود امر او میان انشان
وحکم او وملک او نافذ است در ایشان تا بدانید که خدای تعالی بر همه
چیز قادر است و در گرفته است همه چیز را العلم خود پس گوئی میگوید که
من اسمانها وزمینها وانچه در ایشانست بیافریدم با چندین
عجایب وبدایع بنظر تو لبنده کردم تا بدانی که من قادرم وعالم
وحکیم وتو دو رکعت نماز کنی با چندین عیبها وتقصیرها وبنظر وعلم
بعلم وشکر وثنا من لبنده است نمیکنی ومیخواهی که خلق بیابند
وترا مدح کنند این وفا نباشد بلکه جفا باشد وهیچ عاقلی
بدین راضی نشود **اصل دوم** انکه هرکه را جوهری باشد
نفیس ومی تواند که در مقابله او هزار دینار هزار بستاند وانرا بفلوسی
بفروشد نه انکه زیانی عظیم باشد ودلیلی قاطع بر کم همتی و
قصور علم وکرکت عقل او وهمچنین هرچه بنده را حاصل شود

ازمتع

از متع خلق وحطام دنیا به نسبت انچه اورا حاصل شود از رضا رب العالمین
وثنا وثواب وشکر او کمتر از فلوسی است به نسبت هزار هزار دینار
بلکه نسبت دنیا وآنچه در وسیت بس نه ان خسرانی عظیم باشد
که ان چندان کرامات عزیز وشریف بدین کارها حقیر دنیاوی از
خویش فوت کند واگر البته ازین خسیس همتی چاره نیست ترا هم باید
که از عبادت قصد تو اخرة باشد که دنیا هم در پس او بیاید
بلکه همین خدایتعالی را طلب تا هر دو جهانرا بتو دهد از انکه او مالک
است مر هر دو را چنانکه گفت من کان یرید ثواب الدنیا فعند
الله ثواب الدنیا والاخرة ای هر که ثواب دنیا میخواهد نزدیک
خدایتعالی ثواب دنیا واخرة هر دو باشد ورسول گفت صلی الله
علیه واله وسلم که خدایتعالی بعمل آخرة دنیا بدهد ولیکن بعمل
دنیا آخرة نه دهد پس اگر نیت را خالص برای خدایتعالی کنی وهمت را
برای اخرت مجرد کنی دنیا واخرت هر دو ترا حاصل اید واگر همین دنیا
طلبی اخرة از تو در حال برود وبسیار باشد که دنیا نیز نیاید
چنانچه میطلبی واگر بیابی خود بایتو وفا نکنند وباقی نماند پس دنیا

وآخرة هر دو را زیان کرده بستی نیکو تامل کن این اصل را اصل

سیوم آنکه بدانی مخلوقی را که برای او عمل میکنی و رضاء او
میطلبی اگر بداند که تو برای او عمل میکنی ترا دشمن گیرد و خشمگین
گردد و اهانت و استخفاف کند پس چگونه عمل کند عاقل برای کسی
که اگر آنکس بداند که عمل کننده رضاء او میطلبد اورا دشمن گیرد
و اهانت کند پس عمل کن ای مسکین برای کسی که چون برای
او عمل کنی و رضاء او طلبی ترا دوست گیرد و از همه ترا مستغنی گرداند
و این اصلی است مفید کسی را که فهم کند اصل چهارم آنکه
کسی را که چیزی حاصل شود و ممکن باشد او را که بواسطه آن چیز رضاء
پادشاهی بزرگ در دنیا حاصل کند و آنرا ترک گیرد و بواسطه آنچیز
طلب رضای کناسی خسیسی کند آن دلیل بر حماقت و جهل او
باشد و اورا گویند که چه حاجت داشتی که رضای کناسی میطلبی
با وجود امکان قدرت بر طلبیدن رضای پادشاهی بزرگ و انفعال
مرائی است از آنکه چه حاجت دارد بر رضای مخلوق حقیر و ضعیف
و او قادر است بر حاصل کردن رضاء خداوندگار عالمیان و اگر البته

نتوانی که ترک رضاء مردمان گیری طریق تو آنست که ارادت خود را
مجرد کنی و بهمین رضاء خدا تعالی طلبی تا رضاء مردمان نیز ترا
حاصل شود از آنکه دلها و سینهها بر دست اوست چنانچه خواهد
بگرداند پس در عمل خود اگر نیت رضاء او میکنی میگرداند سوی تو
همه دلها را و بر اکند از محبت تو همه سینهها را و جمع سازد گرد تو
همه مردمان را و اگر در دل خود نیت رضاء مخلوقان میکنی پس او
که میگرداند از تو دلها را و نفور سازد از تو مردمان را و خشمگین کند
بر تو خلق را پس حاصل گردد ترا درین کار هم خشم خدا و هم خشم
خلق و اینست خسرانی بزرگ و حرمانی عظیم و حسن بصری رحمة الله
گفت که مردی سوگند خورد و گفت بخدای که عبادتی کنم خدا را که
بدان مشهور شوم پس اول کسی در مسجد در آمدی او بودی و آخر
کسی که بیرون آمدی او بودی هرگز ندیدی کسی او را مگر ایستاده
در نماز همچنین هفت ماه بماند درین مدت بر هر طایفه که بگذاشتی
گفتندی که این مرائی چنین گفت و این مرائی چنین کرد پس
بخویشتن باز گشت و با خود گفت که بعد ازین عمل برای خدا تعالی

کنم بی آنکه بر عملی که میکرد چیزی بیفزاید بمجرد گردانیدن نیت
بسوی خیر چنان شد که بهر طرفی که گذشتی گفتندی که رحمت باد بر فلان
که بخیر مشغولست چون حسن این حکایت تمام کرد این آیة بخواند
ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا ای کسانی
که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند زود است که ایشانرا خدا تعالی
دوست گیرد و در دلها مردمان نیز دوست گرداند اما عجب بشنو
در وسه اصل **اصل اول** عمل بنده را قیمتی و مقداری که باشد
از آن باشد که از او خدا تعالی قبول کند و بدان راضی شود نه بینی
که مزدور همه روز کار کند بدو درم و پاسبان همه شب بیدار باشد
بسبب دو دانگ و همچنین جمله اصحاب صناعت و حرفت هر یکی
عمل کنند در شب و روز و قیمت عمل ایشان درمها شمرده باشد
پس اگر فعل خود را بخدا تعالی صرف کنی و برای او مثلا یک روز
روزه داری میگوید انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر
حساب ای بدهیم صابرانرا مزد بیحساب و این آن روز بود که قیمت
او دو درم بود با تحمل رنج بسیار گشت مر آن روزه را این قیمت

وبسبب آنکه

وبسبب آنکه نان بامداد و نان شبانگاه برای خدا تعالی را تاخیر کردی
چنین قیمتی او را پیدا شد و اگر شبی نخسبی برای خدا را
عز و جل و بیدار باشی میفرماید فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من
قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون ای نداند هیچ نفس که من چه
پنهان داشته ام برای ایشانرا از روشنایی چشم جزا آنچه عمل
کرده اند پس این شبی بود که اگر کار دیگر میکردی قیمت او دو دانگ
یا دو درم بودی که مر او را اینچنین قدر و قیمت پیدا شد بلک اگر در
ساعتی از آن دو رکعت نماز سبک بگذاری بلک اگر در نفسی از آن
لا اله الا الله بگویی خدا تعالی گفته است من عمل صالحا من ذکر
او انثی و هو مومن فاولئک یدخلون الجنة یرزقون فیها بغیر
حساب ای هر که عمل نیک کند از مرد و زن و او مسلمان باشد
ایشان در بهشت در آورده شوند و رزق داده شوند در بهشت بیحساب
پس این یکساعت بود از انفاس تو که این را نزدیک اهل قیمتی نیست
و نه نزدیک تو و مثل این چندین ساعتها و نفسها را در لهو و لعبها
و در لاشی ضایع کرده پس بدان قدر ساعتها و نفسها را چون

از ساعات تو و یک نفس بود

برضا حق تعالی کردانیدی حق تعالی بفضل وکرم خود قیمت آنرا
بسیار کردانید پس واجب است مر عاقل را که حقارت عمل خود بداند
وشرف وقدر عمل خود از خدای تعالی تصور کند ونه بیند در آن بلکه منت
خدایرا عز وجل که بفضل خود این قیمت کردانیده وی را بپرهیزد
از کردن عمل بر وجهی که اورا صلاحیت آن نباشد که خدای تعالی را
شاید که هم باصل خود باز کردد وقیمتش هیچ باز آید مثل او چون
خوشه باشد از انکور یا دسته از ریحان که قیمت او در بازار یک
دانک باشد اکر آنرا بوجه هدیه التماس پادشاهی ببری واو آنرا
قبول کند بسا باشد که هزار دینار در عوض آن بخشد واکر در حضرت
ملک قبول نیفتد وانرا رد کند هم بدان قیمت خسیس خود باز آید
وهمچنین کار عبادت تو است پس بیدار شو وفهم کن این اصل را

اصل دوم آنست که بدانی که چون ملکی در دنیا یکی را وظیفه
معین کند از طعام وجامه ودرم واورا شب وروز بانواع خدمت
فرماید باخواری وذلت بسا باشد که پای او از بسیاری ایستادن
آماس کیرد وچون سوار شود پیش او بدود وباشد که با دشمن او

جنگ کند وخود را بکشتن دهد وجان خود را فدا سازد وچندین خدمت
ومشقت ومضرت هم بجهت این منفعت حقیر وفانیست که
آن آرزوی حقیقت هم از خدای تعالی است پس خدائی که ترا بیافرید
وترا بپرورید پس ترا نعمتها ظاهر وباطن داد در دین ودنیا
ونفس چندان که بکنه آن فهمی ووهمی نرسد چنانکه خدای
تعالی کفت وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا ای اکر بشمارید
نعمتهای خدای تعالی را نتوانید که در شمار درآید وتو دو رکعت
نماز بکذاری با چندین عیب ونقصان وتقصیر وآفت وبا این همه
چندان ثوابی که ترا خواهد داد پس آنرا بسیار وبزرک دانی
وعجب میکنی این کار عاقلان واهل بصیرت نیست

اصل سیوم اکر پادشاهی با که رسم آنست که ملوک وامرا
اورا خدمت کنند وپیش وی اولیا وحکما بایستند و
عقلا وعلما طلب مدح او کنند اکابر ورئیسان پیش اسب
او بدوند وچون چنین پادشاهی مر بازاری را یا دهقانی را
بید بسبب مرحمتی دارد که درباب او وارد که برابر ملوک و

وسادات واکابر وافاضل ببیند وبسوی خدمت بر عیب
وتقصیر او بچشم رضا بنکرد واو کفته نشنود که هر آینه برین حقیر
منت ملک بزرکست پس اکر ابهیمرد بر ملک بدان خدمت
بر عیب منت می نهد هر آینه بکویند که این احمق ومجنونست چون
این معرر شد بدانکه خدا یتعالی پادشاهی است که آسمانها
وزمینها وانچه میان ایشانست او را تسبیح میکویند واز جمله خدام
او چون جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل وحملة العرش
وکرسی وکروبیان وروحانیان اند که عدد واسامی ایشان کسی
نداند مکر خدا یتعالی وایشانند در منزلهای بلند وبا تنهای پاک
وعبادتهای عظیم پس بعد از ایشان از جمله خدام او بر در او آدم
ونوح وابراهیم وموسی وعیسی ومحمد وجمیع انبیا صلوات
الله تعالی علیهم اجمعین اند با مراتب بلند ومناقب عزیز شریف
ومقامات کریم وعبادات عظیم پس از ایشان علمای ابرار
وزهاد وعباد با دلهای پاک وعبادتهای خالص وخوارترین
خادمان بر در او پادشاهان دنیا وجباران وکردن کشان اند

کویند سبحانک ما عبدناک حق عبادتک

که شب وروز در تضرع وزاری اند واز و حاجتها میخواهند و
اعتراف بر عبودیت وتقصیر خود میکنند پس او با چندین عظمت
وجلال وکبریا خود را با چندین عیوب وحقارت تو
که مثلا اکر دستوری طلبی بروز بر شهر خود بپا باشند که التفات
نکنند سوی تو ترا اجازت کرده است که او را عبادت کنی وحمد
وثنا کویی وحاجت خواهی ونیز در ان دو رکعت نماز بر عیب
وتقصیر که خواهی کرد چندان ثواب وعده کرده است با این
همه تو بر ان دو رکعت عجب کنی وانرا کاری دانی وبر خود منت
او ننبینی چه تباه بنده باشی وچه جاهل کسی باشی

والله المستعان والیه المشتکی من هذه النفس الجاهل وعلیه
التکلان فصل تمثیل دیگر بروجهی دیکر پادشاهی بزرک
چون اجازت کند تا آوردن هدیها برای خود از جواهر ونفایس
واموال پس اکر بقالی یکدسته ترب یا دهقانی یک خوشهٔ
انکور که بهای او دانکی یا حبه است در حضرت این پادشاه
آرد ومزاحم این بزرگان واغنیا شود وآن ملک ازین

آنست که

ازین حقیر بدین حقیرا و قبول کند و سوی او بنظر مرحمت در ننکرد و او را خلعت
نفیس فرماید نه آنکه آن از غایت فضل و کرم او باشد پس اگر این فقیر بر ملک
منت می نهد و بدان دسته ترب و یا خوشهٔ انگور عُجْب کند بگویند او را
که این دیوانه است بی عقل پس اکنون چون شبی برخیزی در کعتی چند بگذاری
فکر کن که دران ساعت چند کس در روی زمین در برّ و بحر و در شهرها
و در بیابانها از صدیقان و خایفان و مشتاقان و متضرعان بر خاسته
باشند و بحضرت خدایتعالی در بندگی ایستاده با نفسها ترسان
و چشمها گریان و زبانهای ذکران و نیتهای خالص و دلهای
پاک و نماز تو با آنکه در تحسین آن بقدر و امکان خود جهد کنی و
اصلاح کنی لایق حضرت این ملک عظیم نباشد و چگونه باشد که
تحقیق هست دل تو غافل مختلط بانواع عیوب و تن تو بلید
بپلیدی گناهان و زبان تو آمیخته بانواع معصیة و فضول پس
چگونه لایق باشد که بردارند این را بدرگاه رب العزت
شیخ من رحمه الله تعالی گفته است ای غافل هرگز نمازی سوی
خدای تعالی چنان فرستادی که خوانچه طعام سوی یکی

از توانگران فرستی دابو بکر وراق گفتی چون من از نماز فارغ
شوم مرا شرم بیشتر از زانی آید که از زنا فارغ شده باشد بدانکه
بدرستی خدای کریم بمحض کرم و فضل خود قبول کند این دو رکعت را
و وعده کند بران از ثواب جزیل و تو بندهٔ او و در قبضه قدرت
او و عمل نمیکنی مگر بتوفیق و تیسیر او و با این همه عجب میکنی باین
دو رکعت و فراموش میکنی منتهای خدایتعالی را که بر تو داری
بخدایتعالی که عجب ترین از کسی که جاهل است و فکر ندارد و
غافل است عقل ندارد و دلی مرده دارد که در و هیچ خیر نباشد

فصل میگویم بعد ازین بر تو بلو جمله بیدار شو از خواب
خود ای مرد درین عقبه والا از جمله زیانکاران باشی
که عقبه دشوار است و تلخ است و صعب است و زیانکارترین
عقبات که ترا پیش آید درین راه اینست از آنکه فایده جمله عقبات
گذشته اینجا ظاهر خواهد شد اگر درین عقبه سلامت یافتی
سود کردی و الا جمله سعی تو باطل شد و همه عمر ببطالت گذشت
پس ازین بدانکه درین عقبه سه چیز جمع شده است که آن سبب دشوار

اول آنکه امر دقیق است دوم آنکه یقین و غبن شدید است سیوم آنکه خطر عظیم است
اما باریک کار از آنست که جایهای ریا و عجب در عملهای بغایة دقیق
و پنهانست مطلع نشود بران مگر عالمی دانا صاحب بصیرة در کار دین
بیدار دل احتراز کننده و چون چنین است چگونه مطلع شود برو
جاهل غافل یکی از علمای نیشابور مرا حکایت کرد که عطاء سلمی
رحمة الله تعالی علیه جامه ببافت و در بافتن آن بقدر
امکان احتیاط کرد پس در بازارش برد چون بر بزاز عرض کرد بزاز
او را قیمت اندک کرده و گفت درین جامه چندین عیب است عطا در
گریه شد و بسیار گریست چنانچه بزاز پشیمان شد و بمعذرت
پیش آمد و گفت بها این هر چه ترا مطلوب است بستان عطا
گفت گریه من ازین نیست که تو گمان می بری من این صنعت را
نیکو میدانم و بقدر امکان درین جامه احتیاط کردم تا در وی هیچ
عیبی نباشد چون بر کسی عرض کردم که او بر عیبها دانا بود
چندان عیب در وی پیدا کرد که من از آن غافل بودم بلکه جاهل
پس چگونه باشد حالی عملهای من چون عرض خواهند کرد بر خدای

تعالی

تعالی فردا که او ناقد بصیر است و در عملهای ما چندین عیب و تقصیر است
و ما از آن همه غافل و جاهل و یکی از صلحای گفته است که شبی
وقت سحر بالای بامی که نزدیک شارع عام بود سوره طه
خوانده ام چون تمام کردم در خواب شدم شخصی را دیدم که
از آسمان فرود آمد و بدست او کاغذی بود پیش من بگشاد
آنرا دیدم سوره طه نبشته در زیر هر کلمه نیز خوانده ام چرا زیر این
ثوابی نیست آن شخص گفت راست میگوئی خوانده و ما نیز ثواب این
نبشته بودیم ولیکن منادی ندا کرد از زیر عرش که این را
دور کن پس آنرا محو کردم مرد میگوید هم در خواب بگریستم
و گفتم چرا اینچنین کردید گفت چون بدین کلمه رسیدی مردی در شارع
می گذشت سبب او آواز خود درین کلمه بلندی کردی ثواب این
کلمه بباد رفت و اما سختی زیان آنست که ریا و عجب آفتی
اند عظیم و در یک لحظه واقع شوند و بسا باشد که عبادت
نود ساله را باطل کنند حکایت کرده اند که مردی سفیان ثوری را
و اصحاب او را مهمان خواند پس مر اهل خود را گفت طبقی که

درج اول آورده بودم آنرا بیازرید بلکه آن طبق که درج دوم
آورده ام آنهم بیازرید چون این بگفت سفیان ثوری سوی او بدید
و گفت ای مسکین دو درج را بدو کلمه باطل کردی نوع دیگر در غبن
آنست که هر آینه طاعتی اندک چون سلامت ماند از ریا و عجب
پس از آن نزدیک خدایتعالی قیمتی بی نهایت باشد و طاعتی
بسیار چون برسد آنرا آفت ریا و عجب نماند آنرا هیچ قیمتی مگر آنکه
خدایتعالی تدارک آن کند روایت کرده اند از علی رضی الله
تعالی عنه که گفت اندک عملی که برای خدایتعالی کرده باشند
چگونه اندک باشد عملی که قبول افتد و پرسیدند از نخعی رحمه الله
تعالی از چنین عمل چه ثواب باشد و از چنان عمل چه ثواب باشد
گفت عملی که قبول افتد ثواب آنرا حساب نیست روایت کرده اند
از وهب رضی الله عنه که در امم پیشین مردی عبادت کرد
خدایرا عز و جل هفتاد سال و چندان مجاهده میکرد که بعد
از ششم روز روزه افطار میکرد و بعد ازین که حاجت از خدا تعالی
میخواست باجابت نرسید پس زدی آورد بر نفس خود و گفت

ای

ای نفس اگر در تو خیر بودی و در عبادت تو خلوص بودی هر آینه
حاجت تو قبول افتادی پس خدایتعالی فرشته را فرستاد که ای
فرزند آدم این یک ساعت تو که حقارت کردی بر نفس خود
بهتر است از عبادت هفتاد ساله که کردی و هر آینه روا کردانیدم
حاجت تو گفتم من پس هر آینه بنگرد عاقل [illegible] این کلام
که نه زیانیست بزرگ که یکی هفتاد سال مشقت و مجاهده میکند
دیگری تفکر میکرد در یکساعت پس آن فکر یکساعت افضل تر
آید از عبادت هفتاد سال و نه زیانی بزرگست آنکه ممکن است
ترا ساعتی که بزرگتر است از عبادة هفتاد ساله پس ترک دهی
و ضایع گردانی آن ساعت بغیر حاجت و بخدای که هر آینه
زیانیست بزرگتر و خسرانیست سخت تر و بدانکه خصلتی که او را
این قیمة و درجه باشد واجب است که برحذر باشی از فوت
کردن او از جهت آنمعنی می افتد نظر خداوندان بصیرت در
عبادت در مثل این دقایقها و اهتمام تمام کنند مثل این اسرار را
و مشغول میشوند بمعرفة آن اولا پس رعایت کنند آنرا حق رعایت

کردنی تا بنا و غنیمت شمرده اند بسیار اعمال ظاهر را و برای این گفته اند
که شان در صفوت است نه در کثرت و گفته اند که یک گوهر بهتر از هزار مهره و اما
کسی که علم اندک دارند و جاهل اند از معانی این دقایق و غافلند از
عیبهای دل و مشغول شده اند بمشقتهای نفس در رکوع و سجود دوام ک
از طعام و شراب پس مغرور کرد ایشانرا عدد و کثرت و ندیدند انچه اندر است
و ندیدند این حقایق را مگر عالمان بالله والله تعالی ولی الهدایت بفضله
و اما بزرگی خطر بر چهار وجه است یکی انکه خدایتعالی پادشاهی است که
جلال و عظمت او را نهایت نیست و مر او را بر تو نعمتهاست بیشمار و تن
تو معیوب است بعیبهای پنهان و پیچیده شده با فتهای بسیار و ام
او مخوفست اگر علامتی از نفس ظاهر گردد پس محتاجی که بیرون آری عملی
صافی و سالم از بدنی معیوب و نفسی مایل سوی شر بر وجهی که حضرت با
جلال و عظمت خدایتعالی را شاید تا کثرت نعم او بر تو باقی ماند و الا فوت
شود و مر ترا رنجی عظیم که هیچ نفسی بفوت شدن مسامحت نتواند کرد بلکه
باشد که در مصیبتی افتی که طاقت ان نداری و این والله کاری عظیم است
دوم جلال و عظمت خدایتعالی بمثابه است که ملایکه مقرب شب و روز

ک نیکه

در خدمت او ایستاده اند و خدمت میکنند تا بعضی از ایشان از روز
آفرینش در قیام اند و بعضی در رکوع و بعضی در سجود و بعضی در
تسبیح و بعضی در تهلیل نه قایم قیام خود تمام کند و نه راکع رکوع
خود و نه ساجد سجود خود و نه مسبح تسبیح خود و نه مهلل تهلیل خود تا
نفخ صور و چون از چنین خدمتی عظیم فارغ شوند ندا کنند و بگویند
سبحانک ما عبدناک حق عبادتک و محمد سید المرسلین و خیر العالمین
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم میگوید که نتوانم ثنا گفتن بر تو چنانکه
تو ثنا بر خود میگویی سیوم انکه نعمتهای خدایتعالی بیشمار است
چنانکه گفت و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها و چنانکه روایت کرده اند
مردمانرا بر سه دیوان برانگیزند یکی دیوان نیکی دوم دیوان بدی
سیوم دیوان نعمتهای پس نیکیها را برابر نعمتها دارند تا جمیع نیکیها
در مقابله نعمتها برود و بدیها باقی ماند و حکم در ان مر خدایراست
عز و جل هر چه خواهد کند چهارم انکه عیبهای نفس و افات ان این خود
هر یکی را بعضی از ین در محل خود ذکر کرده ایم اما کار دشوار انست که
بنده هفتاد سال زحمت بیند در عبادتهای دشوار و غافل از عیبهای خود

چنانچه

بس بسا باشد که هیچ یکی ازان قبول نیفتد و باشد که سالها زحمت ببیند
و بیک ساعت همه را باطل کند و بزرگترین خطر ازین همه آنست که
باشد که خدای تعالی سوی بنده نظر کند و او مشغول باشد بریا کردن در عبادت
ظاهر خود را مر خدای را کرده است و دل و باطن خود را برای خلق پس براند
او را از در خود براندنی که باز نخوانند از عالمی که شنیده ام که حکایت
کرده اند از حسن بصری رحمة الله تعالی که او را بعد از مرگ در خواب دیدند
و از حالش پرسیدند گفت خدای تعالی مارا پیش خود بایستانید و گفت
حسن یاد میداری که آن روز که در مسجد نماز می گذاردی چون دیدی که
سوی تو مردمان می نگرند نماز بهتر گذاردن گرفتی تا اگر اول نماز تو
برای من خالص نبودی امروز ترا از در خود براندمی و از در خود
قطع کردمی و بسبب باریکی کار و صعوبت راه خداوندان بصیرت بر خود
ترسیده اند تا بعضی از ایشان بجمیع عمل خود که مردمان از آن دانسته اند
اعتماد و اعتبار نکرده اند حکایت کرده اند از رابعه بصری رحمها الله
تعالی که گفت هر عملی که ازان من ظاهر شود من از آن در حساب نگیرم
و دیگر گفته است که نیکیها خود را چنان پنهان دارید که بدیها خود را

بیکبار

و دیگری گفته است اگر توانی که چیزی پنهان کنی نیکیها را پنهان کن
حکایت کرده اند که رابعه را پرسیدند سود وی که حاصل کردی
بچه حاصل کردی گفت از نا امید شدن از کوشش عمل خود را
و روایة کرده اند از بایزید بسطامی رحمة الله تعالی که گفت چون
سی سال که عبادت کردم پس دیدم که گوینده میگوید که ای بایزید
مرا خزانه پرست از عبادت اگر سوی من وصال میخواهی بر تو است
بذلت و افتقار و شنیده ام از استاد ابو الحسن که روایة کرد از
استاد خود ابی الفضل که میگفتی هر اینه میدانم که آنچه طاعت میکنیم
قبول نیست گفتند چگونه میدانی گفت من چیزی را میدانم که عمل با قبول
نیست گفتند پس چرا میکنی عمل گفت امید میدارم که خدای تعالی روزی
مرا در صلاح آرد پس باشد نفس عادت گیرنده بعمل نیز پس محتاج
نشوم که او را عادت پذیر گردانم اینست احوال صاحب مجاهدات
و ریاضات پس ازین چنان مصلحت می بینم که خبری که مرویست
از رسول صلی الله علیه و آله و سلم اینجا ثبت کنم روایة کرده اند
از ابن مبارک رحمه الله تعالی گفته که او روایة کرده از مردی که

ثور از خالد بن معدان گفتند کزان مرد معاذ را گفت رضی الله عنه که
بگو پیش من حدیثی که از رسول صلی الله تعالی علیه واله وسلم شنیده
و یاد گرفته و هر روز آنرا میخوانی بسبب شدتی و دقتی باریک که در آن است
معاذ گفت رضی الله تعالی عنه و بگویم و پس بگریست گریستنی دراز
پس گفت واشوقا الی رسول الله و الی لقائه پس گفت وقتی نزدیک
رسول بودم صلی الله تعالی علیه وآله وسلم و رسول صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم سوار شد و مرا پس خود سوار کرد چون قدری برفتیم
سر سوی اسمان کرد و گفت حمد مر خدایرا عز و جل که حکم کند در مخلوقات
خود هر چه خواهد پس گفت یا معاذ گفتم لبیک یا سید المرسلین گفت
حدیثی میگویم ترا اگر از آنگاه داری ترا نفع کند و اگر ضایع کنی
حجت تو نزدیک خدای تعالی بریده گردد ای معاذ خدای تعالی
پیش از آنکه اسمانها بیافرید هفت فرشته افرید و بر هر دری از درهای
اسمان یکی از ان دربان کرد چون کراما کاتبین که ایشان نگاهبانان
اعمال بندگانند عمل بنده که از بامداد تا شبانگاه عبادت کرده باشند
باسمان برند و همچو نوری درخشند چون باسمان اول رسند بر کردار

آن

آن بنده ثنا بسیار گویند فرشته که دربان اسمان اول است گوید
که این عمل بر روی آن بنده باز زنید که من فرشته غیبتم مرا خداوند
من فرموده است کسی که مردمانرا غیبت کرده است بگذار عمل او را
در راه بده که از تو در گذرد و پس گروهی دیگر از کراما کاتبین عمل
بنده دیگر ببرند که غیبت نکرده باشد تا باسمان دوم رسند
فرشته که موکل اسمان دوم است گوید که این عمل بر روی آن بنده زنید
که مراد وی ازین عمل عرض دنیا بود و مرا فرموده است که عمل او را راه ندهم
که او بدین عمل دنیا طلب کرده است پس کراما کاتبین عمل بنده
دیگر ببرند از نماز و روزه و حج و زکوة و صله و صدقه و طاعت و عبادة
و فرشتگان هر دو اسمان بدان عمل ثنا گویند چون باسمان سیوم
رسند فرشته اسمان سیوم بگوید بایستید و این عمل بر روی او باز
زنید که من فرشته تکبرم او در میان مردمان بدین عمل تکبر کردی
و مرا دستوری نیست که عمل او را راه دهم پس عمل بنده دیگر همچون ستاره
درخشان از نماز و تسبیح و حج و عمره ببرند چون باسمان چهارم رسند
فرشته گوید بایستید و این عمل بر روی او باز زنید که من فرشته عجبم

نگذارم که عمل او از من درگذرد که او هیچ کاری نکردی الا که او
دران عجب نکردی پس عمل بنده دیگر ببرند تا باسمان پنجم
چون عروسی آراسته که اورا جلوه کنند از جهاد و حج که مراورا
روشنایی همچون افتاب باشد فرشته اسمان پنجم گوید که این
بر روی او باز زنید که من فرشته حسدم و او حسد کردی
بر خلق خدای تعالی بنعمت دادن خدای تعالی و حسد کردی بر کسی
که علم اموختی عمل او را راه ندهم که از من درگذرد پس عمل بنده
دیگر ببرند تا باسمان ششم که در وی نماز و روزه و حج و زکوة
و ذکر و تسبیح بود و بر روشنایی تمام فرشته آسمان ششم
بگوید این عمل بر روی او باز زنید که او بر هیچکس رحمت نکردی
و بتشویش خلق شادی کردی و من فرشته رحمتم نگذارم که این
عمل از من درگذرد پس عمل بنده دیگر ببرند تا باسمان هفتم
از زهد و تقوی و ریاضت و مجاهده و طاعت و عبادت
و فرشتگان اسمان ششم با او موافقت نموده و بدین عمل ثنا
میگویند و این عمل همچون افتاب روشن درخشید چون باسمان

هفتم

هفتم رسند فرشته اسمان هفتم گوید بایستید و این عمل بر روی
او باز زنید که من فرشته جاهم و صاحب این عمل را مراد
ازین جاه بود نزدیک مردمان نگذارم که این عمل از من بگذرد
که مرا فرموده اند هر عملی خالص که برای خدای تعالی نباشد
از راه ندهم پس عمل بنده دیگر را ببرند از نماز و روزه و حج و عمره
و حسن خلق و خاموشی و ذکر باری تعالی تا ببرند و از همه آسمانها
و حجابها بگذرانند و برسند بخدای تعالی و پیش خدای تعالی بایستند
و گواهی دهند بدین بنده بعمل صالح خدای تعالی گوید که شما
نگاهبانان ظاهر بودید بر عمل بنده من و من نگاهبانم بدانچه
در باطن اوست و مراد او ازین عمل من نبوده ام و خالص
برای من نکرده است و من میدانم که مراد او ازین عمل چه بود
و بر وباد لعنت من که ادمیان را مغرور کرد و مغرور مرا نتوانند کرد که
من غیب میدانم و بدانچه در دلهاست مطلعم نهان و اشکارا
بدانم بر وباد لعنت من ملایکه هفت اسمان که با او بوده اند گویند
یارب بر وباد لعنت تو و لعنت همه لعنت کنندگان پس معاذ بگریست

وشمارا

ولعنت ما همه

ونعره بزد وبگریست وگفت یا رسول الله صلوات الله علیک چگونه نجات
باشد ازین که تو گفتی رسول گفت صلی الله علیه واله وسلم ای معاذ
بپیروی پیغامبر خود بکن در یقین گفتم تو رسول خدایی و من معاذم
مرا چگونه نجات وخلاص باشد گفت ای معاذ اگرچه در عمل تو تقصیر باشد
زبان خود را از غیبت گفتن نگاه دار و بعیبی که بدان مبتلا
باشی دیگری را عیب مکن و بخوار کردن دیگری خود را عزیز مکن و
بعمل خود ریا مکن تا شناخته شوی در مردمان و در دنیا چنان
مشغول مشو که کار آخرت فراموش کنی و راز مگو با مردی که نزد او
دیگری باشد و خود را از مردمان بزرگ مدار که از خیرات دنیا
و آخرت بریده مانی و در مجلسها فحش مگو تا مردمان از خلق
بد تو نگریزند و بهتان مردمان را بزبان خود پاره مکن تا سگان
دوزخ ترا پاره پاره نکنند فرمود صلی الله تعالی علیه وسلم
که ای معاذ هیچ دانی وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا چه معنی دارد گفتم
بابی انت وامی فرمود که سگان دوزخ که پوست از استخوانها
می برند گفتم یا رسول الله صلواة الله علیک که طاقه دارد اینکه

خصلتها را

خصلتها گفت ای معاذ آسانست بر کسی که خدا تعالی آسان کند
بروا آنچه ترا گفته ام بسنده است مر ترا این یک خصلت که مردمان را
همان خواهی که خود را خواهی و هرچه خود را نخواهی مردمان را نخواهی
پس چون چنین کردی سلامت مانی آن مرد میگوید که معاذ
بعد از شنیدن این حدیث چندان قران نخواندی که این حدیث
پس ای برادر چون این حدیث صعب و بیمناک که گدازنده دلهای
و شکننده پشتها و پهلوها را شنیدی چنگ بحضرت خدای
خویش زن و بتضرع و زاری ملازم در او باش که ازین کار نجات
نیست مگر رحمت او و سلامتی نیست ازین مگر بتوفیق و عنایت
او پس بیدار شو از خواب غفلت و بقطع کردن این عقبه بزرگ
و با هول بجهد تمام مشغول شو تا بهلاک شدگان هلاک نشوی
والله المستعان علی کل حال فانه خیر معین وارحم الراحمین

فصل حاصل آنکه چون نیک نظر کردی و قدر طاعت
خدا تعالی دیدی و عجز و ضعف و جهل و حماقت خلق مشاهده
کردی پس بدیشان التفات مکن و ترک مدح و ثنا و تعظیم

ایشان کیر که دران هیچ فایده نیست بلکه ذکر خلق اصلا مکن و
چون خست و حقارت و سرعت زوال دنیا دیدی بطاعت خود
دنیا را مخواه و بکوای نفس ثنا، پروردکار عالمیان بهتر یا ثنا،
خلق عاجز جاهل بیوفا آنکه آنکه نشناسند قدر طاعت
و بسا باشد که فضل نهند بر تو کسی را که کمینه تراست از تو از
روی حال بهزار درجه و ضایع کذارند ترا در وقت حاجت و
فراموش کنند ترا و ایشان چه چیز خواهند کرد و ایشانرا چه قدرت
رسد بلکه ایشان در قبضه قدرت خدای تعالی اند میکرداند ایشانرا
چنانکه خواهد و سوی چیزی که میخواهد پس عقل کن ای نفس
و ضایع نکردان طاعت عزیز خود را و فوت مکن ثنا و عطا،
کسی را که ثنا او همه فخر است و عطا او همه ذخیره است و بکو
ای نفس بهشت بهتر یا حطام دنیا فانی و ای نفس ترا ممکن است
که بدین طاعت نعمت ابدی را حاصل کنی پس کم همتی مکن نه بینی
که چون کبوتر بلند پر باشد چکونه قیمت او زیاده شود پس بلند
همتی و بلندپری کنی و برای خدا تعالی مجرد شو که کار همه بقبضه

قدرت

۲

قدرة اوست و چون همچنین نیکو تامل کردی و نعمتها و منتهای
خدا تعالی بزرگ بر خویشتن دیدی بتوفیق دادن بر طاعت و
بدفع کردن موانع و آراسته کردانیدن بر اینتو جزای بزرگ و ثواب
عظیم از تو و از عبادت تو را و استحقاق ان و نیز ثنا و شکر
کفت برین طاعت تو و دوست کرفت ترا این همه بفضل عمیم او است
و الا چه استحقاق است ترا و چه قدر است مر عمل حقیر معیوب ترا پس یاد
کن ای نفس که منت مر خدایراست عز و جل که این همه از لطف
و کرم اوست و شرم دار از التفات کردن بعمل خود بلکه منت
خدایرا یاد کن در همه حال و مشغول مشو پس از حصول این طاعت
مکر بتضرع و زاری سوی خدا تعالی تا قبول کند ان طاعت را
نشنیده قول خلیل ابراهیم علیه السلام وقتی که فارغ شد از خدمت
بناء خانه چکونه تضرع و زاری کرد و کفت رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ
اَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ یعنی ای پروردکار من قبول کن از ما بدرستی
که توئی شنوا و دانا و هر کاه که فارغ شد از دعا کفت رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ
دُعَاءِ ای پروردکارا قبول کن دعا ما را پس اکر منت نهند بر تو

بقبول کردن این طاعت بی بها، تو پس هر آینه این نعمتی است
بزرگ و نعمتی است عظیم و چندان از سعادت و دولت و عزت و
خلعت و نعمت و کرامت ترا حاصل گردد که در شمار نگنجد پس وای بر تو
اگر ازان غافل مانی و شکر نگوئی چه خسرانی و حرمانی حاصل کرده باشی
پس مشغول شو بدین کار که چون مواظبت بکنی و این اذکار بر دل خود
تکرار کنی و از خدای خود یاری و استعانت طلبی تا ترا از التفات
کردن بخلق و عجب کردن بعمل باز دارد و بر محض اخلاص برانگیزد
و امیدوار که طاعت و عبادت پاک مقبول ترا حاصل گردد که دران عیب
و نقصان نباشد بلکه اگر مثل این طاعت مثلا در همه عمر خود یکبار
دست آید پس بدرستی که ان در حقیقت بسیار است و سود کند
اگر چه اندک است عدد او هر آینه بسیار است در معنی و بزرگ است مرتبه او
و بسیار است نفع او از آنکه کدام هدیه بزرگتر از ان که آنرا قبول کند
پروردگار جهانیان و کدام سعی ازان بزرگتر که بران شکر و ثنا گوید
حق تعالی و کدام بضاعت عزیزتر از بضاعتی که آنرا برگزیند حق تعالی
پس تامل کن ای مسکین و از جمله غافلان مباش چون چنین

کردی که گفتیم از جمله مخلصان و ذاکران شدی و منت خدای تعالی را
دانستی و این عقبه با ترس را پس انداختی و از آفتهای او سلامت
ماندی و نجات ابدی یافتی والله الموفق بمنه ولا حول ولا قوة الا
بالله العلی العظیم **عقبهٔ هفتم** و این عقبه حمد و
شکر است پس بر تو باد ای طالب عبادت بعد از قطع این عقبات
و ظفر یافتن بمقصود از عبادت سالم از آفات بحمد و شکر گفتن مر خدای را
عز و جل بدین نعمت بزرگ و وجوب حمد و شکر بر تو بسبب دو چیز است
یکی برای دوام نعمت بزرگ دوم برای حصول زیادت اما دوام
نعمت بدانکه شکر قید نعمتهاست که بدو دایم و قایم ماند و بترک آن زایل
شود خدای تعالی گفت در حق قومی فکفرت طایفة بانعم الله فاذاقها
الله لباس الجوع والخوف بما کانوا یصنعون ای کافر شدند بنعمت
خدای تعالی پس بچشانید ایشان را لباس گرسنگی و ترس بسبب
کفران ایشان وقوله تعالی ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم و آمنتم
وکان الله شاکرا علیما و رسول گفت صلی الله علیه وسلم که نعمت
وحشی است پس قید کنید آنرا بشکر اما حصول زیادت آنست که چون شکر

النعمة وحشیة فقیدوها بالشکر

قید نعمت باشد پس او ثمره دهد زیادتی را چنانکه حق تعالی گفت لئن
شکرتم لازیدنکم ای اگر شما شکر گویید نعمت شما را زیاده کنم و سید
حکیم چون بنده را بیند که بحق نعمت قیام نمود منت نهد مر او را بدادن
نعمت دیگر و الا نعمت داده را ازو باز ستانند پس ازین بدانکه نعمة
بر دو قسم است دنیاوی و دینی و دنیاوی دو نوع است نعمة
نفع و نعمة دفع نعمة نفع انست که ترا مصالح و منافع داد و منافع بر
دو نوع است یکی صورة تمام با سلامتی و عافیة دوم لذتها از طعام
و شراب و مسکن و لباس و نکاح و غیران و نعمت دفع انست
که دفع کرد از تو مضرتها را و مضرتها بر دو نوع است یکی در نفس که بدین
سلامتی داد ترا از جا ماندگی و از جمیع آفات و علتها که در تن باشد
دوم دفع کردن مضرتهای که از انواع عوائق بتو لاحق شود چنانچه قصد کردن
دشمن از آدمی و پری و سباع و غیران اما نعمتهای دینی نیز دو نوع است
نعمت توفیق و نعمت عصمة و نعمت توفیق انست که توفیق داد مر ترا
اولا بر دین مسلمانی پس بر سنة پس بر طاعت و نعمة عصمت انست
که عصمت کرد ترا اولا از کفر و شرک پس از بدعت و ضلالت پس از سائر معاصی

و تفسیر این نعمتها ندانید و شمار نتوانید کرد کسی مگر خدا تعالی خداوندی
که مر ترا داده است چنانچه گفت و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها ای
اگر خواهید که نعمتهای خدا تعالی را شمار کنید نتوانید پس بدانکه
دوام این همه نعمتها که گفتیم پس ازانکه منت نهاد بر تو و زیادت
شدن این بر هر یکی از هر باب که وهم انجا نرسد متعلق بیک
چیز است و ان حمد و شکر است پس اگر خصلتی که مراد را انچنین
قیمت باشد و در ان انچنین فایده بود واجب است که ازو
بهیچ حالی غافل نباشی که جوهری قیمتی و کیمیایی عظیم است
والله الموفق سوال اگر گویی که چیست حقیقت حمد و شکر و چیست
معنی این هر دو و حکم این هر دو جواب بدانکه علمای
فرق کرده اند میان حمد و شکر که حمد از قبیل تسبیح و تهلیل است
پس حمد از اعمال ظاهر باشد و شکر از قبیل صبر و تفویض است پس
از اعمال باطن باشد و دلیل دیگر بر فرق کرده اند که شکر مقابل
کفرانست و حمد مقابل لوم است و دلیل دیگر گفته اند که حمد عام تر است
و بیشتر و شکر خاص تر و اندکتر چنانکه گفت خدا تعالی و قلیل

برفرق

من عبادی الشکور ای اندکند از بندگان شکر گوینده بس باشد که هر یکی را از حمد و شکر معنی دیگر است و حمد ثنا گفتن است
بر کسی بفعل نیکو این بود مقتضا کلام شیخ ما رحمة الله تعالی و اما
شکر در معنی او سخن بسیار است ابن عباس رضی الله تعالی عنهما
گفته است که شکر طاعت کردنست بجمیع جوارح مر پروردگار خلایق را
در سر و علانیه و یکی از مشایخ ما گفته است که شکر ادا کردن طاعتهاست
در ظاهر و باطن پس رجوع کرده است و گفته است که شکر اجتناب از معاصی
است در ظاهر و باطن و دیگری گفته است که شکر نگاه داشتن دل
و زبان و جمیع ارکانست تا بجزی ازین سه چیز بهیچ وجه معصیه نکند
و فرق میان این قول و میان قول شیخ اول انست که این شیخ
نگاه داشتن را معنی زاید داشته است بر اجتناب کردن
از معاصی و اما اجتناب از معاصی نیست مگر اجتناب کردن از معاصی
وقت دواعی الی آنکه در نفس معنی موجود و محصل باشد که از ان بنده
مشغول باشد و از کفران بدان معصوم و شیخ من گفته است که
شکر تعظیم منعم است بر مقابله نعمت او بحدی که از جفا منعم و کفران نعمت

او را مانع شود و اگر بگویم که تعظیم محسن است بر مقابله احسان او تا
صحیح شود شکر از خدای تعالی مر بنده را هم نیکوست و در شکر تفاصیل
است که در کتاب احیاء علوم شرح کرده ایم ولیکن حاصل انست
که شکر از بنده عبارتست از تعظیم است که مانع شود از جفا کردن کسی که
احسان کرده است سوی او و ان بیاد کردن احسان محسن است
و ان حسن احوال شاکر است در شکر او و قبیح حال کافر است در کفران
او و گفتیم من که کمترین چیزی که منعم مستحق است بنعمت دادن انست
که نعمت او را سبب معصیه او نسازد و چه تباه است حال کسی که نعمت
منعم را سلاح عصیان او بسازد پس انچه بر بنده از شکر فریضه است آنست
که در تعظیم خدای تعالی المقدار باشد که حایل شود میان او و میان
معاصی بر حسب یاد کردن نعمتهای او و چون این کرد انچه اصل شکر است
بجا آورد پس باید که در طاعت نیز جد و جهد نماید و بخدمت حاضر باشد
از انکه این نیز از حقوق این نعمت است اما از نگاه داشتن
از معاصی چاره نیست والله الموفق **سوال** اگر گوی که موضع شکر کدام است
و جواب بدانکه موضع شکر نعمتهاست دینی و دنیاوی اما نعمتها،

در نفس و اهل و مال و دین سخن گفته اند که اینجا رسید شکر واجب است یا نه بعضی گفته اند که در سختیها و مصیبتها

و مصیبتها شکر واجب نشود و ازین روی که مصیبتهاست بلکه صبر واجب است
و شکر بر نعمت باشد و بعضی گفته اند که هیچ شدتی و مصیبتی نیست
که در مقابله ان خدایتعالی را نعمتی نیست پس شکر واجب شود بدان
نعمتها که مقرون است بمصیبتها نه بر نفس مصیبة و ان نعمتها که در مقابله
مصیبت است انست که ابن عمر رضی الله عنهما گفت مبتلا نشده ام
ببلای مگر انکه خدایتعالی را بر من چهار نعمت بودی اول انکه ان بلا
در دین نیفتاد و دوم انکه بلایی سخت تر ازان نیفتاد سیوم
از رضا دادن ببلا محروم نکردانید چهارم انکه امید ثواب دارم
بر بلا، و بعضی دیگر گفته اند که در بلا نعمت است از انکه بلا بها دایم نیست
و ثواب او دایم است و از خدایتعالی است و از دیگری نیست پس
واجبست شکر مر بنده را بر نعمتها که مقرون اند ببلا و دیگر گفته اند
و اولی نزدیک شیخ ما همین است که بر شداید دنیا شکر واجبست از انکه
این شداید از روی حقیقت نعمت است از انکه بنده را نیز در مقابله
ان در عاقبة ثوابی است که در مقابله آن شداید باخرت است
و کدام نعمت باشد بزرگتر ازین و این بکسی ماند که داروی تلخ

فصد یا

ترا بخوراند یا ترا حجامت کنند برای علتی که در تست تا توازان علت
خلاص یابی چه بشبهه است که از خورانیدن دارو و بیرون اوردن خون
بقصد حجامت نعمتی است بزرگ اگر چه از روی صورة مکروه است و
طبع ازو متنفر است لیکن حمد گوی کسی را که دور گردانید از تو علة را
بلکه احسان کنی با او آنچه توانی و همین است حکم شداید نه بینی که رسول
صلی الله علیه و آله و سلم چگونه حمد و شکر میگفت مر خدا را عز و جل
بر شداید وقتی که گفت اَلحَمدُ لِلّٰهِ عَلیٰ السَّرّاءِ وَالضَّرّاءِ نه بینی که خدایتعالی
چه فرموده است عَسیٰ اَن تَکرَهُوا شَیئاً وَیَجعَلَ اللّٰهُ فِیهِ خَیراً کَثِیراً
ای شاید که چیزیرا دشوار دارید و خدایتعالی دران خیر بسیار نهاده است
و چیزی که نام نهاده باشد او را خدایتعالی خیر پس ان خیر است که رسید
او را و بیم تو و گفته اند که نیکویی نعمت نه ان باشد که در و لذت و ارزوی
نفس بمقتضای طبع باشد بلکه نعمت انست که زیادت کند درجات را
و چون شدت سبب گردد مر زیاده شدن شرف بنده را و بلند
گشتن مرتبه او را پس در حقیقت نعمتی باشد اگر چه ظاهرا شداید و
محن باشد پس بدان این را تا توفیق یابی سؤال اگر گوی شکر افضل است

باصبر **جواب** بدانکه بعضی گفته اند شکر افضلست ازانکه خدایتعالی گفته است
وقلیلٌ من عبادی الشکور ای بندگان شکر گوینده من اندک باشند
پس شاکر را از اخص خواص گردانید و در مدح مهتر نوح علیه السلام گفت
انه کان عبداً شکوراً ای نوح بنده شکر گوینده بود مر نعمت را
و در حق ابراهیم علیه السلام ثنا کرد که شاکراً لانعمه اجتباه ای ابراهیم
شاکر بود مر نعمتها را پس برگزید خدای تعالی او را و دلیل دیگر آنکه شکر
بمنزله انعام است ولهذا بزرگی گفته است که اگر نعمت دهند و شکر گویم
دوستر از ان دارم که بلا دهند و صبر کنم و بعضی گفته اند که صبر افضل است
ازانکه در صبر مشقت بسیار است و ثواب او بیشتر باشد و مرتبه او بلندتر
خدایتعالی در مدح ایوب علیه السلام گفت انا وجدناه صابراً
نعم العبد انه اواب ای یافتیم ما ایوب را صابر نیکو بنده بازگردنده
بخدایتعالی و نیز خدایتعالی گفت انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب
ای داده شود صابران را اجر بیحساب و خدایتعالی گفت ان الله یحب
الصابرین ای خدای تعالی دوست دارد صابران را گفتیم من شکر
گوینده بحقیقت نباشد مگر صابر و صبر کننده بحقیقت نباشد مگر شاکر

ازانکه

ازانکه شاکر در دار محنت خالی نیست از محنتها که بران صبر خواهد کرد
زیرانکه شکر تعظیم منعم است بحدی که مانع گردد از عصیان و جزع
عصیانست و صابر نیز خالی نیست از نعمتها که بران شکر خواهد
کرد ازانکه گفتیم که سختیها بحقیقه نعمت است پس چون صبر کرد بر
سختیها گوئی از روی حقیقت حبس کرد نفس خود را از جزع از برای
تعظیم خدای تعالی و این بعینه شکر است ازانکه آن تعظیم مانع است
او را از عصیان و دیگر آنکه شاکر منع خواهد کرد نفس را از کفران نعمت و این
صبر کردنست از معصیه پس شاکر در حقیقه صابر است و صابر چون عظمت
مستولی داند از عظمة او منع کند نفس خود را از جزع و این شکر است
پس صابر در حقیقت شاکر است پس جدا نباشد یکی از ایشان از دیگری
فصل برتو باد ای مرد بقطع کردن این عقبه اندک مؤنته
و بسیار نفع بجهد تمام و تامل کن درین دو اصل **اصل**
اول آنکه نعمت حق کسی را دهند که قدر او بداند و قدر نعمت شاکر داند
و دلیل برین آنست که خدایتعالی حکایت کرده است از کفار
ورد کرده است بر ایشان اهؤلاء منّ الله علیهم من بیننا الیس الله

با علم بالشاکرین معنی چنان باشد که این جاهلان گمان
بردند که نعمت عظیم و منت کریم کسی را دهند که او را مال بسیار باشد
و بزرگ زاده باشد و گفتند چیست این که فقیرانرا چندین
نعمت عزیز دینی داده اند و ما را نداده اند خدا تعالی ایشانرا جواب
گفت بدین سخن که أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ تقدیر کلام
چنانست که سید کریم نعمت کسی را دهد که قدر او شناسد و قدر
او کسی شناسد که بتن و جان و روی بدو آرد و او را بر همه چیز
برگزیند و از مشقتها که در راه او تحمل کند است تنگ نیاید و
همیشه بر در او ایستاده شکر گوید و در علم سابق ما بود که این
ضعیفان قدر نعمت ما خواهند دانست و بشکران قیام خواهند نمود
پس ایشان اولیتر باشند بدین نعمت از شما پس توانگری و مال و
جاه و حسب و نسب شما را در دنیا اعتبار نیست از آنکه شما نعمة
دنیا و حطام آنرا مسدا نیند نه نعمت دین و حق معرفت را و همه جان
و مال خود را فدای برای جاه دنیا میکنید و اما این ضعیفان خود را
میکشانند و جانها خود را بذل میکنند در راه ما و بدان باک ندارند

تا بدانند که ایشان قدر نعمت ما دانستند و استوار گشت دلهای
ایشان بر تعظیم داشتن نعمتها ما و احسان شد بر ایشان
فوت همه چیزی غیر آن و خوش شدند به برداشتن هر سختی
و دشواری و مستغرق شدند تمام عمر در شکر او پس از برای
این مستحق آن نعمت عظیم و منت کریم شدند و مخصوص گردانیدیم
ایشانرا بدین نعمتها و من میگویم که حال همه مردمان که خدا تعالی
ایشانرا بدین نعمتها مخصوص گردانیده است از نعمت دین
از علم یا از عمل همچنین باشد یعنی بیابی هر یکی از ایشانرا
عارف به بزرگی نعمت و تعظیم کننده نعمت را و جهد کننده در
در تحصیل آن و قیام نماینده بشکران و هر که را بینی از نعمت
محروم کرده شده بیابی مر او را جاهل به بزرگی نعمت و غافل از شکر
آن از آنکه اگر تعظیم علم و عبادت در دل بازاریان عوام الجنان
بودی که در دل علما و متعبدانست بازار ایشان بر علم و عبادت بر
نمیگزیدندی نه بینی اگر فقیهی باشد که مسئله مشکل باید او را
حل شود چگونه خوش شود دل او و چنان شاد شود و پندارد که

چندین هزار دینار یافت و بسا باشد که در مسله دینی سالی تفکر کند
بلکه بسا باشد که تا ده سال تفکر کند و باشد که تا بیست سال و زیاده هم
تفکر کند و این را بسیار نشمرد و ملول نگردد و چون معلومش
کردد منتی عظیم و نعمتی بزرگ داند و خود را بدان توانگرترین توانگران
و شریفترین شریفان تصور کند بلکه بسا باشد که مر بازاری را
یا متعلمی کاهل را که خود را در رغبت علم و محبت خدای تعالی بجوادوانند
مثل این مسله مشکل که حق آن بداند بیان کنند نشنوند انرا چنانچه
حق شنیدنست و باشد که اگر برو سخن دراز کنند ملول شود و چون
معلوم شود این را کاری بزرگ نه پندارد و همچنین کسی که میخواهد
که بخدای تعالی باز گردد چندین جهد کند و چندین ریاضت خود را بگذارد
و چندین نفس خود را از لذتها و شهوتها نگاه دارد تا شاید که حق تعالی
دو رکعت نماز چنانچه باید او را میسر گرداند و چندین تضرع و زاری کند
تا شاید که در یکساعت مناجاتی با صفوة و حلاوة حاصل شود
و چون بدین ظفر یابد در ماهی یکبار بلکه در سالی یکبار بلکه
در همه عمر یکبار آنرا نعمتی بزرگ و دولتی عظیم تصور کند و بغایة خوش

شود و خدای تعالی را شکر گوید و آن رحمتها و سیدارها و شفقتها
بهیچ نشمرد و بینی دیگری را که او را نیز گمان می برد که من در عبادت
رغبت دارم اگر محتاج شود در حاصل کردن مثل این عبادت
صافی بنقصان کردن لقمه از افطار یا ترک کلمه لایعنی یا دفع خواب
ساعتی بدان نفس او مسامحت نکند و اگر بر سبیل ندرت عبادتی
با صفا او را حاصل شود آنرا خود چیزی نشمارد و بران شکر نگوید
بلکه خوشی و شکر گفتن او آنگاه باشد که درمی حاصل شود یا خوردنی
خوب پخته شود یا خوابی دراز یا سلامتی تن میسر شود و در نوقت
گویند الحمد لله هذا من فضل الله مثل این غافلان و جاهلان چگونه
برابر آن نیکبختان و مجتهدان و زاهدان شوند و بسا بر مغبنی است
که این مسکینان ازین چیزها محروم مانند و آن طالبان صادق
بران ظفر یافتند و این قسمتی است که احکم الحاکمین کرد و هو اعلم بالمهتدین
اینست تفصیل آنکه خدای تعالی فرمود الیس الله باعلم بالشاکرین
پس نیکو فهم کن و حق آن بگذار و بدانکه هر چیز را که تو آرزومند بری آنرا
هرگز از آن محروم نشوی مگر از قبل نفس خود پس جهد کن و بکوش تا در

نعمت خدای تعالی بدانی وچنانچه حق اوست لهو العظیم کنی تا مستحق
بدین نعمت باشی اصل دوم آنکه کسی که قدر نعمت نداند وشکر او نگوید
نعمت ازو سلب کنند ودلیل برین آن که گفت خدای تعالی واتل
علیهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان
فکان من الغاوین ولو شئنا لرفعناه بها ولکنه اخلد
الی الارض واتبع هواه فمثله کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث
او تترکه یلهث ذلک مثل القوم الذین کذبوا بآیاتنا
فاقصص القصص لعلهم یتفکرون تقدیر کلام چنان باشد که
که ما نعمت دادیم این بنده را نعمتی عظیم در باب دین ومنزلتی
رفیع کرامت کردیم تا نزدیک ما جاه ومنزلت او بزرگ باشد
ولیکن ندانست قدر نعمت ما وسوی دنیا خسیس وحقیر میل کرد
وشهوت فانی نفرودنی را برگزید وندانست که همه دنیا نزدیک
در مقابل دین کمتر است از پر پشه وهمچون سگی شد که قدر اکرام و
اهانت نکند وهمه نعمت وکرامت در مقابله او پاره نان یا یک
استخوان که سوی او اندازند تصور کند واگر او را برماید نشناسند

ونعمت دیگر

خدای تعالی

ودر میان خاک اینها شد نزدیک او برابر باشد پس این بنده
تباه کار چون قدر نعمت ما ندانست وحق کرامت ما نشناخت وبدنیا
حقیر ولذت خسیس مشغول شد بن نظر کردیم سوی او ونظر سیاست
وحاضر گردانیدیم او را در میدان عدل وحکم کردیم برو حکم حسرت
وسلب کردیم ازو همه نعمتها وخلعتها وکرامتها خود وبیرون بردیم
از دل او معرفت خود وبرهنه کردیم او را از همه فضلها و
کرمها خود ودیگر گردانیدیم او را همچون سگی رانده وشیطان
از رحمت دور مانده نعوذ بالله تعالی من سخطه والیم عقابه وعذابه
انه بنا رؤف رحیم واینجا قناعت کن بمثال ملکی که بنده از بندگان
خود را اکرام کند وجامه خاص خود را بپوشاند ونزدیک گرداند
ومرتبه او بالاتر از مرتبه همه خادمان وحاجبان کند ونفس او را باید
بملازم بودن در حضرت خود ودر موضع دیگر برای او قصر بنا کنند
با باید ما ملک ومخدوم شده بنشیند پس اگر این بنده بجانب دربان
ملک یا بجانب خربنده ملک بیند که نانی میخورد یا سنگی را بیند
که استخوانی میخاید پس ترک خدمت ملک گیرد وسوی او دراز می نگرد

ومحروم کردیم او را از فضلها وکرمهای خود صح

وکنیزکان وغلامان تا جوق از خدمت ملک باز گردد انجا صح

بکند و پاره نان از خربنده و دربان بستانند یا استخوانی از سگ
برباید نه آنکه آن ملک در بخالة او را گوید که این سفله و کمینه است
که حق کرامت ما ندانست و قدر اعزاز ما نشناخت این مردی

ساقط القدر

الهمة و عظیم الجهل است و بی تمیز و بی حرمت است پس حکم کند
که جمله خلعتها از و باز ستانند و از حضرت من دور کنند و
برانند اینست حال عالم چون میل کند بسوی دنیا و اینست حال عابد
چون پیروی کند هوای نفس را بعد آنکه خدای تعالی او را مشرف
گردانیده بعلم و عبادت خود و بمعرفت شریفه خود و احکام خود
او نداند قدر این نعمتها و روی آرد بچیزی که حقیرتر است نزدیک
خدای تعالی و دوست دارد او را از این نعمتها از علم و عبادت
و حقایق و همچنین کسی که مخصوص گردانیده است او را خدای تعالی
بانواع توفیق و عصمة خود و آراسته گردانیده است او را بانوار
خدمت و عبادت خود دایم بسوی او بنظر رحمت می نگرد و با او
فخر میکند بر فرشتگان و او را بدرگاه جاهی و عزی دهد تا آنکه
بمرتبه رسد که اگر دعا کند اجابت کند او را و اگر بخواهد عطا کند او را

و اگر شفاعت کند خشنود کند او را و اگر خطری بر دل او گذرد برساند
او را پیش از آنکه سوال کند بزبان پس کسی که او را این حالت باشد
و قدر این نعمتها نشناسد و بسوی آن نعمتها نه بیند و روی
آرد بشهوتی نفسانی که هیچ قدر ندارد یا بسوی لقمه از دنیا که او را لقا
نباشد و نه بیند بسوی این کرامت و خلعتها و هدایا و
منتها و نیز نه بیند بسوی آنکه او را وعده کرده است در آخرت
از ثواب بزرگ و نعیم مقیم پس چه بدتر و حقیرتر بنده باشد
و عظیم تر خطر باشد اگر داند و فهم کند میخواهیم از خدا تعالی
که بر و رحیم است که در اصلاح آرد ما را بفضل خود و سعته و رحمة
خود که اوست ارحم الراحمین پس بر تو باد ای مرد که جهد تمام
بکوشی تا بشناسی قدر نعمتهای خدای تعالی که ترا داده است

وچون ترا نعمتی دهد

از نعمتها، دینیه که بر تو باد بسوی دنیا نظر التفات نکنی بشنو که
خدای تعالی با سید کاینات صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
چه میگوید و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم لا
تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم و لا تحزن علیهم

و تقدیر چنان باشد هر که او قران بزرگ میداند واجبست ابرو که نظر
بسوی دنیا حقیر نکند خاصه که رغبت کند از انکه حطام دنیا خدایتعالی
برهمه کافران و فرعونیان و ملحدان و زندیقان و جاهلان و فاسقان
که ایشان خوارترین خلق اند می ریزد تا بجدی که دران غرق می شوند
و از پیغامبران و صدیقان و عالمان و عابدان و عارفان
که ایشان عزیزتر خلق خدایند باز میدارد تا بجدی که بسیار باشد
که پارهٔ نان و پارهٔ جامه نیابند و بدان بدیشان منت می نهند
چنانچه مر موسی را علیه السلام گفت اگر خواستمی شما را از زینتی دادمی
که چون فرعون انرا بدیدی دانستی که او از مثل این عاجزست و لیکن
دنیا را از شما دور میدارم و من با اولیاء خود همین کنم و ایشانرا
از نعمتهای دنیا چنان نگاه دارم که شتربان مشفق شتر خویش را از گر
شدن و اینک من ایشانرا از دنیا نمیدهم نه بسبب خواری ایشان
بلکه برای ان تا فردا قیامت ایشانرا نصیبی کامل کرامت کنم پس
اگر بصری داری درین کار نیکو نظر کن و بر نعمتها خدایتعالی حمد و شکر
بسیار بگوی خاصه بر نعمت اسلام که این نعمتی بزرگست و حقیقت

چنداق لرزدنیا

باریک

بدانکه اگر تو در اول دنیا افریده شدی و شکر نعمت اسلام میکفتی از ان
وقت تا ابد هم حق ان نگذارده بودی و روایة کرده چون بشیر بر
یعقوب علیه السلام امد و بشارت یوسف علیه السلام بداد یعقوب
گفت بر کدام دین گذاشته گفت بر دین اسلام مهتر یعقوب گفت
اکنون نعمت تمام شد برما و گفته اند که هیچ کلمه نیست دوستر سوی
خدایتعالی و نه ابلغ در شکر از ین که بنده گوید الحمد لله الذی انعم علینا
و هدینا للاسلام پس زنهار از شکر گفتن بر نعمت اسلام و معرفت و توفیقات
و عصمت غافل نشوی و نیز بر اسلام حالی ایمن نباشی که اعتبار مر
آخر کارها باشد روایة کرده اند که سفیان ثوری رحمة الله تعالی
گفته است هر که از زوال اسلام ایمن باشد البته اسلام از و سلب کنند
و شیخ من گفتی چون حال کفار و زاری ایشان در اتش و خلود ایشان در عذاب
بشنیدی گفتی بر نفس خود ایمن مباش چه دانی که عاقبت کار تو
چیست و در سابقه ازل در باب تو چه حکم کرده اند و غره مشو
بصفا اوقات که شاید که زیرا و افتها باشد و یکی از مشایخ
گفته است که ای گروه مغروران بعصمة هر اینه بسیار باشد که زیر

عصمة نقمة باشد آراسته گردانیده خدای تعالی ابلیس را
بانواع نعمة خود واو نزد خدای تعالی در حقیقت در لعنة بود وآراسته
گردانید بلعم باعور را بانوار ولایت خود واو نزد خدای تعالی در
حقیقت در عداوت بود روایة کرده اند از علی رضی الله عنه
گفت چند مستدرج اند باحسان وچند مفتون اند بحسن قول
وچند مغرور اند بستر خدای ذو النون رحمة الله علیه را پرسیدند
که بیان کن نهایت ترین چیز که بنده بدان فریفته شود فرمود
بالطاف وکرامات واز برای این گفت خدای تعالی سنستدرجهم
من حیث لا یعلمون ای بکیریم ایشان را از جای که ندانند وبدانکه
هر گاه که از مقربان شدی کار تو اخوف واصعب گشت و
معامله تو اشد وادق شد وخطر تو عظیم از انکه چون کسی بلندتر
رود در هوا اگر افتد سخت بود افتادن او وابراهیم ادهم
رحمة الله تعالی میفرماید چگونه ایمن نشینی که ابراهیم خلیل السلام
میفرمودی واجنبنی وبنی ان نعبد الاصنام ویوسف
علیه السلام گفتی توفنی مسلما والحقنی بالصالحین وسفیان ثوری

رحمة الله دایما گفتی اللهم سلم سلم چنانکه کسی در کشتی وقت بیم غرق شدن
بگوید واز عارفی شنیده ام که گفت پیغمبری از خدای تعالی پرسید
از حال بلعم باعور وراندن او با چندان کرامت خدای تعالی گفت
چندان نعمتها که او را دادم یک روز شکر من نگفت اگر در همه عمر
یکبار شکر کردی هرگز آن نعمتها از و سلب نکردمی پس بیدار شو ای برادر
واز شکر گفتن غافل مشو بقدر امکان بر نعمتهای خدای تعالی شکر گو که بهترین
آن اسلام ومعرفت است وکمترین آن توفیق تسبیح وعصمتها
از کلمه لایعنی است تا بیلاء زوال نعمت مبتلا نشوی که رد کردن بعد
قبول وفراق بعد از وصال سخت دشوار است نعوذ بالله تعالی من
ذلک که اوست کریم ورحیم **فصل** حاصل کار آنکه
چون در نعمتهای خدای تعالی نیکو نظر کردی واین عقبات سخت را
بریدی وعملهای صالح کردی با علم واز گناهان پاک شدی
وموانع پس انداختی وعوارض دفع کردی وبر بواعث
ظفر یافتی واز قوادح سلامت ماندی چندان حاصل شد مر ترا
از خصلتها شریف ومرتبها بلند که اول آن بصیرت و

و معرفت است و آخر آن قرب و شرف است پس تأمل کن در آن
بقدر عقل خود و شکر گوی مر خدای را عز و جل بقدر طاقت خود
و مشغول کن زبان خود را بحمد و ثنای او و پر کن دل خود را بعظمت و
جلال او و دور باش بقدر امکان از معصیت او و پای دار بر خدمت
او بقدر وسعت خود و هرگاه که از شکر غافل شوی زود باز گرد
و شکر گوی و بگو ای خدای کریم چنانچه در اول فضل کردی بی استحقاقی
اکنون نیز تمام گردان بفضل خود بغیر استحقاق و دست بالا
کن و ندا کن بندای اولیا و آنانکه یافته اند تاج هدایت او و چشیده
اند حلاوت معرفت او پس ترسیده اند بر نفس خود از خوف ردّیه
دانانت و از وحشت بعد و ضلالة و تضرع کرده اند سوی درگاه
حق تعالی و در خلوتها فریاد کرده اند و گفته اند ای پروردگار مگردان
دلها ما را از نزدیک خود رحمتی که تویی بخشنده گویم من تقدیر
آنست که یافتیم ما از تو نعمتی پس طمع داریم از تو نعمتی دیگر زیرا که تویی
جواد و وهاب پس چنانچه دادهٔ این انعام را از ابتدا تمام گردان برحمت
خود در انتها و شنیدهٔ اولین دعایی که تعلیم کرده است حق تعالی

بعد از آنکه هدایت سوی غیر راه راست نمودی و ببخش ما را صح

بندگان خویش قوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم یعنی ثابت دار ما را
بر راه مستقیم خویش و دائم دار راه مستقیم بر ما و پیوسته از زایل
شدن این نعمتها خایف باش که خطر بزرگ است حکیمان گفته اند نظر
کردیم مصیبت سخت در عالم پنج چیز است اول رنجوری در غربت دوم
درویشی در پیری سیوم مرگ در جوانی چهارم کوری بعد
از بینایی پنجم فراق بعد از وصال و همچنین در هر نعمتی
که خدای تعالی ترا داده است شکر میگوی چون این همه کردی از
جمله عالمان و عارفان و تائبان و طاهران و زاهدان از دنیا
و مجردان برای خدمت و قهر کنندگان مر شیطان و نفس را
و متقیان بحق تقوی و ناصحان و خاشعان و متواضعان و متوکلان
و مفوضان و راضیان و صابران و خایفان و راجیان و مخلصان
و ذاکران و شاکران و مستقیمان شدی پس تأمل کن این کلام را
والله ولی التوفیق ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم سوال
اگر گویی چون کار بدین طریق مشکل است پس کم باشد کسی که
عبادت کند و بدین مقصود رسد و کدام کس را قوة آن باشد که

که این تتمه شرایطها بجا آرد **جواب** بدانکه خدای تعالی همچنین گفته است
وقلیلٌ من عبادی الشکور ولکن اکثر الناس لا یعلمون ولا
یشکرون ولا یعقلون ولا یفقهون ای بیشتر مردمان ندانند
وشکر نگویند وعقل ندارند وفهم نکنند وبا این همه آسانست
بر کسی که خدای تعالی بروی آسان کند وبر بنده جهد کردنست وبر خدای
راه راست نمودن چنانک گفت والذین جاهدوا فینا لنهدینهم
سبلنا ای کسانی که مجاهده کنند در راه ما راه نمونی کنیم ما ایشانرا
راههای خود وچون بنده ضعیف بدانچه بروی است قیام نماید
چه گمان بری پروردگار قدیر وغنی ورحیم وکریم که سعی ویرا
ضایع گذارد هرگز نبود ان الله لا یضیع اجر المحسنین **سوال** اگر
گویی عمر کوتاه واین عقبات سخت ودراز است چگونه عمر وفا کند
تا آدمی این همه شرایط را بجا آرد واین عقبات را قطع کند
جواب بدانکه راست گفتی که عقبات دراز است وشرایطها
در وی سخت است ولیکن چون خدای تعالی خواهد که بنده را برگزیند
راه دراز او را کوتاه کند ودشوار را آسان کند تا بعد از قطع کردن

این عقبات کوتاه ونزدیک است این راه وچه آسانست بیانکار
روایة کرده اند که چون بایزید رحمة الله تعالی در بدایة حال این راه را
سخت ودراز یافت ترس دید وعمر کوتاه گفت الهی چگونه رسم تو هاتفی
آواز داد که دع نفسک وتعال ای بگذار نفس خود را بیا ومن نیز
همین گفتم چون بدین عقبه رسیدم دانستم تا کسی باشد که این عقبات را
در هفتاد سال قطع کند وکسی باشد که در بیست سال قطع کند
وکسی باشد که در ده سال وکسی باشد که در پنج سال وکسی باشد
که در یکسال وکسی باشد که در شش ماه وکسی باشد که در یکماه
وکسی باشد که در یک هفته وکسی باشد که در یک روز وکسی باشد
که در یک ساعت تا کسی باشد که بتوفیق وعنایت خاص خدای تعالی
در یک لحظه قطع کند نه بینی که اصحاب کهف را که مدت ایشان
بیش نبود که چون در یک خود دقیانوس تغیری دیدند گفتند
ربنا رب السموات والارض وحاصل آمد ایشانرا معرفت وبدیدند الحجة
در این راه است از حقایق وقطع کردند این راه را واز جمله مفوضان ومتوکلان
ومستقیمان شدند واین همه راه ایشانرا در مقدار یکساعت بلکه در

ربّ موسی و هارون

یک لحظه حاصل آمد و دیگر نه یعنی سحره فرعون را که نبود مگر
ایشان مگر یک لحظه که چون بدیدند معجزه موسی را علیه السلام گفتند
آمنّا بربّ العالمین و راه را ببریدند و قطع کردند و از ساعتی
تا ساعتی از جمله مومنان و موحدان و عارفان شدند و راضی
شدند بقضا و صابر شدند بر بلا و شکر کردند بر نعمت
ایمان و اسلام و مشتاق شدند بلقای خدای تعالی تا فریاد برآوردند
قالوا لا ضیر انّا الی ربّنا منقلبون ای نیست زیانی ما را لکن هر چه
میخواهی که ما سوی پروردگار باز گشتیم حکایت کرده اند که ابراهیم
ادهم بود چنانچه بود در کار دنیا چون از دنیا روی بگردانید و بنشست
و این راه را سلوک کرد نگذشت بر و مگر مقداری که از بلخ تا مرو رسید
چنانکه مردی از پل در آب می افتاد اشارت کرد که بایست آن مرد
در هوا بایستاد و از هلاک خلاص یافت و دیگر رابعه بصریه کنیزکی
بود چون برآمده در بازار بصره میفروختند هیچ کس در وی رغبت نمیکرد
سبب آنکه عمرش برآمده بود یکی از بازرگانان بمقدار صد درم
بخرید و آزاد کرد رابعه این راه را اختیار کرد و عبادت خدای تعالی

نشد گرفت یک سال تمام نشده بود که عابدان و عالمان بصره بزیارت او
آمدن گرفتند سبب بزرگی و منزلت او اما کسی که خدای تعالی در باب او
عنایت نکند بس او را بنفس او باز گذارد همانا باشند که در یک شاخ از
شاخها این عقبه هفتاد سال بمانند و قطع نتوانند کرد و چند بنالند و
فریاد کنند که چه باریکست این راه و چه مشکلست اینکار بدانکه
همه کار بیک اصل باز میگردد و ذلک تقدیر العزیز العلیم العدل
الحکیم سوال اگر گویی چرا این مخصوص شد بتوفیق خاص و دیگری
محروم ماند در بندگی هر دو مشترک اند جواب بدانکه چون این سوال
کنی از سرادقات جلال ندا شنوی که ادب نگاه دار و سر ربوبیت
نشناس و حقیقت بندگی بدان که خدای تعالی هر چیز که کند پرسیده
نشود قوله تعالی لا یسأل عمّا یفعل وهم یسألون گفتم من که
مثال این راه چون راه بصراط است در آخرت یعنی چنانکه کسی باشد
که بر صراط چون برق بگذرد و کسی باشد که همچون باد بگذرد و کسی همچو
پرنده بگذرد و کسی چون اسب و کسی چون شتر و کسی باشد که
چنان رود که بسوزد و همچنین انگشت شود و کسی باشد که چون آواز

چون پیاده و کسی

پس همچنان است حال این راه

دوزخ بشنوند و ببینند و کشتی باشند که یکسان دوزخ کنند و
دوزخ اندازند پس این دو صراط اند صراط دنیا و صراط آخرة
و صراط آخرت مر نفسها راست و هولها او اهل بصایر بینند و
صراط دنیا مر دلها راست و هولهای او اهل بصیرت بینند و اختلاف
احوال سالکان در آخرت بسبب اختلاف احوال ایشانست در دنیا
پس تامل کن این را و بدان و فهم کن چنانچه حق آنست والله الموفق
فصل بعد ازین بدان آنچه حقیقت است درین کار آنست
که این راه در درازی و کوتاهی مشهور راهی نیست که آنرا بپای قطع کنند
بلک این راه روحانیست و قطع آن بفکرست و رفتن آن بدست
برحسب عقاید و بصایر و اصل او نور سماهی و نظر الهی است که در دل
بنده افتد که بدان نظر کار رهرو در سرای یقین بیند و این نور را
بسا باشد که بنده صد سال طلبد و نیابد و اثری از و نه بیند و آن
بسبب خطا او باشد در طلب و تقصیر کردن او در اجتهاد و جهل او بطریق
کار و دیگری در پنجاه سال بیابد و دیگری در ده سال و دیگری در یکسال
و دیگری در یکماه و دیگری در یک هفته و دیگری در یکروز و دیگری

در یک ساعت و دیگری در یک لحظه بیابد بعنایت رب العالمین
ولیکن بنده مامورست باجتهاد پیش و واجب است که آنچه فرموده اند
بجا آرد و کار خود مقسوم و مقدر است و بر وی کار عادل و
حاکم است یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید **سوال** اگر گویی پس چه
بزرگست آنچه وجه دشوارست این کار و چه بسیارست چیزها
که بنده درین راه محتاجست بدان پس این چندین عمل و چندین جهد و تحصیل
کردن این شرایط برای چه چیزاست **جواب** بدانکه این گفتی
که کاری سخت است و خطری عظیم است راست گفتی و از نیست که
خدای تعالی گفت لقد خلقنا الانسان فی کبد بیافریدم آدمی را
در رنج و شدت و از نیست که رسول صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
فرمود اگر شما بدانید آنچه من میدانم بسیار گریید و اندک خندید و روایت
کرده اند که منادی ندا میکند از آسمان کاشکی این خلق آفریده نشدندی
و کاشکی چون آفریده شدندی بدانستندی که برای چه آفریده شده اند
و از نیست که ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت کاشکی من سبزه بودمی
تا حیوانی خوردی و از نیست که فضیل رضی الله عنه گفت من نه آرزوی

حال ملک مقرب و نه نبی مرسل و نه بنده صالح می برم بلکه آرزوی حال
آنکس می برم که آفریده نشده است و از این است که عطا سلمی گفت
اگر آتشی بفروزند و بگویند هر که خود را درین آتش بسوزد معدوم و ناچیز
گردد بیم آن باشد که از فرحت بمیرم پیش از آنکه بآتش برسم
ای مرد کار دشوار است چنانکه گفتی بلکه سخت تر و عظیم تر از آنست که
در گمان و وهم تو است ولیکن کاریست که خدای تعالی تقدیر کرده است
و قلم بر آن آسوده پس حیله نیست مر بنده را اگر بقدر امکان جهد کردن در
عبودیت و چنگ زدن در کرم خدای تعالی و نالیدن و تضرع کردن
تا شاید بکرم خود رحمت کند و بفضل او سلامت یابی اما اینکه گفتی این همه عمل
و جهد برای چه چیز است بدانکه این سخنی است که دلیل میکند بر غفلت و
جهل تو بلکه صواب اینست که بگوئی آنچه بنده ضعیف میطلبد این همه
عمل و جهد در مقابله آن چه چیز است تو یاری هیچ میدانی که این بنده
ضعیف چه میطلبد اقل چیزی که میطلبد علی الجمله دو چیز است
یکی سلامتی در هر دو سرای دوم ملک هر دو سرای اما سلامتی از دنیا
از آفتها و غوائلها او چنانست که ملائکه مقرب از وی سلامت نمانده اند

خود بخشاید و بهشت

چنانچه

چنانچه حدیث هاروت و ماروت معروفست شنیده تا
روایت کرده اند که چون روح بنده را بالای آسمان برند ملائکه
آسمان گویند بتعجب که چگونه نجات یافت این از آن سرای
که بهترین ما در آنجا هلاک شده دوم آخرة و هولها و سختیها او
بحدیست که همه انبیا و رسل نفسی نفسی فریاد کنند و گویند نمیخواهم
از تو امروز مگر نفس خود را تا روایة کرده اند که اگر مردی را عمل هفتاد
پیغامبر باشد گمان برد که نجات نخواهد یافت پس کسی که از
اینچنین دنیا با دین اسلام بیرون آید در چنان روزی که از جمله نامهای
آن روز خدای تعالی در کلام خود یوم التغابن گفته است روزی خواهد بود
که لباس نیک را بجای بد برند و لباس پیر را بجای مرید برند و لباس مرید را بجای
پیر برند و لباس غلام را بجای خواجه و لباس خواجه را بجای غلام
برند و اگر کسی از چنین غبنی و از هولهای او سلامت ماند و در
بهشت رود آن کار نه اندک باشد و اما ملک و کرامت دنیا
بدانکه مراد از ملک نفاذ امر و تصرف و مشیت است و این
بحقیقت در دنیا مر اولیای خدای تعالی راست که راضی اند بقضا

او و بر و بحر و زمین ایشان را یک قدم است و سنک و خشت مر ایشان را
زر و نقره است و آدمیان و پریان و بهایم و طیور همه مسخر ایشان باشند
هرچه ایشان خواهند آن شود و ایشان نخواهند مگر آنچه خدای تعالی
خواسته است و از کسی نترسند و همه کس از ایشان بترسند و هیچ
کس را خدمت نکنند و همه کس ایشان را خدمت کنند و ملوک دنیا را
عشر عشیر این مرتبه نیست اما ملک آخرة خدای تعالی میگوید و اذا
رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا ای چون به بینی آنجا به بینی
نعمتی و ملکی بزرگ بس بزرگ دار ملکی را که پروردگار عالمیان آنرا
بزرگ گوید و تو هم میدانی که همه دنیا قلیل است و نصیب یکی از ما
از آن قلیل قلیل است با اینچنین قلت بذل مال و روح میکنی
تا بدان رنج کثیر از این قلیل ظفر یابی و بسا باشد که ظفر نیابی
و اگر حاصل شود با عذاب بسیار و با کدورت بیشمار و آنچه خرج
کنی در مقابله آن از نفس و مال بسیار کرده نه پنداری پس چگونه
باشد حال کسی که او ملک کبیر را دهد از نعیم مخلد بطلبد چگونه
در مقابله آن اینچنین ملک دو رکعت نماز گذاردن و یا دو درم صدقه دادن

تمام شد منهاج العابدین نهم محرم سنة ١١٦١

بقلیل